

مارکس، انگلس و لنین

درباره انقلاب اجتماعی



- ۱ - ضرورت عینی انقلاب و شرایط اقتصادی و اجتماعی - سیاسی آن
- ۶ - رسالت تاریخی پرولتاریا طبقه کارگر - نیروی رهنمون انقلاب متحدین طبقه کارگر
- ۸ - حزب کمونیست - پیشاهنگ طبقه کارگر
- ۱۱ - مبارزه برای تأمین دموکراسی جزئی از مبارزه برای سوسیالیسم است
- ۱۳ - اشکال مبارزه طبقه کارگر، وسایل و شیوه‌های احراز قدرت سیاسی
- ۳۱ - اشکال قدرت سیاسی طبقه کارگر
- ۳۹ - خصلت جهانی عام انقلاب سوسیالیستی

ضرورت عینی انقلاب و شرایط اقتصادی و اجتماعی - سیاسی آن

کارل مارکس و فریدریش انگلس از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

... جامعه بورژوازی امروزی با مناسبات بورژوازی تولید و مبادله، با نظام بورژوازی مالکیت، این جامعه که گویی به نیروی جادو چنین وسایل پرتوانی برای تولید و مبادله پدید آورده است، اکنون به جادوگری می‌ماند که دیگر از عهده مهار کردن نیروهایی که با ورد و افسون از زیر زمین احضار کرده است، برنمی‌آید. طی سال‌های چند دهه اخیر، تاریخ صنایع و بازرگانی فقط تاریخ عصیان نیروهای مولده امروزی علیه مناسبات تولیدی امروزی یعنی علیه آن نظام مالکیت است که شرط هستی بورژوازی و فرمانروایی آن را تشکیل می‌دهد. کافی است به بحران‌های بازرگانی اشاره کنیم که با تکرار ادواری خود هستی سرپای جامعه بورژوازی را با تهدیدی بیش از پیش به خطر می‌اندازد. در هر یک از بحران‌های بازرگانی نه تنها بخش هنگفتی از محصولات تولید شده، بلکه حتی بخش بزرگی از نیروهای مولده ساخته و پرداخته نیز نابود می‌گردد. هنگام این بحران‌ها یک نوع بیماری اجتماعی همه‌گیر پدید می‌آید که در تمام ادوار پیشین بی‌معنی می‌نمود - این بیماری همه‌گیر تولید فزون از تقاضاست. جامعه ناگهان به قهقرا رانده می‌شود و خود را در یک حالت بربریت غیرمنتظره مشاهده می‌کند، گویی قحطی و جنگی ویرانگر آن را از تمام وسایل معاش محروم ساخته و انگار صنایع و بازرگانی نابود شده‌اند و آن هم چرا؟ چون جامعه بیش از اندازه صاحب تمدن است، بیش از اندازه وسایل معاش و بیش از اندازه صنایع و بازرگانی دارد.

نیروهای مولده‌ای که در اختیار جامعه‌اند، دیگر نه تنها به رشد نظام بورژوازی مالکیت کمک نمی‌کنند، بلکه برعکس خود آن قدر رشد کرده‌اند که مناسبات بورژوازی جلوی رشد آن‌ها را می‌گیرند. و هر بار که نیروهای مولده به برانداختن این موانع می‌پردازند، سراسر جامعه بورژوازی را دچار اخلاص می‌سازند و هستی مالکیت بورژوازی را به خطر می‌اندازند. عرصه مناسبات بورژوازی چنان تنگ شده است که دیگر نمی‌تواند ثروتی را که خود آفریده است در خود جای دهد ... شرط بنیادی بقاء فرمانروایی طبقه بورژوازی انباشت ثروت در چنگ اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه است.

شرط هستی سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری فقط بر پایه رقابت کارگران با یکدیگر استوار است. پیشرفت صنایع که بورژوازی حامل اجباری آن است و یارای مقاومت در برابر این پیشرفت را ندارد، اتحاد انقلابی کارگران را از طریق تجمع آنان، جایگزین پراکندگی ناشی از رقابت آن‌ها می‌سازد. بدین سان هم روند با گسترش صنایع بزرگ، بنیادی هم که بورژوازی بر روی آن تولید می‌کند و محصولات تولید را به تملک خود درمی‌آورد، زیر پایش فرومی‌پاشد. بورژوازی پیش از هر چیز دیگر گورکنان خود را پدید می‌آورد. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا به یکسان ناگزیر است ...

دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

کارل مارکس از کتاب «تقدیمی برای اقتصاد سیاسی»

... نیروهای مولده مادی جامعه در پله معینی از تکامل خویش با مناسبات تولیدی موجود و به بیان دیگر با روابط مالکیت که چیزی جز بیان حقوقی مناسبات تولید نیستند و این نیروها تاکنون در چارچوب آن‌ها تکامل می‌یافتند، در تضاد می‌افتند و مناسبات تولیدی از شکلی برای تکامل نیروهای مولده به پای بند تکامل این نیروها بدل می‌شوند. آن گاه یک دوران انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد ... یک صورت‌بندی اجتماعی هیچ گاه پیش از آن که تمام نیروهای مولده به تناسب ظرفیت این صورت‌بندی به حد کافی تکامل یافته باشد، از میان نخواهد رفت و مناسبات تولیدی عالی‌تر جدید نیز هیچ گاه پیش از آن که شرایط مادی لازم برای بقاء این مناسبات در بطن جامعه قدیم فراهم آمده باشد، پدید نخواهند آمد. به همین جهت جامعه بشری همیشه هدف‌هایی در برابر خود قرار می‌دهد که توان تحقق آن‌ها را داشته باشد، زیرا با دقت بیشتری به مطلب همیشه می‌توان دریافت که اصولاً هدف فقط جایی پدید می‌گردد که شرایط مادی لازم برای تحقق فراهم یا دست کم در حال فراهم آمدن باشد. شیوه‌های تولید آسیایی، آنتیک*، فئودالی و شیوه تولید امروزی بورژوازی را، در خطوط کلی آن‌ها، می‌توان ادوار پیشرفت صورت‌بندی اقتصادی جامعه نامید. مناسبات تولیدی بورژوازی آخرین شکل آنتاگونیستی روند اجتماعی تولید است. ضمناً این آنتاگونیسم به مفهوم آنتاگونیسم فردی نیست، بلکه به مفهوم آنتاگونیسم ناشی از

* دوران یونان و روم باستان

مورد دوم سخن بر سر خلع ید اقلیتی غاصب به وسیله توده‌های مردم است.

فردریش انگلس از کتاب «تکامل سوسیالیسم از پندارگرایی به علم»

... در تراست‌ها رقابت آزاد به انحصار بدل می‌شود و تولید بی‌برنامه جامعه سرمایه‌داری در برابر تولید برنامه‌دار جامعه آینده سوسیالیستی، تسلیم می‌شود. البته این امر در آغاز فقط به سود و صرفه سرمایه‌داران خواهد بود. ولی استثمار در چنین شکلی به اندازه‌ای محسوس و ملموس می‌شود که الزاماً باید فروپاشد...

بیانگر رسمی جامعه سرمایه‌داری یعنی دولت در هر دو حالت با تراست‌ها و بی تراست‌ها، سرانجام مجبور است رهبری تولید را به دست خود بگیرد. ضرورت تبدیل شدن به مالکیت دولتی، نخست برای وسایل بزرگ ارتباط و مخابرات یعنی پست و تلگراف و راه‌های آهن پیش می‌آید.

بروز بحران‌ها، ناتوانی بورژوازی را در راه ادامه رهبری نیروهای مولده امروزین نشان داده‌اند و اینک تبدیل مؤسسات بزرگ تولیدی و مؤسسات ارتباط و مخابرات به شرکت‌های سهامی و تراست و یا درآمدن آن‌ها به مالکیت دولتی، زاید بودن وجود بورژوازی را برای این مقصود ثابت می‌کند. امروزه همه امور اجتماعی سرمایه‌دار را کارمندان مزدگیر او انجام می‌دهند و برای سرمایه دار فعالیت اجتماعی دیگری باقی نمی‌ماند جز آن که درآمد‌هایش را چنگ چنگ به جیب ریزد، بهره سهام و اوراق بهادارش را دریافت کند و در بورس یعنی مکانی که سرمایه‌داران در آن جا سرمایه‌های یکدیگر را از چنگ هم می‌ربایند، به سفته‌بازی بپردازد. شیوه تولید سرمایه‌داری که در گذشته کارگران را طرد می‌کرد، اکنون با سرمایه‌داران نیز همین گونه رفتار می‌کند، گو این که هنوز آن‌ها را به خیل ارتش ذخیره صنایع نمی‌ریزد و تنها به درون جمعیت زاید می‌راند.

ولی نه جریان تبدیل به شرکت‌های سهامی و تراست و نه درآمدن به مالکیت دولتی، خصلت سرمایه‌داری نیروهای مولده را از میان نمی‌برد. این امر در مورد شرکت‌های سهامی و تراست‌ها کاملاً عیان است و دستگاه دولت امروزین نیز فقط سازمانی است که جامعه بورژوازی برای خود ایجاد کرده است تا شرایط برونی عمومی لازم برای شیوه تولید سرمایه‌داری را، هم از دستبرد کارگران و هم از گزند سرمایه‌داران منفرد مصون نگاه دارد. دولت

شرایط اجتماعی زندگی افراد است، ولی نیروهای مولده‌ای که در بطن جامعه بورژوازی تکامل می‌یابند، در عین حال شرایط مادی لازم برای برانداختن این آنتاگونیسم را فراهم می‌آورند. پس به همراه صورت‌بندی بورژوازی، ماقبل تاریخ جامعه انسانی نیز پایان می‌پذیرد ...

ژانویه سال ۱۸۵۹

کارل مارکس از کتاب «سرمایه»

با کاهش پیوسته تعداد سرمایه‌داران کلان، یعنی آن‌ها که تمام فوائد این روند تحولی را غصب کرده و به انحصار خود درمی‌آورند، حجم فقر، فشار، رقیت، فساد و استثمار افزایش می‌یابد. ولی در عین حال عصیان طبقه کارگر پیوسته شدیدتر می‌گردد و مکانیسم پروسه تولید سرمایه‌داری خود آن‌ها را به متحد شدن و سازمان یافتن می‌کشاند. انحصار سرمایه برای شیوه تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن شکوفندگی یافته است، به صورت مانعی در می‌آید. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی گشتن کار به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پیوسته سرمایه‌داری خود سازگار نیست. این پیوسته می‌ترکد، ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری سر می‌رسد. خلع یدکنندگان خلع ید می‌شوند.

شیوه تملک سرمایه‌داری که ناشی از شیوه تولید سرمایه‌داری است، یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که بر پایه کار شخصی قرار گرفته است. لیکن تولید سرمایه‌داری با ضرورتی طبیعی نافی خویش را به وجود می‌آورد. این خود نفی نافی است. این نافی اخیر از نو مالکیت خصوصی را برقرار نمی‌سازد ولی مالکیت انفرادی را بر پایه دست‌آوردهای عصر سرمایه‌داری، یعنی بر اساس همکاری و مالکیت جمعی زمین و وسایل تولیدی قرار می‌دهد که خود زاده کارند.

البته پروسه تبدیل یافتن مالکیت خصوصی پراکنده‌ای که مبتنی بر کار انفرادی است، به مالکیت سرمایه‌داری، به مراتب طولانی‌تر، سخت‌تر و دشوارتر از تبدیل مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی است. زیرا مالکیت سرمایه‌داری خود عملاً بر اساس کار تولیدی به شیوه اجتماعی قرار گرفته است. در مورد اول سخن بر سر سلب مالکیت توده مردم به وسیله عده معدودی غاصب بوده است، در صورتی که در

که هر ده سال یک بار فرا می‌رسد، توازن از میان رفته را دوباره برقرار می‌سازد، بدین معنی که نه تنها اشیاء و وسایلی را که برای معیشت و تَلذذ و پیشرفت تولید شده، بلکه بخش مهمی از خود نیروهای مولده را نیز نابود می‌کند و بدین سان موضوع به اصطلاح تنازع بقا چنان صورتی به خود می‌گیرد که در اثر آن لازم می‌آید تا از محصولات و نیروهای مولده آفریده جامعه بورژوایی سرمایه‌داری در قبال تأثیرات ویرانگر و تباہی‌آور خود این نظام اجتماعی دفاع شود و رهبری امور تولید و توزیع اجتماعی از چنگ طبقه فرمان‌روای سرمایه‌دار که دیگر توانایی این کار را ندارد، خارج شود و به توده تولیدکنندگان سپرده شود و این همان انقلاب سوسیالیستی خواهد بود...
سال‌های ۱۸۷۳ - ۱۸۸۳

نین از کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری»

... امپریالیسم از نظر ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاری است و همین امر جای امپریالیسم را در پویه تاریخ معین می‌کند، زیرا انحصار که بر زمینه رقابت آزاد و درست از درون رقابت آزاد پدید آمده، نشان‌گر جریان گذار از نظام سرمایه‌داری، به نظام اجتماعی - اقتصادی عالی‌تری است. باید به ویژه چهار نوع عمده انحصار یا چهار نمودار عمده سرمایه‌داری انحصاری را که صفت مشخصه دوران مورد بحث است، یادآور شد.

اولاً انحصار از تراکم تولید در مدارج بسیار بالای تکامل آن پدید آمده است. انحصار به گروه‌بندی‌های انحصارگر سرمایه‌داران یعنی به کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها اطلاق می‌شود. ما دیدیم که آن‌ها در زندگی اقتصادی امروزین چه نقش عظیمی دارند. در سرآغاز قرن بیستم این گروه‌بندی‌های انحصارگر در کشورهای پیشرفته تفوق کامل به دست آوردند و گرچه نخستین گام‌ها را در راه تشکیل کارتل زودتر از همه کشورهای برداشتند که با وضع تعرفه‌های گمرکی سنگین از صنایع خود حمایت می‌کردند (آلمان و آمریکا) ولی دیری نگذشت که در انگلیس نیز با وجود سیستم بازرگانی آزادش، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارها در نتیجه تراکم تولید، مشاهده شد.

ثانیاً انحصارها کار را به تصرف بیش از پیش مهم‌ترین منابع مواد خام، خاصه مواد لازم برای صنایع اصلی جامعه سرمایه‌داری یعنی صنایع ذغال

امروزین به هر شکلی که رخ نماید، در ماهیت خود چیز دیگری نیست جز ماشین سرمایه‌داری یعنی دولت سرمایه‌داران و سرمایه‌دار جمعی به مفهوم تجریدی آن. هر اندازه که این دولت نیروهای مولد بیشتری را به مالکیت خود درآورد، به همان اندازه نیز تبدیل آن به سرمایه‌دار جمعی کامل‌تر خواهد شد و عده بیشتری از شهروندان را استثمار خواهد کرد و کارگران نیز همان کارگران مزدگیر و همان پروولتر باقی خواهند ماند. با این عمل مناسبات سرمایه‌داری از بین نمی‌رود، بلکه برعکس به نقطه اوج خود می‌رسد. و اما وقتی به نقطه اوج رسید، سرنگون می‌شود. استقرار مالکیت دولتی بر نیروهای مولد، تضاد را حل نمی‌کند، ولی از لحاظ شکل، وسیله یا امکان حل این تضاد را دربر دارد.

حل تضاد فقط می‌تواند بدین صورت باشد که سرشت اجتماعی نیروهای مولده امروزین عملاً به رسمیت شناخته شود و بدین سان میان شیوه تولید، تصاحب محصول و مبادله از یک سو و خصلت اجتماعی وسایل تولید از سوی دیگر هماهنگی برقرار شود. این عمل فقط در صورتی میسر خواهد بود که جامعه نیروهای مولد را که رشدشان به درجه‌ای رسیده است که به هیچ‌گونه رهبری دیگری جز رهبری اجتماعی تن در نمی‌دهند، عیان و آشکار و بدون هیچ پیچ و خم به تملک خود درآورد.

بدینسان خصلت اجتماعی وسایل تولید و محصولات تولید که اکنون علیه تولیدکنندگان متوجه است و هر چندی یک بار شیوه تولید و مبادله را پریشان می‌کند و راه خود را به سان قانون کور طبیعت فقط به شیوه‌های قهری و ویرانگر هموار می‌سازد، در آن هنگام از سوی تولیدکنندگان با آگاهی کامل مورد استفاده قرار خواهد گرفت و از عامل ایجاد پریشانی و فروپاشی‌های ادواری به یک اهرم بسیار نیرومند برای خود تولید بدل خواهد شد...

ژانویه - نیمه اول مارس سال ۱۸۸۰

فردیش انجلس از کتاب «دیالکتیک طبیعت»

... سرانجام به هنگام تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری، رشد تولید به چنان سطح بالایی می‌رسد که دیگر جامعه قادر به مصرف تمام اشیاء و وسایلی که برای معیشت و تَلذذ و پیشرفت تولید شده است نخواهد بود، زیرا دست توده عظیمی از تولیدکنندگان به طور مصنوعی و قهراً از این اشیاء و وسایل کوتاه می‌شود و در نتیجه این امر بحران

این مطلب بر همگان معلوم است که سرمایه‌داری انحصاری، تمام تضادهای سرمایه‌داری را چه اندازه حدت بخشیده است. کافی است گرانی هزینه زندگی و فشار کارتل‌ها را یادآور شویم. این حدت تضادها تواناترین نیروی محرکه دوران تاریخی گذار یعنی دورانی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه‌مالی جهانی آغاز شده است.

انحصارها، الیگارش‌ی، تلاش برای تسلط به جای تلاش برای آزاد کردن، بهره‌شی چند ملت بسیار ثروتمند یا بسیار نیرومند از عده روز به روز بیشتری از ملل کوچک یا ضعیف، مجموعه این عوامل چنان علائم مشخصه‌ای برای امپریالیسم پدید آورده است که ما را وامی‌دارد تا امپریالیسم را سرمایه‌داری طفیلی یا در حال پوسیدگی تعریف کنیم. پیدایش «کشور بهره‌گیر» یا کشور رباخوار که بورژوازی آن روز به روز بیشتر از محل صدور سرمایه و بهره سهام زندگی می‌کند، به عنوان یکی از گرایش‌های امپریالیسم روز به روز برجسته‌تر می‌شود. ولی اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش به سوی پوسیدگی، دیگر امکانی برای رشد سریع سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد. نه، در دوران امپریالیسم، رشته‌هایی از صنایع، قشرهایی از بورژوازی و برخی از کشورهای، از این دو گرایش گاه یکی و گاه دیگری را با شدتی بیشتر و یا کمتر، نمودار می‌سازند. سرمایه‌داری در مجموع خود به مراتب سریع‌تر از پیش رشد می‌کند، ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه بطور اخص نیز ناموزونی آن به صورت پوسیدگی کشورهای که از لحاظ سرمایه نیرومندتر از همه هستند (انگلیس) نمودار می‌شود.

... سودهای انحصاری کلانی که سرمایه‌داران یک رشته از رشته‌های عدیده صنایع یا یک کشور از کشورهای متعدد به دست می‌آورند و غیره، به آن‌ها امکان اقتصادی می‌دهد تا برخی از لایه‌های کارگران و برای مدتی کوتاه حتی اقلیت نسبتاً مهمی از آنان را بخرند و به هواداری از بورژوازی آن کشور یا آن ملت علیه بورژوازی کشورهای دیگر بکشانند. ضمناً آتش تیز شده ستیز آشتی‌ناپذیر میان ملل امپریالیستی بر سر تقسیم جهان، این گرایش را شدیدتر می‌کند. بدین سان میان امپریالیسم و اپورتونیزم رابطه‌ای پدید می‌آید که زودتر و روشن‌تر از همه جا در انگلیس نمودار شد. برخی از نگارندگان مثل ل. مارتف، دوست دارند واقعیت وجود رابطه میان امپریالیسم و اپورتونیزم را در جنبش کارگری که اکنون به خصوص سخت

سنگ و ذوب آهن که بیش از صنایع دیگر کارتلی شده بودند، کشانده‌اند. قبضه کردن انحصاری مهم‌ترین منابع مواد خام، قدرت سرمایه بزرگ را سخت افزایش داده و تضاد میان صنایع وارد کارتل و خارج از کارتل را تشدید کرده است.

ثالثاً انحصار از بانک‌ها پدید آمده است. بانک‌ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارگران عرصه سرمایه‌مالی بدل شده‌اند. سه تا پنج بانک کلان در هر یک از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یک نوع «پیوند شخصی»^{*} میان سرمایه‌صنعتی و بانکی پدید آورده و رتق و فتق میلیاردها و میلیاردها پول را که بخش اعظم سرمایه‌ها و درآمدهای پولی سراسر کشور را تشکیل می‌دهد، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. یک الیگارش‌ی مالی که بدون استثناء همه مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوایی امروزی را با شبکه انبوهی از رشته‌های روابط وابستگی فروپوشانده، بارزترین نمودار این انحصار است.

رابعاً انحصار از سیاست استعماری پدید آمده است. سرمایه‌مالی مبارزه بر سر منابع مواد خام، صدور سرمایه و «مناطق نفوذ» - یعنی مناطقی را که می‌توان در آن‌ها معاملات پرمنفعت انجام داد و امتیازات و سودهای انحصاری به دست آورد و غیره - و سرانجام مبارزه بر سر قلمرو اقتصادی به طور اعم را به انگیزه‌های عدیده «قدیمی» سیاست استعماری افزوده است. وقتی مثلاً مستعمرات دول اروپایی مانند سال ۱۸۷۶ هنوز فقط یک دهم آفریقا را در بر می‌گرفت، سیاست استعماری می‌توانست به شیوه غیرانحصاری و به صورت تصرف به اصطلاح «بلامنازع» سرزمین‌ها، گسترش یابد. ولی وقتی نه دهم آفریقا اشغال شده از کار درآمد (در حدود سال ۱۹۰۰) و وقتی کار تقسیم سراسر جهان پایان یافت، ناگزیر دوران تملک انحصاری مستعمرات و بنابراین دوران مبارزه بسیار حاد بر سر تقسیم و تقسیم مجدد جهان فرا رسید.

* «پیوند شخصی» (آلمانی: Personalunion، فرانسه: L'union Personnelle) این «پیوند» که از علایم مشخصه سرمایه‌داری انحصاری است از طریق درآمیزی بانک‌ها با مؤسسات صنعتی و بازرگانی بزرگ و به بیان دیگر از طریق خرید سهام آن‌ها و عضویت شخصی مدیران بانک‌ها در هیئت‌های مدیره این مؤسسات و بالعکس انجام می‌گیرد. «پیوند شخصی» بانک‌ها با صنایع سپس از طریق «پیوند شخصی» انحصارگران با دولت‌های سرمایه‌داری تکمیل می‌شود - م.

با آن روبرو هستیم، به هیچ وجه یک «به هم پیوستگی» ساده نیست، بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات مبتنی بر اقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که دیگر با محتوای خود مطابقت ندارد و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد پوسید. ضمناً این پوسته در حالت پوسیدگی هم می‌تواند طی مدتی نسبتاً طولانی (در بدترین حالت یعنی چنانچه درمان دمل اپورتونیمیستی به درازا بکشد) برجا بماند، ولی به هر حال حتماً دفع خواهد شد ... ژانویه - ژوئن سال ۱۹۱۶

لنین از کتاب «دولت و انقلاب»

... دعوی رفرمیستی بورژوازی درباره این امر که گویا سرمایه‌داری انحصاری یا سرمایه‌داری انحصاری دولتی، دیگر سرمایه داری نیست و گویا می‌توان آن را «سوسیالیسم دولتی» و غیره نامید، رایج‌ترین اشتباه است. البته تراست‌ها هیچ گاه برنامه‌ریزی کامل نداشته، ندارند و در آینده نیز نخواهند داشت. ولی در آن چارچوبی هم که برنامه‌ریزی دارند یعنی در آن چارچوبی هم که بزرگ سرمایه‌داران میزان تولید را در گستره ملی و یا حتی بین‌المللی از پیش در نظر می‌گیرند و آن را طبق برنامه تنظیم می‌کنند، باز ما در رژیم سرمایه‌داری باقی می‌مانیم که گرچه به مرحله جدیدی گام نهاده، ولی بی شک همان رژیم سرمایه‌داری است. «نزدیکی» یک چنین سرمایه‌داری به سوسیالیسم باید برای نمایندگان واقعی پرولتاریا دلیلی بر نزدیکی، آسانی، عملی بودن و تعویق‌ناپذیر بودن انقلاب سوسیالیستی باشد نه دلیلی برای تحمل انکار این انقلاب و تحمل آرایش رخسار سرمایه‌داری که همه رفرمیست‌ها بدان می‌پردازند...

ژانویه - ژوئن سال ۱۹۱۶

لنین از رساله «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن»

... سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آن است، پله‌ای از نردبان تاریخ است که میان آن و پله بعدی که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پله واسط دیگری وجود ندارد...

سپتامبر سال ۱۹۱۷

چشمگیر شده است، با استدلالات «خوش‌بینانه بخشنامه شده» (به کردار کائوتسکی و هویسمانس) به کلی نادیده بگیرند و بگویند: اگر عامل تشدید اپورتونیسیم، سرمایه‌داری پیشرفته می‌بود یا اگر این کارگران برخوردار از بهترین دستمزدها بودند که به اپورتونیسیم متمایل می‌شدند و غیره، آن وقت کار مخالفان سرمایه‌داری زار می‌شد. در مورد اهمیت این «خوش‌بینی» نباید گول خورد: این یک خوش‌بینی به اپورتونیسیم است. این یک خوش‌بینی است که برای استتار اپورتونیسیم به کار می‌رود. در واقعیت امر سرعت خاص و نفرت‌انگیزی خاص رشد اپورتونیسیم به هیچ وجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن به وجود نمی‌آورد، چنان که سرعت رشد یک غده چرکین در بدن سالم فقط می‌تواند موجب سر باز کردن آن شود و بدن را از شر آن رها سازد. خطرناک‌تر از همه در این زمینه کسانی هستند که نمی‌خواهند این نکته را درک کنند که مبارزه علیه امپریالیسم چنان چه با مبارزه علیه اپورتونیسیم در پیوند ناگسستنی نباشد، چیزی جز ژاژخایی و دروغ‌پردازی نخواهد بود.

از مجموع نکاتی که درباره سرشت اقتصادی امپریالیسم بیان شد، این نتیجه به دست می‌آید که امپریالیسم را باید سرمایه‌داری در حال گذار یا به بیان صحیح‌تر سرمایه‌داری در حال احتضار ارزیابی کرد. نکته بسیار آموزنده در این زمینه آن است که اقتصاددانان بورژوا در تعریف سرمایه‌داری امروزی، چپ و راست الفظی چون: «به هم پیوستگی»، «فقدان جدامانگی» و غیره را به کار می‌برند ... وقتی می‌بینیم که یک مؤسسه بزرگ به مؤسسه غول‌آسایی بدل می‌شود که طبق برنامه معین و بر پایه محاسبه دقیق انبوهی آمار، کار تحویل مواد خام اولیه را به میزانی برابر با دو سوم یا سه چهارم کل مقدار لازم برای ده‌ها میلیون تن از اهالی سازمان می‌دهد، وقتی می‌بینیم که کار حمل و نقل این مواد خام به بهترین مراکز مساعد به حال تولید، که گاه صدها و هزارها فرسنگ از هم فاصله دارند به طرز منظم صورت می‌گیرد، وقتی می‌بینیم که کار تمام مراحل متوالی عمل آوردن مواد خام از آن جمله در مرحله تبدیل آن‌ها به یک رشته از انواع فرآورده‌های آماده از یک مرکز واحد اداره می‌شود، وقتی می‌بینیم که توزیع این فرآورده‌ها میان ده‌ها و صدها میلیون مصرف‌کننده طبق یک برنامه واحد انجام می‌پذیرد (فروش نفت هم در آمریکا و هم در آلمان توسط «تراست نفت» انجام می‌پذیرد) آن وقت روشن می‌شود که آنچه ما

رسالت تاریخی پرولتاریا طبقه کارگر - نیروی رهنمون انقلاب متحدین طبقه کارگر

کارل مارکس و فریدریش انگلس از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. اتحادی را که پیشه‌وران قرون وسطی با جاده‌های مال‌رو روستایی خویش برای تحقق بخشیدن بدان چند صد سال وقت صرف کردند، پرولترهای امروزین در پرتو راه‌های آهن در چند سال تحقق می‌بخشند. این تشکل پرولترها به صورت طبقه و بدین سان به صورت یک حزب سیاسی، به سبب رقابت میان خود کارگران هر دم فرومی‌پاشد ولی باز پدید می‌شود و هر بار هم نیرومندتر و استوارتر و پرتوان‌تر از پیش می‌گردد و سرانجام با استفاده از ستیزهای درونی میان قشرهای مختلف بورژوازی، آن را مجبور می‌سازد که برخی از منافع کارگران را بر مبنای قانونی به رسمیت بشناسد...

به طور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهنه رخ می‌دهد به شیوه‌های گوناگون به رشد پرولتاریا کمک می‌کند. بورژوازی مدام در حال مبارزه بوده است: نخست علیه اشراف، سپس علیه بخش‌هایی از خود بورژوازی که منافعشان با پیشرفت صنعت در تضاد است و به طور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای خارجی. در تمام این پیکارها بورژوازی خود را مجبور می‌بیند به پرولتاریا روی آورد، پرولترها را به یاری طلبد و بدین سان او را به جنبش سیاسی بکشاند. بنابراین بورژوازی خودش عناصری از معلومات خویش و به بیان دیگر سلاح ضد خویش را در دسترس پرولتاریا قرار می‌دهد...
دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

کارل مارکس از کتاب «مبارزه طبقاتی سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۰» (فرانس)

... چگونگی وضع دهقانان فرانسه در آن هنگام که استقرار جمهوری بارهای سنگین تازه‌ای بر بارهای پیشین آن‌ها افزود، مفهوم است. می‌بینیم که استثمار دهقانان فقط از لحاظ شکل با استثمار پرولتاریای صنعتی فرق دارد. استثمارگر در اینجا نیز همان سرمایه است. فرد سرمایه‌دار فرد دهقان را از طریق رهن گرفتن و رباخواری استثمار می‌کند و طبقه سرمایه‌داران طبقه دهقانان را از طریق مالیات‌های دولتی استثمار می‌کند. عنوان مالکیت دهقانی در حکم طلسمی است که سرمایه تاکنون به کمک آن دهقانان را در قبضه قدرت خود نگاه داشته و دستاویزی است که سرمایه آن را برای برانگیختن دهقانان علیه پرولتاریای صنعتی به کار می‌برد. فقط سقوط سرمایه می‌تواند موجب برپایی دهقان گردد، فقط دولت پرولتری ضد سرمایه‌داری می‌تواند به فقر اقتصادی و انحطاط اجتماعی دهقان پایان دهد.

هم روند با رشد بورژوازی یعنی سرمایه، پرولتاریا یعنی طبقه کارگر امروزین نیز رشد می‌کند و این کارگران هم فقط در صورتی می‌توانند زندگی کنند که کار یابند و فقط تا زمانی کار می‌یابند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران که مجبورند خود را روزانه بفروشند، کالایی هستند نظیر هر شیئی دیگر مورد داد و ستد و در نتیجه به همان اندازه دستخوش کلیه تلاطمات رقابت و نوسانات بازار ... ولی با رشد صنایع فقط شمار پرولتاریا افزایش نمی‌یابد بلکه توده‌های انبوهی از پرولتاریا یک جا گرد می‌آیند، قدرت پرولتاریا فزونی می‌پذیرد و پرولتاریا این قدرت را روز به روز بیشتر احساس می‌کند. به همان نسبتی که ماشین تفاوت میان انواع مختلف کار را بیش از پیش از میان می‌برد و سطح دستمزدها را تقریباً همه جا به یکسان تنزل می‌دهد، منافع پرولتاریا و شرایط معیشت آن بیش از پیش یکسان می‌شود. رقابت روزافزون سرمایه‌داران با یکدیگر و بحران‌های بازرگانی ناشی از آن، دستمزد کارگران را روز به روز ناپایدارتر می‌سازد. تکمیل دائمی و سریع ماشین‌ها در صنعت، وضع زندگی کارگر را روز به روز ناستوارتر می‌سازد. تصادمات تک تک کارگران با تک تک سرمایه‌داران بیش از پیش خصلت تصادم میان دو طبقه را کسب می‌کند. آن گاه کارگران اتحادیه‌هایی علیه بورژوازی تشکیل می‌دهند و برای دفاع از دستمزد خویش متفق عمل می‌کنند. آن‌ها حتی به تأسیس جمعیت‌های دائمی می‌پردازند تا در صورت تصادم‌های احتمالی، معاش خویش را تامین کنند. در بعضی نقاط پیکار به قیام می‌انجامد. کارگران گه‌گاه به پیروزی می‌رسند ولی فقط به پیروزی زودگذر. نتیجه واقعی مبارزه کارگران، کامیابی فوری نیست بلکه اتحاد روز به روز فراگیرتر آنان است. وسایل ارتباطی روزافزونی که توسط صنایع بزرگ تولید می‌شوند و میان کارگران مناطق گوناگون ارتباط برقرار می‌سازند به تحقق این اتحاد کمک می‌کنند. تنها همین ارتباط نیز لازم است تا کانون‌های مبارزات محلی عمده‌ای را که همه جا خصلت یکسان دارند در سراسر کشور متمرکز سازد و به صورت یک مبارزه طبقاتی واحد درآورد. ولی هر مبارزه

نوسان می‌کنند. پرولتاریا برای پیروزی خود باید اولاً لحظه حمله قطعی بر بورژوازی را به درستی برگزیند و ضمناً در این تعیین لحظه چگونگی گسست رشته اتحاد میان بورژوازی و متحدان خرده بورژوازی آن یا ناپایداری اتحاد میان آن‌ها و غیره را در نظر بگیرد. ثانیاً پرولتاریا پس از احراز پیروزی باید از این تزلزلات خرده بورژوازی چنان استفاده کند که آن را بی‌طرف سازد و نگذارد خرده بورژوازی در کنار استثمارگران قرار گیرد و بتواند به رغم تزلزلات آن تا مدت معینی پابرجا ماند و غیره.

۱۰) یکی از شرایط لازم آماده ساختن پرولتاریا برای پیروزی عبارت است از مبارزه طولانی و سرسخت و بی‌امان علیه اپورتونیسیم، رفرمیسم، سوسیال شوینیسم و انواع دیگر نفوذها و جریان‌های بورژوایی که پیدایش آن‌ها تا زمانی که پرولتاریا در محیط سرمایه‌داری عمل می‌کند ناگزیر خواهد بود. بدون این مبارزه و بدون آن که پیروزی کامل بر اپورتونیسیم از پیش در جنبش کارگری به دست آمده باشد، سخنی هم از دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند در میان باشد. اگر بلشویسم از پیش یعنی در طول سال‌های ۱۹۱۷ - ۱۹۰۳ فن پیروزی بر منشویک‌ها و به بیان دیگر بر اپورتونیست‌ها، رفرمیست‌ها و سوسیال شوینیست‌ها و طرد قاطع آنان از حزب پیش‌آهنگ پرولتری را نیاموخته بود، نمی‌توانست در سال‌های ۱۹۱۹ - ۱۹۱۷ بر بورژوازی پیروز شود...

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۹

نشین از «ترهای مربوط به وظایف اساسی گنره دوم انترناسیونال کمونیستی»

... پرولتاریا فقط بدان سبب انقلابی می‌شود که در چارچوب تنگ صنفی خود محدود نمی‌ماند و در تمام مظاهر و عرصه‌های زندگی اجتماعی نقش رهبر تمام توده زحمتکش و استثمارشونده را ایفا می‌کند. تحقق دیکتاتوری پرولتاریا بدون آمادگی و توانایی پرولتاریا برای بزرگترین فداکاری‌ها به خاطر پیروزی بر بورژوازی میسر نخواهد بود. تجربه روسیه در این زمینه دارای اهمیت اصولی و عملی است: اگر پرولتاریا بیش از همه فداکاری نمی‌کرد و در دشوارترین ادوار فشار و جنگ و اقدام بورژوازی جهانی به محاصره اقتصادی کشور ما، سخت‌تر از همه گرسنگی نمی‌کشید، آن وقت نمی‌توانست دیکتاتوری خود را تحقق بخشد و

جمهوری مشروطه دیکتاتوری استثمارگران متحد شده او و جمهوری سوسیال دمکراتیک یا سرخ دیکتاتوری متحدین او است ...

ژانویه - نوامبر سال ۱۸۵۰

نشین از مقاله «تظاهرات اول مه پرولتاریای انقلابی»

... طبقه کارگر توده‌های زحمتکش و استثمارشونده را که از حقوق ابتدائی محروم هستند و به وضع ناامیدکننده‌ای دچار شده‌اند به میدان عمل انقلابی می‌کشاند. طبقه کارگر مبارزه انقلابی را به این توده‌ها می‌آموزد، آن‌ها را برای عمل انقلابی می‌پروراند و به آنان توضیح می‌دهد که راه چاره و نجات کجا و در چیست. طبقه کارگر این امر را نه با حرف، بلکه با عمل، با نشان دادن نمونه و آن هم نه نمونه ماجراجویی قهرمانان منفرد، بلکه با نمونه عمل انقلابی توده‌ای که خواست‌های سیاسی و اقتصادی را با هم درمی‌آمیزد، انجام می‌دهد...

۱۵ ژوئن سال ۱۹۱۳

نشین از مقاله «انتخابات مجلس مؤسسان دیکتاتوری پرولتاریا»

...

۸) نیروی پرولتاریا در هر کشور سرمایه‌داری به مراتب بیش از نسبت پرولتاریا به کل جمعیت است. علت این امر آن است که پرولتاریا بر محور و بر اعصاب تمام سیستم اقتصادی سرمایه‌داری از نظر اقتصادی تسلط دارد و علاوه بر آن از نظر اقتصادی و سیاسی بیان‌گر منافع واقعی اکثریت عظیم زحمتکشان جامعه سرمایه‌داری است.

بدین سبب پرولتاریا حتی زمانی که اقلیت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد (یا زمانی که پیش‌آهنگ آگاه و واقعا انقلابی پرولتاریا اقلیت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد) توانایی آن را دارد که هم بورژوازی را سرنگون سازد و سپس از میان توده نیمه پرولتر و خرده بورژوا که هیچ‌گاه از پیش به سود فرمانروایی پرولتاریا سخن نخواهند گفت و شرایط و هدف‌های این فرمانروایی را درک نخواهند کرد و فقط بر اساس تجارب بعدی خویش به ناگزیری و صحت و قانونمندی دیکتاتوری پرولتاریا معتقد خواهند شد، متحدان بسیاری به سوی خود جلب کند.

۹) سرانجام در هر کشور سرمایه‌داری همیشه قشرهای بسیار گسترده‌ای از خرده بورژوازی وجود دارند که به طور ناگزیر میان سرمایه و کار

احترام همگانی و اعتماد تمام توده زحمتکش را به سوی خود جلب کند ...

ژوئن - ژوئیه سال ۱۹۲۰

حزب کمونیست - پیشاهنگ طبقه کارگر

کارل مارکس و فریدریش انگلس از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

... وجه تمایز کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است که از یک سو در مبارزات پرولترهای ملت‌های گوناگون منافع مشترک مجموعه پرولتاریا را که به ملیت بستگی ندارد برجسته می‌کنند و برای آن ارزش قائلند و از سوی دیگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی همیشه بیان‌گر منافع جنبش در مجموع آن هستند.

بنابراین کمونیست‌ها در عرصه عمل قاطع‌ترین بخش احزاب کارگری تمام کشورها هستند که احزاب کارگری دیگر را به پیشروی برمی‌انگیزند و در عرصه تئوریک برتری آنان بر بقیه توده پرولتاریا در آن است که شرایط و چگونگی سیر جنبش پرولتری و پی‌آمدهای کلی آن را به روشنی درک می‌کنند.

هدف فوری کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتری در پی آنند یعنی تشکل پرولتاریا به صورت یک طبقه، برانداختن تسلط بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا.

... اما مالکیت خصوصی امروزین بورژوازی آخرین و کامل‌ترین مظهر آن چنان شیوه تولید و تملک است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار انسان‌ها به دست انسان‌های دیگر استوار است. بدین مفهوم کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را در یک عبارت خلاصه کنند: برانداختن مالکیت خصوصی...

کمونیست‌ها در راه هدف‌ها و منافع فوری طبقه کارگر مبارزه می‌کنند ولی هم‌زمان با آن در جنبش امروزی از فردای جنبش نیز دفاع می‌کنند...

کمونیست‌ها همه جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد پشتیبانی می‌کنند. کمونیست‌ها در تمام این جنبش‌ها مسئله مالکیت را صرف نظر از این که شکل کم‌تر یا بیش‌تر تکامل یافته به خود گرفته باشد به عنوان مسئله بنیادی جنبش در جای اول قرار می‌دهند.

سرانجام کمونیست‌ها همه جا برای برقراری اتحاد و توافق در میان احزاب دمکرات همه کشورها تلاش می‌کنند.

کمونیست‌ها پنهان نگاه داشتن نظریات و نیت خویش را ننگ می‌دانند و آشکارا اعلام می‌دارند که تحقق اهدافشان تنها از طریق سرنگونی قهرآمیز

کارل مارکس و فرودیش انگلس از «قلمنامه کنفرانس نمایندگان جمعیت بین المللی کارگران»*

نظر به این که:

طبقه کارگر در برابر قدرت متحد طبقات ثروتمند فقط به صورت طبقه متشکل در حزب سیاسی خاصی که رویاروی همه احزاب قدیمی طبقات ثروتمند ایستاده باشد می‌تواند عمل کند و این تشکل طبقه کارگر در یک حزب سیاسی برای تأمین پیروی انقلاب اجتماعی و نیل به هدف نهایی آن یعنی برانداختن طبقات ضرورت دارد و اتحاد نیروها که طبقه کارگر هم اکنون در نتیجه مبارزه اقتصادی بدان دست یافته است، باید در مبارزه این طبقه علیه قدرت سیاسی استعمارکنندگان طبقه کارگر نیز به عنوان اهرمی به کار رود، کنفرانس به اعضای انترناسیونال یادآور می‌شود که:

در مبارزه طبقه کارگر جنبش اقتصادی و عمل سیاسی این طبقه با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند. سپتامبر - اکتبر سال ۱۸۷۱

فرودیش انگلس از نامه به کرسن تیری

لندن، ۱۸ دسامبر سال ۱۸۸۹

... مطلب را از نکته‌ای که با شما موافقت ندارم آغاز می‌کنم.

شما هر گونه عمل مشترک با احزاب دیگر و حتی عمل مشترک کوتاه مدت با آنها را از لحاظ اصولی به کلی رد می‌کنید. اما من به حد کافی انقلابی هستم که استفاده از این وسیله را نیز در مواردی که سودمندی بیشتر یا کمترین زیان را در برداشته باشد، به طور مطلق برای خود غدغن نکنم.

ما در این مورد با هم موافقت داریم که پرولتاریا بدون انقلاب قهرآمیز نمی‌تواند به فرمانروایی سیاسی که یگانه در ورودی به جامعه نوین است، دست یابد.

مارکس و من از سال ۱۸۴۷ تأکید کرده‌ایم که پرولتاریا برای آن که در لحظه قطعی به حد کافی نیرومند باشد و بتواند پیروز شود، باید حزب خاص متمایز از همه احزاب دیگر و در نقطه مقابل آنان و به بیان دیگر حزب طبقاتی خود آگاه تشکیل دهد.

تمام نظام اجتماعی موجود میسر خواهد بود. بگذار طبقات حاکم در پیشگاه انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولترها در این انقلاب چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهند داد ولی جهانی را به دست می‌آورند. پرولتراهای همه کشورها متحد شوید!

دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

کارل مارکس از «بیانیه مؤسسان جمعیت بین المللی کارگران»*

... یکی از عوامل لازم برای موفقیت که تعداد باشد، هم اکنون برای کارگران تأمین است، ولی تعداد فقط زمانی کفه ترازو را سنگین می‌کند که توده در یک سازمان گرد آید و دانش رهنمونش باشد. تجربه گذشته نشان داده است که بی‌اعتنایی به اتحاد برادران‌های که باید میان کارگران کشورهای مختلف وجود داشته باشد و آنها را به پشتیبانی جدی از یکدیگر در پیکار برای رهایی برانگیزد، کیفیت عبارت خواهد بود از شکست عمومی اقدامات پراکنده آنان ...

اکتبر سال ۱۸۶۴

کارل مارکس از «گزارش مربوط به فعالیت چهار ساله شورای کل جمعیت بین المللی کارگران»

... حتی در مساعدترین شرایط سیاسی نیز هر کامیابی جدی طبقه کارگر در گرو پختگی سازمان خواهد بود، زیرا سازمان است که این طبقه را تعلیم می‌دهد و نیرویش را متمرکز می‌سازد.

حتی سازمان طبقه کارگر یک کشور نیز در صورت نقص تشکل این طبقه در کشورهای دیگر دستخوش خطر شکست خواهد بود زیرا همه کشورها در بازار جهانی با یکدیگر رقابت دارند و بدین جهت در یکدیگر تأثیر متقابل می‌بخشند. فقط اتحاد بین‌المللی طبقه کارگر می‌تواند پیروزی قطعی این طبقه را تأمین کند...

۱ سپتامبر سال ۱۸۶۴

* این جمعیت در تاریخ ۲ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در یک جلسه علنی در تالار سنت مارتین، بخش لانگ ایگر لندن بنیاد نهاده شد.

* کنفرانس در تاریخ ۱۷ تا ۲۵ سپتامبر سال ۱۸۷۱ در لندن برگزار شد.

چنان چه این حزب بتواند با سرپای زندگی طبقه خود و از طریق این طبقه با تمام توده استشارشوندگان پیوند ناگسستنی برقرار سازد و اعتماد کامل این طبقه و این توده را جلب کند، قادر خواهد بود پرولتاریا را در مبارزه نهائی کاملاً بی‌امان و قاطع علیه تمام نیروهای سرمایه‌داری رهبری کند. از سوی دیگر فقط زیر رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می‌تواند تمام نیروی شور انقلابی خویش را به کار اندازد و بی‌علاقگی ناگزیر و گاه مقاومت اقلیت ناچیز آریستوکراسی کارگری فاسد شده توسط سرمایه‌داری و سران قدیمی تریدیونیون‌ها و شرکت‌های تعاونی و غیره را خنثی کند. فقط زیر رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می‌تواند تمام نیروی خود را که به حکم چگونگی نظام اقتصادی جامعه سرمایه‌داری به مراتب بیش از نسبت آن در میان جمعیت است به کار اندازد...

ژوئن - ژوئیه سال ۱۹۲۰

فردیش انگلس از نامه به آگوست بل

لندن، ۶ ژوئن سال ۱۸۸۴

... ما هنوز مانند سال ۱۸۴۸ اپوزیسیون آینده هستیم و نیازمند آنیم که قاطع‌ترین حزب از میان احزاب کنونی به قدرت رسد تا ما در قبال آن به اپوزیسیون حال بدل شویم. رکود سیاسی و به بیان دیگر مبارزه بی‌فایده و بی‌معنای کنونی احزاب رسمی نمی‌تواند برای مدت زیادی برای ما سودمند باشد. ولی در مورد مبارزات ترقی‌خواهانه این احزاب در هنگامی که مرکز ثقل پیوسته به چپ می‌گراید مطلب بر منوال دیگری است... با هر گرایشی که به چپ انجام می‌گیرد، امتیازهای تازه‌ای برای کارگران قائل می‌شوند... و مهم‌تر از همه آن که عرصه کارزار بیش از پیش برای نبرد قطعی پاک می‌شود و موضع احزاب پیوسته روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد. من این سیر آهسته، ولی پیوسته جمهوری فرانسه به سوی نتیجه نهائی ناگزیر یعنی تجزیه به دو اردوگاه متضاد را که در یک اردوگاه آن بورژواهای رادیکال - سوسیالیست کاذب و در اردوگاه دیگر کارگران واقعاً انقلابی قرار دارند، یکی از جدی‌ترین حوادث می‌دانم و امیدوارم که این سیر متوقف نشود...

ولی این بدان معنی نیست که این حزب نمی‌تواند از احزاب دیگر به طور موقت برای هدف‌های خود استفاده کند و نیز بدان معنی نیست که نمی‌تواند از احزاب دیگر در زمینه اقداماتی که مستقیماً به سود پرولتاریا تمام می‌شود یا به پیشرفت در زمینه رشد اقتصادی یا آزادی سیاسی کمک می‌کند، به طور موقت پشتیبانی کند...

لنین از مقاله «برنامه»

... ما تمام و کمال بر تئوری مارکس تکیه داریم: این تئوری برای نخستین بار سوسیالیسم را از پندارگرایی به علم تبدیل کرد و این علم را بر مبانی محکم مستقر ساخت و راهی را که باید به پیروی از آن این علم را به پیش برد و تمام اجزاء آن را تکمیل کرد، مشخص ساخت... این تئوری وظیفه واقعی حزب انقلاب سوسیالیستی را توضیح داده و تاکید کرده است که وظیفه حزب برنامه‌پردازی برای نوسازی جامعه، موعظه‌خوانی برای سرمایه‌داران و دنباله‌روی از آنان درباره بهبود وضع کارگران نیست، توطئه‌چینی نیست، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه است که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی هدف نهائی آن را تشکیل می‌دهد...

اکتبر سال ۱۸۹۹

لنین از کتاب «چه باید کرد؟»

... نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد، می‌تواند ایفا کند...

پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲

لنین از «ترجمانی درباره گنگره دوم آترناسیونال کمونیستی»

(۴) تامین پیروزی بر سرمایه‌داری مستلزم برقراری رابطه صحیح میان حزب کمونیست رهبری‌کننده، طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا و توده یعنی مجموع زحمتکشان و استشارشوندگان است. فقط حزب کمونیست، چنان چه این حزب واقعاً پیش‌آهنگ طبقه انقلابی باشد، بهترین نمایندگان این طبقه را در خود جمع داشته باشد، از کمونیست‌های کاملاً آگاه و صدیقی مرکب باشد که در عرصه پیکار انقلابی سرسخت تجربه آموخته و آبدیده شده باشند و نیز

مبارزه برای تأمین دموکراسی جزئی از مبارزه برای سوسیالیسم است

فردیش انکس از مقاله «اشقاد از طرح برنامه سوسیال دموکراتیک سال ۱۸۹۱»

... از ترس تجدید قانون ضد سوسیالیست‌ها و یا به خاطر برخی مطالب پیش از موقعی که در دوران تسلط این قانون اظهار شده است، اکنون می‌خواهند که حزب، نظام قانونی موجود در آلمان را برای عملی ساختن مسالمت‌آمیز تمام خواست‌های خویش کافی بشناسد. سعی دارند خود و حزب را متقاعد کنند که «جامعه کنونی در جریان رشد خود اندک اندک به سوسیالیسم بدل می‌شود»، بی آن که از خود بپرسند اگر حال بر چنین منوال باشد، آن گاه آیا جامعه با همین ناگزیری از چارچوب نظام اجتماعی کهنه شده خود برون نخواهد زد یعنی این غشاء کهنه را با قهر و شدتی خرچنگوار از هم نخواهید درید و علاوه بر همه این‌ها در کشوری چون آلمان این وضع از هم گسیختگی زنجیرهای نظام سیاسی نیمه مطلقه و در عین حال به غایت درهم و برهم را در پیش نخواهد داشت؟ می‌توان چنین تصویری را به خود راه داد که در کشورهایی که نمایندگان خلق قدرت تامه را در دست خود متمرکز کرده باشند و آن هم فقط در صورت برخورداری از پشتیبانی اکثریت خلق، انجام هر آن چه که بخواهند، به موجب قانون اساسی میسر باشد، یعنی در جمهوری‌های دموکراتیکی چون فرانسه و آمریکا و در رژیم‌های سلطنتی نظیر انگلیس... جامعه کهنه بتواند از راه مسالمت‌آمیز به جامعه نوین بدل گردد. ولی در آلمان که دولتش تقریباً قدر قدرت است و رایشتاگ (مجلس) و تمام مؤسسات انتخابی دیگر فاقد قدرت واقعی هستند، اعلام چنین مطلبی آن هم بی هیچ ضرورت، معنایش برداشتن برگ انجیر سائر از روی سلطنت مطلقه و خود را سائر برهنگی آن ساختن است.

چنین سیاستی جز آن که حزب را برای مدتی طولانی به راه غلط بکشاند، نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد. مسائل سیاسی کلی و تجریدی را در رده اول قرار می‌دهند و بدین سان مسائل عاجل مشخص را که در همان نخستین رویدادهای مهم، در نخستین بحران سیاسی، خود به خود در دستور روز قرار می‌گیرند، پوشیده می‌دارند. از این عمل جز آن که حزب ناگهان در لحظه قطعی درمانده از کار درآید و در مسائل قاطع ابهام و فقدان وحدت در آن حکمفرما شود، زیرا چنین مسائلی هیچ گاه در آن

بررسی نشده‌اند، چه نتیجه دیگری ممکن است به بار آید؟... این فراموشی نظرات سترگ بنیادی به خاطر منافع آنی روز، این تلاش و تقلا برای رسیدن به کامیابی‌های گذرا بدون در نظر گرفتن پی‌آمدهای آن و به بیان دیگر آینده جنبش را فدای حال کردن، ممکن است انگیزه‌های «شرافتمندانه» هم داشته باشد. ولی این اپورتونیسیم است و اپورتونیسیم خواهد ماند و اپورتونیسیم «شرافتمندانه» هم چه بسا خطرناکتر از هر چیز است...

ژوئن سال ۱۸۹۱

فردیش انکس از نامه پل لافارگ*

لندن، ۶ مارس سال ۱۸۹۴

... فرق میان جمهوری و سلطنت در رابطه‌اش با پرولتاریا فقط در آن است که جمهوری شکل سیاسی حاضر و آماده‌ای است برای فرمانروایی آینده پرولتاریا. برتری شما در قیاس با ما در آن است که شما اکنون جمهوری دارید و حال آن که ما برای استقرار آن به بیست و چهار ساعت وقت احتیاج داریم. ولی جمهوری نیز مانند هر شکل حکومتی دیگر بر حسب محتوای خود مشخص می‌گردد یعنی تا زمانی که جمهوری شکل فرمانروایی بورژوازی را تشکیل می‌دهد، به سان هر رژیم سلطنتی دشمن ما است (صرف نظر از چگونگی بروز اشکال این دشمنی). بدین سان جمهوری را ماهیتاً یک شکل سوسیالیستی تلقی کردن و یا تا زمانی که جمهوری در قبضه قدرت بورژوازی است برای انجام وظایف سوسیالیستی بدان اعتماد کردن، جز یک پندار به کلی باطل چیز دیگری نیست. ما می‌توانستیم آن را به عقب‌نشینی‌هایی واداریم، ولی هرگز انجام وظایف خودمان را به آن محول نخواهیم ساخت، مگر در صورتی که بتوانیم آن را با برخورداری از پشتیبانی اقلیتی کنترل کنیم که نیرومندیش به اندازه‌ای باشد که روزی بتواند به اکثریت بدل گردد...

لنن از رساله «وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه»

... فقط پرولتاریاست که می‌تواند مبارز پیشگام راه آزادی سیاسی و دگرگونی‌های دموکراتیک باشد،

* پل لافارگ (۱۸۴۲-۱۹۱۱) شخصیت نامی جنبش کارگری فرانسه و جنبش کارگری بین‌المللی و یکی از بنیادگذاران حزب کارگری فرانسه - م.

نتایج می‌رسد که هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی پوچ و ارتجاعی هستند...
... برای آن که پرولتاریا در مبارزه علیه دموکراسی ناپیگیر بورژوایی دست بسته نماند، باید به قدر کافی آگاه و نیرومند باشد که دهقانان را به سطح خودآگاهی انقلابی برکشد، عملیات تعرضی آنان را رهبری کند و بدین سان دموکراسی پرولتری پیگیر را به دست خویش تحقق بخشد...
ژوئن - ژوئیه سال ۱۹۰۵

لنین از مقاله «انقلاب سوسیالیستی و حق خودمآبانی ملل»

... انقلاب سوسیالیستی یک عمل واحد و نبرد واحد در یک جبهه واحد نیست، بلکه یک دوران کامل تصادمات طبقاتی حاد و سلسله درازی از نبردها در سراسر جبهه یعنی در زمینه کلیه مسائل اقتصادی و سیاسی و به بیان دیگر نبردهایی خواهد بود که فقط از طریق سلب مالکیت از بورژوازی به تحقق خواهد پیوست. اشتباه بنیادی عمیقی خواهد بود اگر تصور شود که مبارزه در راه دموکراسی می‌تواند پرولتاریا را از انقلاب سوسیالیستی باز دارد یا این انقلاب را تحت‌الشعاع قرار دهد و پرده به روی آن بکشد و غیره. برعکس همان گونه که سوسیالیسم پیروزمند بدون تحقق دموکراسی کامل ممکن نیست، به همان گونه نیز پرولتاریا بدون مبارزه انقلابی همه جانبه و مستمر در راه دموکراسی نمی‌تواند برای پیروزی بر بورژوازی آماده شود...
ژانویه - فوریه ۱۹۱۶

لنین از نامه به ایسا آرماد

۲۵ دسامبر سال ۱۹۱۶
... باید هنر آن را داشت که مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را با یکدیگر در آمیخت و ضمن آن اولی را تابع دومی کرد. همه دشواری کار در همین و جان کلام هم در همین است...

زیرا اولاً بازتاب ستمگری سیاسی در زندگی پرولتاریا از همه شدیدتر است و این ستمگری مانع آن است که در وضع این طبقه که نه به مقامات عالیه و حتی به مأموران دولتی دسترسی دارد و نه در افکار عمومی نفوذی دارد، کوچکترین بهبودی پدید آید. ثانیاً فقط پرولتاریاست که می‌تواند دموکراتیزه شدن نظام سیاسی و اجتماعی را به فرجام رساند، زیرا دموکراتیزه شدن این نظام، موجب خواهد شد که این نظام به دست کارگران افتد. به همین جهت در آمیزی فعالیت دموکراتیک طبقه کارگر با دموکراتیسم طبقات و گروه‌های دیگر، نیروی جنبش دموکراتیک و مبارزه سیاسی را تضعیف خواهد کرد، از قاطعیت و پیگیری این مبارزه خواهد کاست و آن را برای سازش مستعدتر خواهد ساخت. برعکس تمایز طبقه کارگر در نقش مبارز پیشگام راه دگرگونی‌های دموکراتیک، جنبش دموکراتیک و مبارزه برای آزادی‌های سیاسی را تقویت خواهد کرد، زیرا طبقه کارگر تمام عناصر دموکراتیک و اپوزیسیون سیاسی را به پیش خواهد راند، لیبرال‌ها را به سوی رادیکال‌های سیاسی و رادیکال‌ها را به سوی گسست قطعی پیوند با تمام نظام سیاسی و اجتماعی جامعه کنونی خواهد راند...
پایان سال ۱۸۹۷

لنین از کتاب «چه باید کرد؟»

... کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیزم‌ها از هر جنبش انقلابی پشتیبانی می‌کنند»* و بدین جهت ما موظفیم وظایف دموکراتیک عمومی را در برابر تمام مردم بیان داریم و روی آن‌ها تکیه کنیم، بی آن که حتی برای یک لحظه معتقدات سوسیالیستی خود را پنهان داریم، سوسیال دموکرات نخواهد بود. کسی که در عمل فراموش می‌کند که هر مسئله دموکراتیک عامی را باید پیش از دیگران طرح کند، برجسته سازد و حل کند، سوسیال دموکرات نخواهد بود.
پائیز سال ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲

لنین از کتاب «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»

... کسی که بخواهد از راهی سوای دموکراسی سیاسی به سوی سوسیالیسم گام بردارد، ناگزیر به

* به نقل از مانیفست حزب کمونیست

**اشکال مبارزه طبقه کارگر، وسایل و شیوه‌های
احراز قدرت سیاسی**

کارل مارکس

«از من تند نویس سخنرانی کارل مارکس درباره‌ی عمل سیاسی طبقه کارگر»

مترجم از صورت جلد کفرانس ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۱ «جمعیت بین‌المللی کارگران»

امر همان طور که تو هم متذکر شده‌ای، از آن جا آغاز می‌شود که اکثریت عظیمی از مردم و همچنین احزاب رسمی علیه دولت که در نتیجه همین عامل تک مانده است، متحد می‌شوند و آن را سرنگون می‌سازند و فقط پس از آن که آن احزاب رسمی که ممکن است هنوز پابرجا مانده باشند، در جریان مبارزه با یکدیگر یکی به کمک دیگری و یکی پس از دیگری شکست می‌خورند، آری فقط پس از این جریان آن تقسیم‌بندی قطعی که فلمار از او سخن می‌گوید، روی می‌دهد و هم روند با آن امکان برقراری حکومت ما فراهم می‌آید. اگر ما و فلمار چنین قصدی می‌داشتیم که انقلاب را بی‌درنگ از آخرین عمل آن آغاز کنیم، کارمان خیلی خراب می‌شد...

... ما باید به دولت‌ها چنین اعلام کنیم: ما می‌دانیم که شما قدرت مسلحی علیه پرولترها هستید، ما هر کجا که ممکن باشد از راه مسالمت‌آمیز علیه شما مبارزه خواهیم کرد و وقتی ضرورت پیدا کند، این مبارزه را به کمک اسلحه انجام خواهیم داد.

۱ - بیل ضمن مقاله‌ای تحت عنوان لغو قانون ضد سوسیالیست‌ها دو مقاله‌ای را که فلمار نگاشته بود و به ویژه مقاله دوم او را سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا فلمار در آن مقاله حزب را به اتخاذ تاکتیک اقدامات شورشی توطئه‌گرانه فرا می‌خواند و بیل چنین تاکتیکی را برای حزب مضر می‌دانست. انگلس در نامه مورخ اول اکتبر ۱۸۸۲ تأکید می‌کرد که لحن تند و دور از احتیاط این گونه مقالات زیان‌ها و قربانی‌های غیر لازم برای حزب به بار خواهد آورد - م.

کارل مارکس از مصاحبه خبرنگار مخصوص روزنامه «شیکاگو تریبون» با کارل مارکس

... این انقلاب‌ها توسط اکثریت خلق صورت می‌گیرد انقلاب‌ها نه به نیروی یک حزب، بلکه به نیروی مجموعه یک ملت به تحقق می‌پیوندند...
نیمه اول دسامبر سال ۱۸۷۸

۲ - این عبارت یکی از تزه‌های لاسال است که در کنگره گتای حزب سوسیال دمکرات آلمان به تصویب رسید و وارد برنامه آن شد. در برنامه گفته می‌شد: «رهایی کار باید توسط طبقه کارگر تحقق پذیرد که در قبال آن همه طبقات دیگر چیزی جز یک توده ارتجاعی نیستند.» مارکس در اثر نامی خود «انتقاد از برنامه گتا» این تزه را به کلی مردود اعلام داشت - م.

فردیش انگلس از نامه به آگوست بل

لندن، ۲۸ اکتبر سال ۱۸۸۲

... به مقاله دوم، من توانستم فقط یک نظر سریع بیان‌دارم، زیرا دو سه نفر پی در پی مانع کار شدند، در غیر این صورت از چگونگی تصور نگارنده آن مقاله درباره انقلاب، متوجه نفوذ فرانسوی‌ها می‌شدم و قطعاً فلمار خودمان را می‌شناختم. تو این جانب مطلب را درست دریافته‌ای (۱). عبارت «یک توده ارتجاعی» (۲) همان گونه که از دیرباز انتظارش می‌رفت، سرانجام در تصور او راجع به انقلاب، جای خود را پیدا می‌کند: همه احزاب رسمی در یک کلاف به هم پیچیده این طرف خط، و ما سوسیالیست‌ها در یک ستون موزون، آن طرف خط قرار داده شده‌ایم. آن گاه یک نبرد قطعی عظیم، و با همان ضربت اول پیروزی در سراسر خط جبهه نصیب ما می‌شود. ولی جریان امور در عالم واقعی به این سادگی‌ها نیست. برعکس انقلاب در واقعیت

فردیش انگلس از نامه به ورازولویچ

لندن، ۲۳ آوریل سال ۱۸۸۵

... نظر من این است که تئوری تاریخی مارکس شرط بنیادی هر نوع تاکتیک انقلابی استوار و پیگیر است. برای یافتن این تاکتیک فقط باید این تئوری را طبق شرایط اقتصادی و سیاسی هر کشور به کار برد...

فرودیش انگلس از نامه پل لانگنرک

لندن، ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۲

... حال می‌بینید که حق انتخابات عمومی، در صورتی که فقط بتوانند از آن استفاده کنند... چه سلاح پر اهمیتی است! این کار طولانی‌تر و ملال‌انگیزتر از فراخوانی به انقلاب است ولی در عوض روزی را که باید فراخوانی به انقلاب مسلحانه را انجام داد، ده بار مطمئن‌تر و علاوه بر آن با دقتی بی‌خدشه مشخص می‌سازد. از این گذشته حق انتخابات عمومی که با مهارت مورد استفاده کارگران قرار گیرد با ده شانس در برابر یک شانس صاحبان قدرت را به نقض قانونیت و ادار خواهد کرد یعنی ما را در وضعی قرار خواهد داد که برای تحقق انقلاب به حد اعلی مساعد خواهد بود...

فرودیش انگلس از مقدمه بر کتاب مارکس «مبارزه طبقاتی سال های ۱۸۴۸-۱۸۵۰»

۱۸۵۰ «فرانس»

... حتی اگر حق انتخابات عمومی هیچ حسن دیگری هم نمی‌داشت جز این که به ما امکان می‌داد تا هر سه سال یک بار حساب نیروهای خود را معلوم کنیم و در نتیجه افزایش سریع غیر منتظره‌ای که منظمآ در تعداد آراء ما مشاهده می‌شود از یک سو اطمینان کارگران را به پیروزی و از سوی دیگر ترس دشمنان را تشدید کند و بدین سان به بهترین وسیله تبلیغات ما بدل گردد، اگر این حق هیچ حسن دیگری نمی‌داشت جز این که آمار دقیقی از میزان نیروهای ما و نیروهای همه احزاب مخالف ما فراهم آورد و بدین سان معیار بی‌نظیری برای برقراری تناسب در اقدامات و عملیات ما به دست دهد و بدین سان ما را هم از واهمه نابهنگام و هم از شجاعت‌های جنون‌آمیز نابجا بازدارد، اگر این برای ما تنها حسن ناشی از حق رأی هم می‌بود، باز هم از سرمان زیاد می‌آمد. ولی نتایج ناشی از این حق خیلی بیش از این‌ها بود. در دوران تبلیغات پیش از انتخابات این حق بهترین وسیله‌ای بود در دست ما برای آن که با توده‌های مردم در نقاطی که هنوز از ما دور بودند تماس برقرار کنیم و همه احزاب را در برابر انظار همه مردم به دفاع از نظریات و اعمال‌شان در قبال حملاتمان واداریم. علاوه بر این حق مزبور در رایش‌تاک تریبونی در اختیار نمایندگان ما گذاشت که از آن می‌توانستند با آزادی و اتوریتته‌ای به مراتب بیش از مطبوعات و جلسات، مخاطبان خود در

پارلمان و نیز توده‌ها را در خارج پارلمان مخاطب قرار دهند. اگر تبلیغات پیش از انتخابات و سخنرانی‌های سوسیالیستی در رایش‌تاک پیوسته در دیوارهای آن شکاف ایجاد می‌کرد، از قانون ضد سوسیالیست‌ها چه سودی عاید دولت و بورژوازی می‌شد؟

ولی هم روند با این استفاده کامیابانه از حق انتخابات عمومی، کاربرد شیوه کاملاً تازه‌ای در مبارزه پرولتاریا آغاز شد و به سرعت گسترش پیدا کرد. دریافتند که نهادهای دولتی که بورژوازی فرمانروایی خود را به یاری آن‌ها سازمان می‌دهد، امکانات دیگری هم برای مبارزه طبقه کارگر علیه همین نهادها فراهم می‌آورد. کارگران به شرکت در انتخابات مجلس‌های ایالتی، انجمن‌های شهری، دادگاه‌های صنفی و مجادله با بورژوازی بر سر هر مقامی که برای به دست گرفتن آن آراء کارگری کافی وجود داشت، پرداختند. وضع طوری شد که بورژوازی و دولت ترس‌شان از فعالیت علنی حزب کارگر به مراتب بیش از فعالیت غیرعلنی آن و بیم‌شان از کامیابی‌های آن در انتخابات به مراتب بیش از کامیابی‌های آن در قیام شد.

... دوران حملات غافلگیر و انقلاب‌هایی که توسط اقلیت آگاه کم عده‌ای انجام می‌گیرد که در رأس توده‌های غیر آگاه قرار دارد، گذشته است. هر جا که صحبت بر سر نوسازی کامل نظام اجتماعی است، توده‌ها باید خودشان در آن شرکت ورزند و خودشان باید دریابند که برای چه مبارزه می‌کنند و برای چه خون خود را می‌ریزند و جان‌شان را فدا می‌کنند. این نکته را تاریخ پنجاه سال اخیر به ما آموخته است. ولی برای آن که توده‌ها دریابند که چه باید کرد، کار طولانی سرسختی ضرور است که ما نیز اکنون بدان مشغولیم و با چنان موفقیتی هم آن را انجام می‌دهیم که موجب نومیدی مخالفان ما می‌گردد...

... سوسیال دموکراسی آلمان وضع خاصی دارد و این عامل دست کم تا یک آینده نزدیک وظیفه خاصی در برابر آن قرار می‌دهد. آن دو میلیون رأی‌دهنده‌ای که این حزب به سوی صندوق‌های رأی می‌فرستد به اضافه جوانان و زنانی که خود رأی‌دهنده نیستند ولی پشت سر حزب ایستاده‌اند، پرشمارترین و فشرده‌ترین توده و به بیان دیگر «گروه ضربتی» قاطع ارتش پرولتری بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. هم اکنون بیش از یک چهارم تمام آراء داده شده از آن این توده‌ها است و شمار آن هم به طوری که انتخابات تکمیلی رایش‌تاک و انتخابات

به سود این احزاب در پیکارهای خیابانی درگیر کنیم، برای آنها سرانجام چاره دیگری نخواهد ماند جز آن که خودشان این قانونیت شوم را برهم زنند...
۶ مارس سال ۱۸۹۵

فردیش انکس از کتاب «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان»

... در انقلاب نیز مانند جنگ همیشه باید با تهور به مقابله رودررو با دشمن شتافت و در نظر داشت که تعرضکننده همیشه در وضع مساعدتری قرار می‌گیرد. در انقلاب نیز مانند جنگ، در لحظه دارای اهمیت قطعی حتماً باید دار و ندار را صرف نظر از وجود هر گونه شانسی به میان گذارد. هیچ انقلاب کامیابانه‌ای را در تاریخ نمی‌توان سراغ کرد که مؤید این بدیهیات نباشد... شکست پس از یک پیکار سرسخت واقعیتی است که از نظر اهمیت انقلابی خود دست کمی از یک پیروزی آسان به دست آمده ندارد. شکست پاریس در ژوئن سال ۱۸۴۸^۱ و شکست وین در اکتبر^۲ از نظر ایجاد تحول انقلابی در افکار مردم این هر دو شهر، به مراتب بیش از پیروزی‌های فوری و مرس و مارس نقش داشتند. شاید مجلس مؤسسان و اهالی برلن نیز سرنوشتی نظیر سرنوشت این دو شهر نصیب‌شان می‌شد ولی در آن صورت مرگشان پرافتخار از کار درمی‌آمد و پس از خویش چنان شوقی از انتقام در عقول و قلوب زندگان برجای می‌گذاشتند که در ادوار انقلابی یکی از نیرومندترین انگیزه‌ها را برای اقدامات قهرمانانه و شورانگیز تشکیل می‌داد. البته روشن است که در هر پیکار کسی که در پاسخ جنگ طلبی گام به آوردگاه می‌نهد، خطر مغلوب شدن نیز برایش وجود دارد، ولی مگر این امر می‌تواند توجیهی باشد برای آنکه شخص از همان آغاز خود را مغلوب اعلام کند و بدون کشیدن تیغ از نیام طوق اسارت برگردن نهد؟

مجالس ایالات مختلف آلمان و انجمن‌های شهری و شوراهای حل اختلاف صنفی ثابت می‌کند، پیوسته افزایش می‌یابد. ضمناً این افزایش مانند هر روندی در طبیعت به طور خودانگیخته، مداوم، دفع ناپذیر و در عین حال آرام صورت می‌گیرد. تمام تلاشهای دولت برای جلوگیری از این افزایش بی‌نتیجه مانده است. ما هم اکنون می‌توانیم روی ۲.۲۵ میلیون رأی‌دهنده حساب کنیم. اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، ما در پایان این قرن بخش اعظم لایه‌های میانین جامعه یعنی خرده بورژوازی و دهقانان خرده پا را به سوی خود جلب می‌کنیم و چنان نیروی قاطعی در کشور از کار درخواهیم آمد که تمام نیروهای دیگر خواه ناخواه باید در برابر آن سر فرود آورند. پس وظیفه عمده ما آن است که به افزایش این نیرو تا زمانی که خودش نیرویی برتر از سیستم دولتی حاکم از کار درنیامده است، به طور مستمر و پیگیر کمک کنیم و این گروه ضربتی روز به روز در حال تحکیم را در نبردهای پیش‌آهنگی از بین نبریم، بلکه تا روز پیکار قطعی از گزندها مصون نگاه داریم. فقط یک وسیله می‌تواند جلوی رشد پیاپی نیروهای مبارز سوسیالیستی آلمان را به طور موقت بگیرد و حتی برای مدتی به عقب براند و آن تصادم بزرگ با نیروهای نظامی و کشتارهای خونینی نظیر کشتار سال ۱۸۷۱ در پاریس است. در طول زمان بر این خطر هم غلبه خواهد شد. حزبی را که شمار اعضایش به چند میلیون می‌رسد، نمی‌توان از صفحه زمین برانداخت، برای این کار تمام انبارهای تفنگ اروپا و آمریکا هم کافی نخواهد بود. ولی این امر (جلوگیری از رشد پیاپی نیروهای مبارز سوسیالیستی آلمان - م) جلوی سیر عادی تکامل را خواهد گرفت و شاید هم ما در لحظه بحرانی بدون گروه ضربتی بمانیم و آنگاه پیکار قطعی برای مدتی طولانی به تعویق خواهد افتاد و به بهای قربانی‌های سنگین تری تمام خواهد شد.

ریشخند تاریخ جهانی همه چیز را وارونه می‌کند: ما «انقلابیون» و «سرنگون‌سازان» با شیوه‌های علنی به مراتب بیش از شیوه‌های مخفی یا سرنگون‌سازی موفقیت به دست می‌آوریم. احزابی که خود را حزب نظم می‌نامند از قانونیتی که خود ایجاد کرده‌اند، ناپدید می‌شوند. این احزاب از فرط نومیدی هم آوا با اودیلون بارو فریاد می‌کشند: «قانونیت ما را می‌کشد» و حال آن که ما در محیط این قانونیت عضلاتمان محکم و گونه‌هایمان سرخ می‌شود و خودمان به شکفتگی درخت زندگی جاودان می‌رسیم. و اگر ما آن قدر نابخرد نباشیم که خود را

^۱ - منظور قیام قهرمانانه کارگران پاریس است که از ۲۳ تا ۲۶ ژوئن سال ۱۸۴۸ به طول انجامید و به دست بورژوازی فرانسه به شدت سرکوب شد. این قیام در تاریخ نخستین پیکار آشکار میان پرولتاریا و بورژوازی بود - م.

^۲ - منظور شکست قیام خلق در اکتبر سال ۱۸۴۹ در وین است. از پی این قیام فردیناند اول امپراتور اتریش از وین گریخت و حکومت طی مدت بیش از سه هفته به دست دمکرات‌های خرده بورژوا افتاد که مورد پشتیبانی کارگران و دانشجویان مسلح بودند - م.

انقلابی که جهان تاکنون به خود دیده است عمل کرد:

“de l'audace, de l'audace, encore de l'audace”^۴
اوت ۱۸۵۱ – سپتامبر ۱۸۵۲

کارل مارکس از مصاحبه خبرنگار روزنامه «دی ورلد» با کارل مارکس

لندن، ژوئیه سال ۱۸۷۱

خبرنگار: به گمان من در کشورم انگلستان، نتیجه مورد انتظار به هر صورتی که باشد، از طریق انقلاب قهرآمیز به دست نخواهد آمد. چگونگی اسلوب انگلیسی تبلیغات در میتینگ‌ها و در مطبوعات، تا زمانی که اقلیت به اکثریت بدل نشود، نشانگر امیدبخش این امر است.

دکتر مارکس: من در این نکته به خوشبینی شما نیستم. بورژوازی انگلیسی طی دورانی که انحصار حق رأی را در دست داشته همیشه آمادگی خود را برای پذیرفتن تصمیم اکثریت ابراز کرده است. ولی باور کنید هر لحظه‌ای که این بورژوازی در مسائلی که برای آن اهمیت حیاتی قائل است در اقلیت قرار گیرد، ما در این جا با یک جنگ جدید برده‌داران روبرو خواهیم شد.

نین از «طرح برنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه»

... تحقق آزادی واقعی طبقه کارگر در گرو یک انقلاب اجتماعی است که موجبات آن را مجموع سیر تکامل سرمایه‌داری فراهم می‌سازد، این انقلاب عبارت است از برانداختن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، برقراری مالکیت اجتماعی بر این وسایل و تبدیل تولید سرمایه‌داری کالایی به سازمان تولید سوسیالیستی محصول در سراسر جامعه برای تأمین رفاه واقعی و رشد آزاد و همه جانبه کلیه اعضای جامعه.

۸) این انقلاب پرولتاریا تقسیم‌بندی جامعه به طبقات و در نتیجه هر گونه نابرابری اجتماعی و سیاسی ناشی از این تقسیم‌بندی را به کلی از میان خواهد برد.

۹) برای این که این انقلاب اجتماعی تحقق پذیرد، پرولتاریا باید قدرت سیاسی به چنگ آورد تا به کمک آن بر اوضاع مسلط باشد و بتواند تمام موانعی را که در راه رسیدن به هدف عالی‌اش قرار دارد

در انقلاب هر کس بر موضع حساسی فرمان می‌راند که دارای تأثیر قاطع است^۲ ولی به جای آن که دشمن را وادارد تا برای هجوم بر این موضع تشجیع شود، آن را بدون پیکار به دشمن تسلیم می‌کند، اعم از اینکه این کار در هر اوضاع و احوالی انجام گرفته باشد، سزاوار آن است که با او به سان یک خائن رفتار کنند ...

... و اما قیام نیز چون جنگ هنری است مثل هر نوع هنر دیگر یعنی تابع قواعد معینی است که نادیده نگاشتن آن‌ها کار را به فزاینده‌تری می‌کشاند که بدین قواعد بی‌اعتنا مانده است. این قواعد که به طور منطقی از ماهیت احزاب و ماهیت وضع ناشی می‌گردند که در چنین مواردی با آن سر و کار پیدا می‌شود، به قدری روشن و ساده هستند که همان تجربه کوتاه سال ۱۸۴۸، به حد کافی آلمانی‌ها را با این قواعد آشنا ساخت. نخست آن که هرگز نباید با قیام بازی کرد، مگر آن که پیه تمام عواقب ناشی از این بازی به تن مالیده شود. قیام معادله‌ای است با مجهولاتی به حد اعلی نامعین که اهمیت آن‌ها ممکن است هر روز تغییر کند. نیروهای دشمن از نظر سازمان و انضباط و اتوریته سنتی برتری کامل دارند و لذا اگر قیام‌کنندگان نتوانند نیروی زیادی علیه دشمن خود گرد آورند، دشمن آن‌ها را درهم می‌کوبد و نابود می‌کند. دوم آن که وقتی دست به قیام زده شد، باید با نهایت قاطعیت عمل کرد و به تعرض پرداخت. دفاع در حکم مرگ هر قیام مسلحانه است. اتخاذ موضع دفاعی پیش از آن که کار را به زورآزمایی با دشمن بکشاند، قیام را به نابودی خواهد کشاند. باید دشمن را تا هنگامی که نیروهایش هنوز پخش است غافلگیر ساخت، باید هر روز به کامیابی‌های تازه‌ای، ولو کوچک دست یافت، باید تفوق معنوی خود را چنان حفظ کرد که موجبات کامیابی نخستین عمل قیام‌کنندگان را فراهم سازد، باید عناصر ناستواری را که همیشه به دنبال اقویا می‌روند و همیشه طرف مطمئن‌تر را می‌گیرند به سوی خود جلب کرد، باید دشمن را پیش از آن که بتواند نیروهای خود را علیه قیام‌کنندگان متمرکز سازد به عقب‌نشینی واداشت و خلاصه باید طبق شعار زیرین دانتون، بزرگترین استاد تاکتیک

^۲ - یعنی اوضاع و احوال انقلابی که این موضع در آن اتخاذ شده دارای چنان اهمیت قاطعی است که مقاومت قهرمانانه در آن در برابر دشمن، ولو به شکست هم بیانجامد، آن چنان «بیر افتخار از کار درمی‌آید که از نظر اهمیت انقلابی خود دست کمی از یک پیروزی آسان به دست آمده ندارد.» - م.

^۴ - تهور، تهور و باز هم تهور - م.

را به ما نشان خواهد داد که پیش بینی آن‌ها در حال حاضر برای ما ممکن نیست.

ثانیاً مارکسیسم به طور مطلق خواستار آن است که مسئله شکل‌های مبارزه از نظرگاه تاریخی بررسی شوند. طرح این مسئله بدون در نظر گرفتن موقعیت تاریخی مشخص، به معنای درک نکردن الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در لحظات گوناگون تکامل اقتصادی بسته به چگونگی شرایط سیاسی، فرهنگ ملی، وضع معیشت و غیره، اشکال گوناگونی از مبارزه در رده اول قرار می‌گیرند و به اشکال عمده تبدیل می‌شوند و در رابطه با آن، اشکال فرعی و درجه دوم مبارزه به نوبه خود دستخوش تغییر می‌شوند. کوشش برای دادن پاسخ آری یا نه به سؤال مربوط به قبول یا رد یک شیوه معین مبارزه، بدون بررسی دقیق وضع مشخص جنبش معین در مرحله معین تکامل آن، به معنای عدول کامل از موضع مارکسیسم است.

چنین است دو حکم تئوریک عمده‌ای که ما باید رهنمون قرار دهیم. تاریخ مارکسیسم در اروپای غربی نمونه‌های بی‌شماری در تأیید نکاتی که بیان شد، به ما نشان می‌دهد. سوسیال دموکراسی اروپا پارلمانتاریسم و جنبش سندیکایی را در حال حاضر شکل‌های عمده مبارزه می‌شمارد و همین سوسیال دموکراسی در گذشته قیام را می‌پذیرفت و در آینده نیز در صورت تغییر اوضاع و احوال کاملاً حاضر است آن را، برخلاف نظر بورژواهای لیبرال از قماش کادت‌ها^۱ و بزرگلاوتس‌های روسی^۲ بپذیرد. در سال‌های هفتاد قرن گذشته سوسیال دموکراسی اعتصاب همگانی را به عنوان اکسیر اعظم اجتماعی، به عنوان وسیله‌ای که با کاربرد آن بتوان بورژوازی را از طریق غیرسیاسی، فوراً سرنگون ساخت، رد می‌کرد ولی سوسیال دموکراسی اعتصاب

براندازد. دیکتاتوری پرولتاریا با چنین مفهومی شرط سیاسی لازم انقلاب اجتماعی است.

فوریه سال ۱۹۰۲

لنین «جنب چریکی»

موضوع عملیات چریکی توجه جدی حزب ما و توده کارگر را به خود جلب کرده است. ما این موضوع را بارها به طور گذرا مطرح کرده‌ایم و اکنون می‌خواهیم طبق وعده‌ای که داده‌ایم، نظریات خود را در این زمینه جامع‌تر بیان داریم.

۱

مطلب را از آغاز شروع کنیم. برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سرلوحه بررسی مسئله چگونگی اشکال مبارزه قرار گیرند؟ اولاً وجه تمایز مارکسیسم با کلیه اشکال ابتدائی سوسیالیسم در آن است که مارکسیسم جنبش را به یک شکل معین مبارزه وابسته نمی‌سازد. مارکسیسم اشکال گوناگونی برای مبارزه قائل است و ضمناً آن‌ها را «اختراع» نمی‌کند بلکه شکل‌هایی از مبارزه طبقاتی انقلابی را که در جریان جنبش خود به خود پدید می‌آید، تعمیم می‌دهد، سازمان می‌دهد و کاربرد آن‌ها را به عمل آگاهانه بدل می‌کند. مارکسیسم که با هر گونه فرمول تجریدی، با هر گونه نسخه آئین‌پرستانه اکیداً مخالف است، خواستار پژوهش دقیق مبارزه جاری توده‌هاست که هم روند با گسترش جنبش و رشد آگاهی توده‌ها و تشدید بحران‌های اقتصادی و سیاسی، دائماً شیوه‌های تازه و دم به دم متنوع‌تری از دفاع و حمله به وجود می‌آورد. بدین جهت مارکسیسم هیچ شکلی از مبارزه را به طور مطلق رد نمی‌کند. مارکسیسم به هیچ وجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که فقط در یک لحظه معین ممکن و موجود هستند، محدود نمی‌کند بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی، پیدایش اشکال تازه‌ای از مبارزه که زمانی برای رزمندگان دوران معین هنوز ناشناخته بودند، ناگزیر خواهد بود. مارکسیسم از این لحاظ - اگر بیان چنین عبارتی مجاز باشد - در مکتب عمل توده‌ها می‌آموزد و به هیچ وجه دعوی آن ندارد که شکل‌هایی از مبارزه را که «سیستم‌سازان» دور افتاده از زندگی اختراع کرده‌اند، به توده‌ها بیاموزد. مثلاً کائوتسکی هنگام بررسی اشکال انقلاب سوسیالیستی می‌گفت ما می‌دانیم که بحران آینده، شکل‌های تازه‌ای از مبارزه

۱- کادت‌ها عنوان اختصاری اعضای حزب بورژوا لیبرال روسیه در دوران پیش از انقلاب اکتبر بود. نام کامل این حزب عبارت بود از «حزب دموکرات هوادار قانون اساسی». لفظ کادت از حروف اول عنوان این حزب و بر پایه جناس لفظی آن با Cadet که به نوبه خود عنوان دانشجویان دانشکده افسری دوران روسیه تزاری بود، اخذ شده است.

۲- بزرگلاوتس‌ها عنوان اعضای گروهی از روشنفکران نیمه کادت و نیمه منشویک بود که در سال ۱۹۰۶ در پترزبورگ مجله‌ای به نام بزرگلاویه Bezzaglavie یعنی «بی‌عنوان» انتشار می‌دادند و از رویونیست‌های روسیه و رویونیست‌های سوسیال دموکراسی بین‌المللی پشتیبانی می‌کردند.

این زمینه عام تصویر کنونی مبارزه است. در این مقاله پدیده‌ای از این زمینه عام که به مثابه یک حرکت جداگانه بدون تردید در درجه دوم و مرتبه پایین اهمیت قرار دارد، برجسته می‌شود و مورد بررسی قرار می‌گیرد. این پدیده چیست؟ اشکال، علل و زمان پیدایش آن کدام است؟ میزان توسعه آن، اهمیت آن در حرکت عام انقلاب و رابطه‌اش با مبارزه طبقه کارگر که به وسیله سوسیال دموکراسی متشکل گردیده و رهبری می‌شود چیست؟ این‌ها مسائلی است که پس از طرح‌ریزی زمینه عام تصویر کنونی مبارزه اکنون به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

پدیده‌ای که در اینجا مورد توجه ماست، مبارزه مسلحانه است. این مبارزه بوسیله افراد و یا گروه‌های کوچکی انجام می‌گیرد که بخشی از آن‌ها عضو سازمان‌های انقلابی هستند و بخشی دیگر (که در برخی از نواحی روسیه بخش اعظم را تشکیل می‌دهند) به هیچ سازمان انقلابی بستگی ندارند. مبارزه مسلحانه دو هدف مختلف را دنبال می‌کند که باید آن‌ها را دقیقاً از هم تفکیک کرد: هدف این مبارزه اولاً قتل افراد، رؤسا و کارمندان پلیس و ارتش است و ثانیاً مصادره پول دولت یا افراد. پول‌های ضبط شده، بخشی به حزب تحویل می‌گردد و بخشی به طور مشخص برای تهیه اسلحه و تدارک قیام و بخشی هم برای نگهداری افرادی که مبارزه مسلحانه انجام می‌دهند، مصرف می‌شود. پول‌هایی که از طریق سلب مالکیت‌های کلان به دست آمده‌اند (بیش از ۲۰۰۰۰۰۰ روبل در قفقاز و ۸۷۵۰۰۰ روبل در مسکو) در درجه اول در اختیار احزاب انقلابی قرار گرفت و بخش کوچکی از آن به طور عمده و در مواردی به طور کامل جهت مصرف مصادره‌کنندگان اختصاص داده شد. بدون شک این شیوه مبارزه در سال ۱۹۰۶، یعنی بعد از قیام دسامبر رشد قابل توجهی نمود. تشدید بحران سیاسی تا سرحد درگیری مسلحانه و به خصوص تشدید فقر، گرسنگی و بیکاری در شهر و روستا از جمله دلایلی است که در پیدایش این شیوه مبارزه نقش مهمی داشته است. تنها عناصر جداافتاده جامعه، یعنی لمپن پرولتاریا یا گروه‌های آنارشویستی بودند که این شکل مبارزه را به عنوان شکل عمده و حتی تنها شکل مبارزه اجتماعی دنبال کردند. حکومت نظامی، ایجاد واحدهای جدید ارتشی، تشکیل گروه‌های مجازات «باند سیاه» (در سدلتهسه) و دادگاه‌های صحرایی، اشکال مبارزه حکومت

سیاسی توده‌ای را (به خصوص پس از تجربه روسیه در سال ۱۹۰۵) به عنوان یکی از وسایل مبارزه که کاربرد آن در شرایط معین ضرور است، کاملاً می‌پذیرد. سوسیال دموکراسی در سال‌های چهل قرن نوزدهم مبارزه باریکادی خیابانی را می‌پذیرفت، در پایان این قرن به علل معینی آن را رد می‌کرد و پس از تجربه قیام مسکو که به گفته کارل کائوتسکی در جریان آن تاکتیک باریکادی جدیدی پدید آمد، آمادگی کامل خود را برای بازنگری در نظریه اخیر و پذیرفتن مبارزه باریکادی، اعلام داشت.

۲

از اثبات این احکام عام مارکسیسم، به بررسی انقلاب روسیه می‌پردازیم. سیر تکامل تاریخی اشکالی از مبارزه را که این انقلاب عرضه داشته است یادآور می‌شویم: در ابتدا اعتصابات اقتصادی کارگران (۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰) سپس تظاهرات سیاسی کارگران و دانشجویان (۱۹۰۱ و ۱۹۰۲)، شورش‌های دهقانی (۱۹۰۲)، آغاز اعتصاب‌های سیاسی توده‌ای به همراه اشکال گوناگونی از درامیزی آن‌ها با تظاهرات (شهر رستوف در سال ۱۹۰۲، اعتصاب‌های تابستان سال ۱۹۰۳ و ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵)، اعتصاب سیاسی سرتاسری روسیه همراه با مواردی از مبارزات باریکادی محلی (اکتبر سال ۱۹۰۵)، مبارزات باریکادی گسترده توده‌ها و قیام مسلحانه (دسامبر ۱۹۰۵)، مبارزه مسالمت‌آمیز پارلمانی (آوریل - ژوئن سال ۱۹۰۶)، قیام‌های برخی از واحدهای ارتش (ژوئن ۱۹۰۵ - ژوئیه ۱۹۰۶)، قیام‌های دهقانی در بخش‌هایی از کشور (پائیز ۱۹۰۵ - پائیز ۱۹۰۶). چنین است اوضاع موجود در پائیز سال ۱۹۰۶ از نظر چگونگی اشکال مبارزه به طور کلی. شکل مبارزه‌ای که حکومت استبدادی با کمک آن در صدد «پاسخگویی» برآمد، تشکیل دسته‌های مجازات «باند سیاه» بود که با عملیات کیشینف در بهار ۱۹۰۳ شروع شد و تا سرکوبی سدلتهسه در پائیز ۱۹۰۶ ادامه داشت. در تمام این مدت تشکیل دسته‌های مجازات «باند سیاه» و حملات خونین علیه یهودی‌ها، دانشجویان، انقلابیون و کارگران آگاه دائماً در حال توسعه و تکمیل بود. وحشیگری ظالمانه دسته‌های «باند سیاه» به وحشیگری اوباشان خریدار شده اضافه گردید و کار به اعزام نیروهای نظامی و استفاده از توپخانه در روستاها و شهرها کشید، روی ریل‌های راه‌آهن قطارهای مأمور سرکوب به حرکت درآمدند و غیره و غیره.

استبدادی برای «پاسخگویی» به مبارزات مسلحانه بودند.

۳

ارزیابی متداول مبارزه‌ای که در این جا مورد بررسی قرار دارد به نتایج زیر می‌رسد: این آنارشیزم است، بلانکیسم است، تروریسم قدیمی است، این عملیات از طرف افرادی دنبال می‌شود که از توده جدا هستند، این عملیات تأثیر بد در روحیه کارگران دارد، پشتیبانی وسیع مردم را از آن‌ها سلب می‌کند، تشکیلات جنبش را به هم می‌زند و به انقلاب ضرر می‌رساند. در میان حوادثی که هر روز روزنامه‌ها خبر می‌دهند می‌توان به سادگی مثال‌هایی که ظاهراً مؤید این ارزیابی است، پیدا نمود.

ولی آیا این مثال‌ها قانع‌کننده هستند؟ برای بررسی سرزمین لیتوانی را انتخاب می‌کنیم، سرزمینی که در آن مبارزه مسلحانه به طور نسبی از همه جا بیشتر توسعه یافته است. در آن جا نشریه نویه ورنیا (در شماره ۹ و ۱۲ سپتامبر) علیه سوسیال دموکراسی لیتوانی شکوه سرائی می‌کند. حزب کارگری سوسیال دموکرات لیتوانی (بخشی از حزب سوسیال دموکرات روسیه) نشریه خود را به طور مرتب در ۳۰۰۰۰ نسخه منتشر می‌کند. در بخش رسمی این نشریه نام جاسوسانی که قتل آن‌ها وظیفه هر انسان شرافتمندی است، منتشر می‌شود. هر کس به پلیس کمک کند، به عنوان «دشمن انقلاب» معرفی می‌گردد، قتلش مجاز تشخیص داده می‌شود و علاوه بر این داریش نیز مشمول ضبط به شمار می‌رود. سوسیال دموکرات‌ها به مردم گوشزد می‌کنند که تنها در مقابل رسید مهر و امضا شده به حزب پول بپردازند. در آخرین تسویه حساب حزب از ۴۸۰۰۰ روبل درآمد سالیانه ۵۶۰۰ روبل مربوط به بخش لیبواوا است که از طریق مصادره برای خرید اسلحه به دست آمده است. البته نشریه نویه ورنیا از این «مقررات انقلابی» و این «حکومت وحشت‌زا» شدیداً خشمگین می‌شود.

هیچ کس جرأت نمی‌کند به این عمل سوسیال دموکرات‌های لیتوانی نسبت آنارشیزم، بلانکیسم و یا تروریسم بدهد. چرا؟ برای این که در این جا رابطه این شکل جدید مبارزه با قیامی که در ماه دسامبر به وقوع پیوست و مجدداً در حال تدارک است کاملاً روشن است. اگر روسیه را در مجموع در نظر بگیریم، چنین رابطه‌ای با این که کاملاً روشن نیست ولی وجود دارد. تردیدی نیست که مبارزات «چریکی» به خصوص بعد از دسامبر توسعه یافته

و نه تنها با تشدید بحران اقتصادی بلکه همچنین با تشدید بحران سیاسی ارتباط دارد. تروریسم قدیم روسیه کار روشنفکران توطئه‌گر بود، اکنون مبارزه چریکی به طور عمده از طرف کارگران مبارز و یا کارگران بدون شغل رهبری می‌شود. در این رابطه افرادی که افکارشان در قالب‌های معینی محصور شده است، به سادگی به فکر بلانکیسم و آنارشیزم می‌افتند، در حالی که هنگام قیام، همان طور که در سرزمین لیتوانی با آن مواجه هستیم، پوچی این شعارهای از بر شده کاملاً مشخص است. به خصوص در مثال لیتوانی می‌توان به روشنی درک کرد که بررسی جداگانه جنگ چریکی، بدون در نظر گرفتن رابطه آن با موقعیت جنبش - کاری که بین ما معمول است - تا چه حد نادرست، غیرعلمی و غیرتاریخی است. باید شرایط عینی مبارزه را در نظر گرفت و دانست که مراحل گذار میان قیام‌های بزرگ دارای چه مشخصاتی هستند، باید درک کرد که در این شرایط کدام یک از اشکال مبارزه ضرورتاً بوجود می‌آیند. نمی‌توان و نباید با چند کلمه حفظ شده مانند آنارشیزم، تاراج، تجاوزات و زیاده‌روی اوباش، کلماتی که ورد زبان کادتها و کارکنان نشریه نویه ورنیا است، از مسئله طفره رفت!

گفته می‌شود عملیات چریکی تشکیلات کار ما را متلاشی می‌کند. ببینیم این حکم تا چه حد در شرایط بعد از دسامبر ۱۹۰۵ یعنی در دوره مجازات‌های «باند سیاه» و حکومت نظامی صادق است. در چنین دوره‌ای چه چیز تشکیلات جنبش را بیش از همه متلاشی می‌کند: نبودن مقاومت و یا یک مبارزه چریکی متشکل؟ مرکز روسیه را با مناطق مرزی مقایسه کنیم، با لهستان و سرزمین لیتوانی. شکی نیست که مبارزات چریکی در مناطق مرزی غرب روسیه به مراتب بیشتر رشد و تکامل یافته است و همچنین تردیدی نیست که در مجموع جنبش انقلابی و بطور مشخص جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه مرکزی از نواحی مرزی غرب کمتر تشکل یافته است. ما البته به هیچ وجه قصد نداریم از این واقعیت نتیجه بگیریم که سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانی در اثر جنگ‌های چریکی بی‌نظمی کمتری دارد. نه، این فقط می‌رساند که جنگ چریکی در ایجاد بی‌نظمی در جنبش سوسیال دموکرات کارگری سال ۱۹۰۶ روسیه گناهی ندارد.

در این رابطه اغلب به ویژگی‌های ملی اشاره می‌شود. این اشاره به روشنی ضعف استدلالات عامیانه را برملا می‌سازد. اگر ویژگی‌های ملی

اقتصادی و سیاسی به وجود آمده است، از بین ببرند. گفته خواهد شد: این که ما قادر نیستیم یک پدیده غیرعادی را که دارای تأثیر بد روحی است از بین ببریم، به هیچ وجه دلیل آن نخواهد بود که خود حزب به این عملیات غیرعادی دست بزند. چنین استدلالی کاملاً بورژوا لیبرالیستی است و نه مارکسیستی زیرا یک مارکسیست نمی‌تواند به طور مطلق جنگ داخلی و یا جنگ چریکی را که شکلی از جنگ داخلی است، غیرعادی بنامد و معتقد باشد که در هر شرایطی این جنگ دارای تأثیر بد روحی است. مارکسیسم از موضع مبارزات طبقاتی حرکت می‌کند و نه از موضع صلح اجتماعی. در مراحل مختلف بحرآن‌های عمیق سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی به جنگ داخلی منجر می‌گردد، یعنی به مبارزه مسلحانه بین دو بخش جامعه. در چنین مرحله‌ای هر مارکسیستی موظف است از موضع جنگ داخلی حرکت کند. هر نوع محکوم کردن اخلاقی جنگ داخلی از نظر یک مارکسیست مردود است.

در دوران جنگ داخلی عالی‌ترین شکل حزب پرولتاریا حزبی جنگجو است و در این هیچ تردیدی نیست. ما قبول داریم که می‌توان از نقطه نظر جنگ طبقاتی سعی کرد عدم اثر بخشی این یا آن شکل مبارزه را در این یا آن لحظه معین ثابت نمود و برای آن نیز دلایل کافی آورد. به نظر ما انتقاد به اشکال مختلف جنگ داخلی از نقطه نظر چگونگی تأثیر عملیات نظامی کاملاً صحیح است و صریحاً تأکید می‌کنیم که در این مورد نظر فعالین سوسیال دمکرات منطقه مربوطه تعیین‌کننده است. ولی ما با تکیه بر اصول مارکسیسم قاطعانه با استفاده از شعارهای تو خالی و کهنه شده نظیر آنارشیسم، بلانکیسم و تروریسم که به منظور فرار از بررسی شرایط عینی جنگ داخلی به کار برده می‌شوند و با کوششی که می‌خواهد از طریق تکیه به این یا آن شیوه نادرست عملیات چریکی که در این یا آن لحظه از طرف این یا آن سازمان در حزب سوسیالیست لهستان اعمال شده است، مترسکی علیه شرکت سوسیال دمکرات‌ها در جنگ چریکی علم کند، شدیداً مخالف می‌ورزیم.

باید با نظریه‌ای که معتقد است جنگ چریکی موجب پراکندگی تشکیلاتی در جنبش می‌گردد، برخوردی انتقادی نمود. هر شکل جدیدی از مبارزه که با خطرات جدید و تلفات جدید بستگی دارد، ناگزیر تشکیلاتی را که دارای آمادگی کافی برای استفاده از این شکل نوین مبارزه نیست مختل می‌سازد. محافل

عمده هستند، دیگر مسئله بر سر آنارشیسم، بلانکیسم یا تروریسم - و یا گناهان خاص و عام روسی - نیست، بلکه مسئله دیگری در بین است. آقایان محترم، بهتر است به تجزیه و تحلیل عینی آن مسائل دیگر بپردازید! آن وقت مشاهده خواهید کرد که اختناق ملی یا تضاد آشتی‌ناپذیر ملی به خود چیزی را تعیین نمی‌کنند، زیرا این‌ها در مناطق غربی هم همواره وجود داشته‌اند، در حالی که جنگ چریکی تازه در دوره مشخص تاریخی کنونی به وجود آمده است. اختناق ملی و تضاد آشتی‌ناپذیر ملی در بسیاری از نقاط موجود است، در حالی که جنگ چریکی در تمام این نقاط وجود ندارد و گاهی نیز در مناطقی که اختناق ملی حاکم نیست رشد می‌کند. بررسی مشخص این امر نشان خواهد داد که نه اختناق ملی بلکه شرایط عینی جنبش در این مورد تعیین‌کننده است. مبارزه چریکی به عنوان شکل اجتناب‌ناپذیر مبارزه، زمانی ضرورت پیدا می‌کند که جنبش توده‌ای در آستانه قیام قرار دارد و فواصل کم یا زیادی بین «نبردهای عظیم» جنگ داخلی به وجود می‌آید.

این جنگ چریکی نیست که عامل بی‌نظمی جنبش است، بلکه این ضعف حزب است که قادر به رهبری این عملیات نیست. به همین دلیل دشنامهای معمولی ما روسها علیه عملیات چریکی در رابطه با این واقعیت قرار دارد که در روسیه عملیات مخفی، تصادفی و تشکل نیافته چریکی وجود دارد که واقعاً تشکیلات حزب را به هم می‌زند. زمانی که ما نتوانیم درک کنیم که کدام شرایط تاریخی جنگ چریکی را به وجود آورده‌اند، قادر هم نخواهیم بود جوانب منفی آن را تصحیح نماییم. ولی مبارزه بدون توجه به این مسائل ادامه دارد. علل اقتصادی و سیاسی این مبارزه را ایجاب می‌کنند. شکوه‌های ما در مقابل مبارزات چریکی در واقع شکوه‌هایی است که از ضعف حزب ما در رابطه با قیام ناشی می‌شوند.

آن چه درباره پراکندگی تشکیلات گفتیم، در مورد تأثیر جنگ چریکی در روحیه کارگران نیز صادق است. این جنگ چریکی نیست که در روحیه کارگران تأثیر بد می‌گذارد، بلکه این عدم تشکیلات، نداشتن سیستم در عملیات چریکی و این واقعیت است که رهبری این عملیات در دست حزب نیست. بدون شک ما هرگز قادر نخواهیم بود از طریق محکوم کردن عملیات چریکی و ناسزا گفتن به آن، این تأثیر بد را خنثی کنیم زیرا این احکام و دشنام‌ها به هیچ وجه قادر نخواهند بود پدیده‌ای را که به علل

در صورتی که دستخوش کوران حوادث خود به خودی قرار گیرند، مسخ و فاسد خواهند شد. اعتصابات که دستخوش کوران حوادث خود به خودی شوند، تبدیل به «اتحاد» کارگران و کارفرمایان به زیان مصرفکنندگان می‌شوند. پارلمانی که یک دسته سیاست‌باز بورژوا در آن نشسته و به عمده‌فروشی و خرده‌فروشی امتعاهای چون «آزادی خلق»، «لیبرالیسم»، «دمکراسی»، جمهوری‌خواهی، آزاداندیشی، سوسیالیسم و سایر کالاهای بازارپسند مشغولند مسخ می‌شود و روسپی‌خانه از کار درمی‌آید. روزنامه به مشاطه‌گر مکار و وسیله‌ای برای فاسد کردن توده‌ها تبدیل می‌شود که چاپلوسانه به تمجید مبتذل‌ترین غرایز توده‌ها می‌پردازد و غیره و غیره. سوسیال‌دمکراسی یک وسیله جهانی مبارزه، وسیله‌ای که مانند دیوار چین پرولتاریا را از سایر اقشار ماوراء و یا مادون جدا می‌کند نمی‌شناسد. سوسیال‌دمکراسی در دوران مختلف از وسایل مختلف استفاده می‌کند و در عین حال استفاده از این وسایل را با معیارهای ایدئولوژیک و تشکیلاتی که دقیقاً تعیین شده‌اند در رابطه قرار می‌دهد.*

۴

تفاوت اشکال مبارزه در انقلاب روسیه با اشکال مبارزه در انقلاب‌های بورژوازی اروپا در متنوع بودن آن است. کائوتسکی هنگامی که در سال ۱۹۰۲ می‌گفت انقلاب آینده (به استثنای روسیه) بیش از این که مبارزه خلق علیه دولت باشد،

* بلشویک‌های سوسیال‌دمکرات را اغلب به داشتن برخورد سطحی تعصب‌آمیز نسبت به عملیات چریکی متهم می‌کنند. بدین جهت بجاست یادآور شویم که در طرح قطعنامه مربوط به عملیات چریکی (رجوع شود به شماره ۲ «خبرنامه حزبی» و به گزارش لنین درباره کنگره) آن بخشی از بلشویک‌ها که از این عملیات پشتیبانی می‌کردند، شرایط زیر را برای قبول آن پیشنهاد می‌کردند: ضبط دارائی‌های شخصی به هیچ وجه مجاز نباشد، ضبط اموال دولتی فقط به شرط کنترل حزب و صرف اموال برای نیازمندی‌های قیام مجاز باشد. عملیات چریکی به صورت ترور، علیه مأموران قلمرو دولت و افراد فعال باندهای سیاه توصیه می‌شد، ولی به شرط آن که:

- ۱- روحیات توده‌های مردم مراعات گردد.
 - ۲- وضع جنبش کارگری محل در نظر گرفته شود.
 - ۳- دقت به عمل آید تا نیروی پرولتاریا بیهوده هدر نرود.
- فرق میان این طرح و اصل قطعنامه‌ای که در کنگره وحدت به تصویب رسید، فقط این بود که در آن ضبط اموال دولتی مجاز شمرده نمی‌شد.

تبلیغاتی که حزب در اثر گذر به تبلیغات توده‌ای (آزیتاسیون) دچار بی‌نظمی شدند. کمیته‌های ما بعداً در اثر گذر به کارهای تظاهراتی دچار بی‌نظمی شدند. هر عمل مبارزاتی در هر جنگی نطفه‌ای از بی‌تشکیلاتی در صفوف مبارزین داخل می‌کند. ولی از این نمی‌توان نتیجه گرفت که دیگر نباید جنگ کرد بلکه باید تنها این نتیجه را گرفت که باید جنگ کردن را آموخت.

وقتی من سوسیال‌دمکرات‌هایی را مشاهده می‌کنم که مغرور و از خودراضی اعلام می‌کنند: ما آنارشویست نیستیم، راهزن نیستیم، دزد نیستیم، از این چیزها مبرا هستیم، جنگ چریکی را رد می‌کنیم، از خود سؤال می‌کنم: آیا این افراد واقعاً خودشان درک می‌کنند چه می‌گویند؟ در تمام کشور درگیری‌های مسلحانه میان دولت «باند سیاه» و توده مردم جریان دارد. در مرحله کنونی انقلاب چنین پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است. عکس‌العمل مردم در مقابل این پدیده به طور خود به خودی و غیر تشکیلاتی، و به همین دلیل اغلب ناموفق و ناخوشایند است. برای من به خوبی قابل فهم است که ما به علت ضعف سازمانی و عدم آمادگی کامل در این یا آن منطقه از رهبری مبارزات خود به خودی اجتناب می‌ورزیم. برای من قابل فهم است که اتخاذ تصمیم در این باره باید به عهده مبارزین محلی باشد. نوسازی سازمانی که ضعیف است و آمادگی کافی ندارد، کار ساده‌ای نیست. ولی وقتی می‌بینیم تئوریسین‌ها و نویسندگان سوسیال‌دمکرات به هیچ وجه از این عدم آمادگی احساس نارضایتی نمی‌کنند، بلکه با غرور کامل خودخواهانه شعارهای توخالی را که در جوانی درباره آنارشویسم، بلانکیسم، و تروریسم از حفظ کرده‌اند، تکرار می‌کنند، آن وقت است که از این توهین به انقلابی‌ترین تئوری جهان سخت می‌رنجم.

گفته می‌شود جنگ چریکی پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی را به دائم‌الخمرها و لومپن‌ها نزدیک می‌کند. این درست است. ولی نتیجه این واقعیت این است که حزب پرولتاریا هیچ گاه جنگ چریکی را به عنوان تنها وسیله و یا حتی مهم‌ترین وسیله مبارزه نمی‌شناسد و این که این وسیله باید تحت‌الشعاع وسایل دیگر مبارزه قرار بگیرد، با عمده‌ترین آن‌ها هماهنگ شده و از طریق نفوذ آگاهی‌بخش و تشکل‌دهنده سوسیالیسم صیقل یابد. بدون توجه به این شرط تمام وسایل مبارزه، پرولتاریا را در جامعه بورژوائی به اقشار ماوراء و یا مادون پرولتاریا نزدیک می‌کند و همه این وسایل

گرایشی در سوسیال دموکراسی تفسیر کنیم. ولی ما وظیفه خود می‌دانیم به میزان توانائی خود در به وجود آمدن نظریه تئوریک صحیح درباره اشکال نوین مبارزه که در زندگی مبارزاتی به وجود می‌آیند، سهمیم باشیم. ما خود را موظف می‌دانیم بدون هیچ ملاحظه‌ای علیه پیش‌داوری‌ها و شعارهای توخالی که مانع برخورد صحیح کارگران آگاه به این مسئله جدید و مشکل می‌شوند و آن‌ها را از تعقیب صحیح راه حل باز می‌دارند، قاطعانه مبارزه کنیم.

۳۰ دسامبر سال ۱۹۰۶

لنین از مقاله «دباره انقلاب ملت»

انقلاب پیروزمند، به معنای معین کلمه، فقط آن انقلابی می‌تواند باشد که همه ملت را فراگیرد: این سخن بدان معناست که پیروزی انقلاب در گرو اتحاد اکثریت عظیمی از مردم برای پیکار در راه تحقق خواست‌های این انقلاب است و این اکثریت عظیم یا باید فقط از همه یک طبقه و یا از طبقات گوناگونی که چند هدف مشترک دارند، تشکیل شده باشد...

مفهوم «انقلاب همه ملت» باید یک مارکسیست را به ضرورت تحلیل دقیق منافع گوناگونی که بر سر چند هدف مشترک مشخص و محدود با هم توافق دارند، رهنمون باشد. چنین مفهومی را به هیچ وجه نمی‌توان برای پوشیده داشتن و نادیده انگاشتن اهمیت بررسی مبارزه طبقاتی در جریان این یا آن انقلاب، به کار گرفت. کاربرد مفهوم «انقلاب همه ملت» برای چنین مقصودی نشانگر عدول کامل از مارکسیسم و بازگشت به جمله‌پردازی عامیانه دمکرات‌های خرده بورژوا یا سوسیالیست‌های خرده بورژوا است.

سوسیال دمکرات‌های جناح راست ما غالباً این حقیقت را فراموش می‌کنند و از آن بیشتر این نکته را فراموش می‌کنند که هم روند با پیشرفت انقلاب مناسبات میان طبقات تغییر می‌کند. هر پیشرفت واقعی انقلاب معنایش چنین است: روی آوری توده‌های گسترده تر به جنبش و در نتیجه حصول آگاهی بیشتر به منافع طبقاتی و بنابراین آشکاری بیشتر مواضع گروه‌بندی‌های سیاسی و حزبی و هویدایی دقیق‌تر سیمای طبقاتی احزاب گوناگون و بدین سان تغییر بیش از پیش خواست‌های سیاسی و اقتصادی کلی و تجریدی که به سبب همین تجریدی بودن مبهم و تاریک مانده بودند و تبدیل آن‌ها به

مبارزه‌ای خواهد بود میان بخشی از خلق علیه بخش دیگر آن، تا اندازه‌ای این تفاوت را پیش‌بینی کرده بود. بدون شک ما در روسیه در مقایسه با انقلاب‌های بورژوائی اروپای غربی با تنوع وسیع‌تر این مبارزه دوم مواجه هستیم. در میان خلق تعداد دشمنان ما بسیار کم هستند، ولی آن‌ها همگام با تشدید مبارزه متشکل‌تر می‌شوند و مورد پشتیبانی افشار ارتجاعی بورژوازی قرار می‌گیرند. بنابراین کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است که در این دوره، یعنی در دوره‌ای که اعتصابات سیاسی تمام خلق را دربر می‌گیرد، قیام نمی‌تواند به شکل کهنه عملیات انفرادی که از لحاظ زمانی و مکانی محدودند درآید. کاملاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است که قیام به اشکال بالاتر و پیچیده تر یک جنگ داخلی طولانی که سراسر کشور را دربر می‌گیرد تبدیل گردد یعنی مبارزه مسلحانه بین دو بخش مردم. چنین جنگی تنها به صورت یک سلسله نبردهای وسیع با فواصل نسبتاً بزرگ و تعداد زیادی زد و خوردهای کوچک که در این فواصل انجام می‌گیرند قابل تصور است. اگر چنین باشد - که بدون تردید چنین است - سوسیال دموکراسی باید خود را موظف بداند تشکیلاتی را ایجاد کند که به اندازه کافی آمادگی رهبری توده‌ها را در نبردهای عظیم و تا حد امکان در زد و خوردهای کوچک دارا باشد. سوسیال دموکراسی باید در دوره‌ای که مبارزات طبقاتی تا مرحله جنگ داخلی شدت می‌یابد، خود را موظف بداند که نه تنها در این جنگ شرکت کند، بلکه در آن نقش رهبری را نیز ایفا نماید. سوسیال دموکراسی باید تشکیلات خود را آن چنان تعلیم داده و تدارک ببیند که واقعاً به عنوان بخش جنگنده عمل کند و هیچ موقعیتی را برای تضعیف دشمن از دست ندهد. بدون شک این وظیفه دشواری است و آن را نمی‌توان یک روزه انجام داد. همچنان که تمام خلق در طی جنگ داخلی، در حین مبارزه تربیت می‌شود و در حین مبارزه می‌آموزد، تشکیلات ما نیز باید تربیت شده و بر پایه مجموعه تجربیات به آن چنان تشکیلاتی تبدیل شود که بتواند به خوبی از عهده انجام این وظیفه برآید.

ما به هیچ وجه ادعا نمی‌کنیم که می‌توانیم به رفقای که در پراتیک کار قرار دارند، شکلی از مبارزه را که در مغز خود پروراندیم تحمیل کنیم و یا حتی از پشت میز حکم صادر کنیم که این یا آن شکل جنگ چریکی در پروسه جنگ داخلی روسیه چه نقشی را باید ایفا کند. ما از این فکر دور هستیم که هر اظهار نظری را در مورد این یا آن عمل چریکی به عنوان

خواست‌های متنوع مشخص و دقیق طبقات گوناگون.

مثلاً هنگام انقلاب بورژوایی روسیه، به سان هر انقلاب بورژوایی، الزاماً با شعارهای عمومی مشترک یعنی «آزادی سیاسی» و «منافع مردم» آغاز می‌شود و حال آن که مفهوم مشخص این شعارها فقط در جریان مبارزه و با برداشتن گام‌های عملی در راه تحقق این «آزادی» و دادن محتوی معین به «دمکراسی» که لفظ آن به خودی خود چیزی جز یک کلام توخالی نیست، بر توده‌های مردم و بر طبقات روشن خواهد شد. در آستانه و آغاز انقلاب بورژوایی همه به نام دمکراسی عمل می‌کنند: هم پرولتاریا، هم دهقانان همراه با نیروهای خرده بورژوازی شهر و هم بورژواهای لیبرال همراه با ملاکان لیبرال. فقط در جریان مبارزه طبقاتی و در رهگذر تکامل تاریخی کم و بیش طولانی انقلاب است که تفاوت میان استنباط طبقات گوناگون از این «دمکراسی» آشکار می‌شود. مطلب به این جا پایان نمی‌پذیرد: در این رهگذر، علاوه بر این، ورطه عمیق میان منافع طبقات گوناگونی که به نام همین «دمکراسی» خواستار انجام اقدامات اقتصادی و سیاسی گوناگون هستند، آشکار می‌شود. فقط در جریان مبارزه و در رهگذر تکامل انقلاب روشن می‌شود که یک طبقه یا قشر «دمکراتیک» نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به اندازه طبقه یا قشر دیگر دور برود و آن گاه به هنگام تحقق هدف‌های «مشترک» (به اصطلاح مشترک)، تصادمات شدید بر سر شیوه تحقق آن‌ها، مثلاً بر سر این یا آن درجه و وسعت و توالی مراحل آزادی و بر سر چگونگی حکومت خلق و چگونگی شیوه واگذاری زمین به دهقانان و غیره، بروز می‌کند ...

۲ مه سال ۱۹۰۷

لنین از مقاله «مارکسیسم و رویزیونیم»

... در زمینه سیاست، رویزیونیسیم در واقع کوشید تا در اصل بنیادین مارکسیسم یعنی تئوری مبارزه طبقاتی بازنگری کند. به ما می‌گفتند: آزادی سیاسی، دمکراسی و حق انتخابات عمومی دیگر زمینه‌ای برای مبارزه طبقاتی باقی نمی‌گذارد و حکم قدیمی مانیفست حزب کمونیست را که کارگران میهن ندارند، باطل می‌سازد. می‌گفتند در محیط دمکراسی از آن جا که «اراده اکثریت» فرمانرواست، دیگر نه دولت را می‌توان دستگاه فرمانروایی طبقاتی شمرد و نه از اتحاد و ائتلاف با جناح‌های ترقی‌خواه و

سوسیال رفرمیست بورژوازی علیه مرتجعین سرباز زد.

شک نیست که این ایرادهای رویزیونیسیم‌ها در قالب سیستمی از نظریات دارای هماهنگی کافی یعنی نظریات بورژوایی لیبرال از دیرباز شناخته شده، بیان می‌شد. لیبرال‌ها همیشه دعوی کرده‌اند که پارلمانتاریسم بورژوایی، از آن جا که همه شهروندان بدون هیچ تفاوتی حق رأی و حق اشتراک در امور دولتی دارند، طبقات و تقسیمات طبقاتی را از میان می‌برد. سراسر تاریخ اروپا در نیمه دوم قرن نوزدهم و سراسر تاریخ انقلاب روسیه در آغاز قرن بیستم به روشنی نشان می‌دهد که این نظریات چه اندازه بی‌ربط است. آزادی در نظام سرمایه‌داری «دمکراتیک» از تفاوت‌های اقتصادی نمی‌کاهد، بلکه بر آن می‌افزاید. پارلمانتاریسم ماهیت دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوایی را نیز که دستگاه ستمگری طبقاتی هستند از میان نمی‌برد بلکه آن را عریان می‌سازد. پارلمانتاریسم به روشنگری و سازماندهی توده‌هایی به مراتب گسترده‌تر از آن چه قبلاً در حوادث سیاسی شرکت فعال می‌ورزیدند کمک می‌کند، ولی با این عمل موجبات برانداختن بحران‌ها و انقلاب‌های سیاسی را فراهم نمی‌سازد، بلکه برعکس حد اعلائی حدت جنگ داخلی را به هنگام بروز این انقلاب‌ها موجب می‌شود. حوادث پاریس در بهار سال ۱۸۷۱ و حوادث روسیه در زمستان سال ۱۹۰۵ با کمال وضوح نشان داد که کار به طور ناگزیر به چنین حدتی می‌انجامد. بورژوازی فرانسه برای سرکوبی جنبش پرولتری، بی آن که لحظه‌ای تزلزل و تردید از خود نشان دهد، با دشمن تمام ملت یعنی با همان نیروهای ارتش اجنبی که وطنش را ویران ساخته بود، بیعت کرد. کسی که به این نکته پی نبرد که دیالکتیک درونی ناگزیر پارلمانتاریسم و دموکراتیسم بورژوایی حل دعوا را از طریق گسترش دامنه اعمال قهر در یک مقیاس وسیع، خشونت‌آمیزتر از ادوار گذشته خواهد کرد، هیچ گاه نخواهد توانست بر پایه این پارلمانتاریسم به ترویج و تبلیغی بپردازد که با اصول مطابق باشد و توده‌های کارگر را برای شرکت پیروزی‌آفرین در چنین «دعواهایی» به طور واقعی آماده سازد...

سرمایه‌داری از تولید کوچک پدید آمده است و پیوسته پدید می‌آید. سرمایه‌داری الزاماً موجب پیدایش یک سلسله «لایه‌های میانین» جدید می‌شود (وابستگان به کارخانه‌ها، شاغلین کار در خانه، کارگاه‌های کوچک پراکنده در سراسر کشور برای

تکرار اشتباهات گذشته، بازگشت موقت به نظریات کهنه شده و شیوه‌های کهنه شده و غیره را به همراه داشته باشد. جنبش کارگری هر کشور مقادیر کم و بیشی از انرژی، دقت و وقت خود را به طور مرتب صرف «تعلیم» سربازان جدید می‌کند.

علاوه بر این، رشد سرمایه‌داری در کشورهای مختلف و در شاخه‌های مختلف اقتصاد ملی یکسان نیست. طبقه کارگر و ایدئولوگ‌هایش مارکسیسم را در محیطی که صنایع بزرگ حداکثر رشد را داشته باشد، آسان‌تر، سریع‌تر، کامل‌تر و عمیق‌تر فرا می‌گیرند. مناسبات اقتصادی واپس مانده یا در رشد خود تأخیر کرده همواره موجب پیدایش چنان هوادارانی برای جنبش کارگری می‌شوند که فقط برخی از جوانب مارکسیسم، برخی از اجزاء جهان‌بینی نوین یا برخی از شعارها و خواست‌ها را دریافته‌اند و توانایی آن را ندارند که با تمام سنت‌های جهان‌نگری بورژوائی در کل آن و جهان‌نگری بورژوا دمکراتیک به عنوان جزئی از آن، به طور قطعی پیوند بگسلند.

از این گذشته، یکی از منابع دائمی اختلاف نظرها نیز خصلت دیالکتیکی تکامل اجتماعی است که در میان تضادها و از طریق تضادها انجام می‌گیرد. سرمایه‌داری مترقی است، زیرا شیوه‌های کهنه تولید را برمی‌اندازد و نیروهای مولده را رشد می‌دهد و در عین حال در پله معینی از تکامل جلوی رشد تکامل نیروهای مولده را می‌گیرد. سرمایه‌داری هم کارگران را رشد می‌دهد، سازمان می‌دهد و با انضباط می‌سازد و هم بر آن‌ها فشار می‌آورد، ظلم می‌کند، به سوی انحطاط و فقر می‌راند و غیره. سرمایه‌داری خودش گورکنان خود را پدید می‌آورد، خودش عناصر متشکله نظام نوین را می‌آفریند، ولی اگر «جهش» صورت نگیرد، این عناصر جدا جدا هیچ تغییری در وضع عمومی نمی‌دهند و دست به ترکیب فرمانروایی سرمایه نمی‌زنند. مارکسیسم به مثابه تئوری ماتریالیسم دیالکتیکی می‌تواند این تضادهای زندگی تازه و تاریخ زنده سرمایه‌داری و جنبش کارگری را تفسیر کند. ولی خود به خود پیداست که توده‌ها از زندگی درس می‌گیرند، نه از کتاب و به همین جهت افراد یا گروه‌هایی یافت می‌شوند که همیشه درباره این یا آن خصیصه، این یا آن «درس» تکامل سرمایه‌داری به مبالغه می‌پردازند و تئوری یک جانبه و سیستم تاکتیکی یک جانبه وضع می‌کنند.

ایدئولوگ‌های بورژوا، لیبرال‌ها و دمکرات‌ها بی آن که مارکسیسم را درک کنند، بی آن که جنبش

رفع نیازمندی‌های مربوط به صنایع بزرگ، مثلاً صنایع دوچرخه‌سازی و اتومبیل‌سازی و غیره). این تولیدکنندگان کوچک جدید نیز به نوبه خود ناگزیر دوباره به صفوف پرولتاریا پرتاب می‌شوند. بدین جهت کاملاً طبیعی است که جهان‌بینی خرده بورژوائی پیوسته به صفوف احزاب بزرگ کارگری رخنه می‌کند. کاملاً طبیعی است که حال باید بر همین منوال باشد و تا وقوع انقلاب پرولتری همیشه بر همین منوال خواهد بود، زیرا اشتباه فاحشی است اگر تصور شود که برای چنین انقلابی باید منتظر ماند تا اکثریت مردم «تمام و کمال» پرولتر شوند. جریانی که ما اکنون بیشتر در زمینه ایدئولوژیک می‌گذرانیم یعنی بحث و مشاجره بر سر تصحیح تئوری مارکس و آن چه که اکنون فقط در مورد برخی مسائل جزئی جنبش کارگری در عرصه پراتیک پدیدار می‌شود یعنی مسائلی چون اختلاف نظرهای تاکتیکی و بروز انشعاب بر زمینه آن‌ها، جریانی است که طبقه کارگر سپس در مقیاسی بس گسترده‌تر حتماً با آن روبرو خواهد شد و آن هنگامی است که انقلاب پرولتری به تمام مسائل مورد اختلاف جنبه حاد خواهد داد و تمام اختلاف نظرها را روی نکاتی متمرکز خواهد ساخت که برای معین شدن روش توده‌ها اهمیت فوری و فوری خواهند داشت و در گرماگرم پیکار ما را وادار خواهند کرد تا دشمن را از دوست جدا سازیم و برای وارد آوردن ضربات قطعی بر دشمن، متحدین بد را به دور اندازیم.

مبارزات ایدئولوژیک پایان قرن نوزدهم مارکسیسم انقلابی علیه رویزیونیسم فقط پیش‌درآمد نبردهای انقلابی سترگ پرولتاریاست که به رغم تمام دلی‌ها و ضعف‌های عناصر خرده بورژوا به سوی پیروزی کامل امر خود پیش می‌رود.

مارس - آوریل سال ۱۹۰۸

نسخه از مقاله «اختلاف نظر در جنبش کارگری اروپا»

... یکی از ژرف‌ترین عللی که هر چند یک بار اختلاف نظرهایی بر سر مسائل تاکتیک پدید می‌آورد، واقعیت رشد جنبش کارگری است. اگر ملاک سنجش این جنبش یک نوع آرمان پرورده پندار خام نباشد، بلکه قبول شود که این جنبش یک جنبش پراتیک مردمان معمولی است، آن وقت روشن خواهد شد که جلب دائمی «سربازان» جدید و جذب لایه‌های جدید توده‌های زحمتکش ناگزیر باید تزلزلات و نوساناتی در زمینه تئوری و تاکتیک،

دو اسلوب مبارزه برای تأمین منافع و حفظ فرمانروایی خود به کار برد و ضمناً این دو اسلوب گاه یکی جایگزین دیگری می‌شود و گاه با ترکیب‌های متفاوت در هم می‌آمیزند. یکی از این دو اسلوب عبارت است از اسلوب قهر، اسلوب خودداری از هر گونه عقب‌نشینی در برابر خواست‌های جنبش کارگری، اسلوب پشتیبانی از تمام نهادهای کهنه و فرتوت، اسلوب نفی قطعی رفرم. پیروی از این اسلوب، ذات سیاست محافظه‌کاران‌های است که اکنون تعلق خود را به سیاست خاص طبقه ملاکان کشورهای اروپای غربی بیش از پیش از دست می‌دهد و به یکی از انواع سیاست عمومی بورژوازی بدل می‌شود. اسلوب دوم عبارت است از اسلوب «لیبرالیسم»، یعنی گام برداشتن در جهت گسترش حقوق سیاسی، در جهت رفرم، در جهت عقب‌نشینی در برابر خواست‌ها و غیره.

این که بورژوازی از یک اسلوب به اسلوب دیگر می‌پردازد، به علت حساب بدخواهانه این یا آن شخص و یا به علت عوامل تصادفی نیست، بلکه ناشی از تناقض بنیادی موجود در وضع خود بورژوازی است. یک جامعه سرمایه‌داری عادی بدون سیستم انتخاباتی استوار و بدون دادن برخی حقوق سیاسی به مردم که توقعات‌شان در زمینه «فرهنگی» نمی‌تواند در یک سطح بالنسبه عالی نباشد، قادر نیست با موفقیت پیشرفت کند. این توقع مراعات حداقل معین فرهنگ، توقعی است زاینده شرایط خود شیوه تولید سرمایه‌داری با سطح عالی تکنیک آن، با پیچیدگی، نرمش و پویایی آن، با سرعت فزاینده رقابت در عرصه جهانی و غیره. به همین جهت نوسان تاکتیک بورژوازی یعنی انتقال از سیستم قهر به سیستم گذشت‌های صوری و ظاهری، پدیده‌ای است که طی نیم قرن اخیر در همه کشورهای اروپایی عمومیت داشته است...

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۰

لنین از مقاله «کشت اترنایسونا»

... برای یک مارکسیست هیچ شکی وجود ندارد که انقلاب بدون وجود وضع انقلابی ممکن نیست و تازه هر وضع انقلابی نیز به انقلاب نمی‌انجامد. و اما نشانه‌های وضع انقلابی بطور کلی کدامند؟ ما مسلماً اشتباه نخواهیم کرد اگر سه نشانه عمده زیرین را ذکر کنیم:

کارگری امروزین را درک کنند، پیوسته از یک قطب یاوه‌پردازی به قطب دیگر می‌پزند. گاه تمام مطلب را چنین تفسیر می‌کنند که اشخاص شریر یک طبقه را علیه طبقه دیگر «برمی‌انگیزند» و گاه خود را با این یاوه تسکین می‌دهند که حزب کارگری - «حزب مسالمت‌جوی رفرم» است. آنارکوسندیکالیسم و رفرمیسم را نیز باید محصول مستقیم همین جهان‌نگری بورژوازی و ناشی از نفوذ و تأثیر آن دانست، این جریان‌ها فقط یک جانب جنبش کارگری را برجسته می‌کنند، برای این برداشت یک جانبه اعتبار تئوریک قائل می‌شوند و گرایش‌ها یا خصایصی از این جنبش را که ویژگی مشخصه این یا آن دوران، این یا آن شرایط فعالیت طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد، نافی یکدیگر اعلام می‌دارند و حال آن که زندگی واقعی، تاریخ واقعی، این گرایش‌های متفاوت را در خود جمع دارند، همان گونه که زندگی و تکامل در عرصه طبیعت، هم تحولات کند و هم جهش‌های تند را که قطع حرکت تدریجی است، در خود جمع دارند.

رویزیونیست‌ها تمام استدلال‌ات مربوط به «جهش‌ها» و تناقض اصولی میان جنبش کارگری و سراسر جامعه کهنه را جمله‌پردازی می‌دانند. آن‌ها رفرم را تحقق جزئی از سوسیالیسم تلقی می‌کنند. آنارکوسندیکالیست‌ها «کارهای خرده‌ریز»، خاصه استفاده از تریبون پارلمان را مردود می‌شمارند. این تاکتیک اخیر در واقع معنایش نشستن در انتظار «روزهای بزرگ» بدون داشتن توانایی گردآوری نیروهای آفریننده حوادث بزرگ است. هم رویزیونیست‌ها و هم آنارکوسندیکالیست‌ها مانعی هستند در راه مهم‌ترین و فوری‌ترین کار یعنی در راه متشکل ساختن کارگران در سازمان‌های بزرگ و نیرومندی که خوب فعالیت می‌کنند و در هر شرایطی می‌توانند خوب کار کنند و از روح مبارزه طبقاتی سرشار باشند و از هدف‌های خویش دریافت روشنی داشته باشند و بر بنیاد جهان‌نگری مارکسیستی راستین تربیت شده باشند...

... سرانجام یکی از علل بسیار مهمی که موجب پیدایش اختلاف نظرها در میان شرکت‌کنندگان جنبش کارگری می‌شود، تغییرات وارده در تاکتیک طبقات حاکمه به طور کلی و بورژوازی از آن جمله است. اگر تاکتیک بورژوازی همیشه یکسان یا لاقلاً همیشه همگون بود، طبقه کارگر به سرعت یاد می‌گرفت که این تاکتیک را با تاکتیکی همانقدر یکسان یا همگون پاسخ گوید. ولی بورژوازی در همه کشورها ناگزیر است دو سیستم خودداری و

دشمنان نیز مجبورند وفای ما را به اصول بنیادین سوسیالیسم و انقلاب اذعان کنند. ولی با وجود این باید حقیقت را بیان داشت: این تصور با حقیقت مطابقت ندارد. انگلس حق داشت که ضمن انتقاد از بیانیه کمونارهای بلانکیست (سال ۱۸۷۳) سخن آنان را درباره «هیچ سازشی مباد!» مورد تمسخر قرار داد. او می‌گفت این سخن چیزی جز جمله‌پردازی نیست، زیرا چه بسا اوضاع و احوال سازش را به طور ناگزیر به حزب رزمنده تحمیل کند و بدین جهت تحاشی قطعی و همیشگی از «قبول پرداخت قرض به اقساط»^{*} کاری است بی معنی. وظیفه یک حزب انقلابی راستین این نیست که تحاشی از هرگونه سازشی را محال اعلام کند، بلکه آن است که در جریان هر سازشی، آن جا که سازش ناگزیر می‌شود، بتواند به اصول خود، به طبقه خود، به وظیفه انقلابی خود، به وظیفه تدارک انقلاب و آماده‌سازی توده‌های خلق برای احراز پیروزی در انقلاب وفادار بماند.

سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین از مقاله «وظایف انقلاب»

... شوراها با گرفتن زمام قدرت تامه به دست خویش می‌توانند حتی همین حالا نیز - که احتمالاً آخرین شانس آن‌ها خواهد بود - تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب و انتخابات مسالمت‌آمیز برای انتخاب نمایندگان شوراها توسط خود مردم، مبارزه مسالمت‌آمیز احزاب در درون شوراها، آزمایش برنامه احزاب مختلف در میدان عمل و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از دست یک حزب به دست حزب دیگر را تأمین کنند.

اگر این امکان از دست داده شود، آن وقت به طوری که چگونگی مجموع سیر گسترش انقلاب ... نشان می‌دهد بروز شدیدترین جنگ داخلی میان بورژوازی و پرولتاریا ناگزیر خواهد بود. وقوع اجتناب‌ناپذیر فلاکت، بروز این جنگ را تسریع خواهد کرد. این جنگ چونان که تمام معلومات و مفروضات قابل قبول برای عقل انسانی نشانگر آن است، باید به پیروزی کامل طبقه کارگر و پشتیبانی دهقانان تهی‌دست از این طبقه برای تحقق برنامه‌ای که بیان شد بیانجامد، ولی این جنگ ممکن است بسیار سنگین و خونین از کار درآید و به بهای جان

(۱) طبقات فرمانروا امکان نداشته باشند فرمانروایی خود را به شکل تغییر نیافته حفظ کنند؛ بحران در میان «بالایی‌ها» یعنی بحران سیاست طبقه فرمانروا که موجب پیدایش شکافی می‌شود که ناخرسندی و برآشفته‌گی طبقات ستم‌دیده در آن راه می‌یابد. برای فرار آمدن انقلاب معمولاً کافی نیست که «پایینی‌ها نخواهند» بر روال سابق زندگی کنند، بلکه علاوه بر آن لازم است که «بالایی‌ها هم نتوانند» بر روال سابق زندگی کنند.

(۲) تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی طبقات ستم‌زده.

(۳) ترفیع قابل ملاحظه ناشی از علل پیش گفته فعالیت توده‌ها که در دوران «آرام» به آرامی می‌گذارند غارتشان کنند و در ادوار طوفانی چه تحت تاثیر مجموع بحران و چه به وسیله خود «بالایی‌ها» به میدان عمل تاریخی مستقل کشانده می‌شود.

بدون این تغییرات عینی که نه فقط به اراده این یا آن گروه و حزب، بلکه به اراده این یا آن طبقه نیز بستگی ندارد، اصولاً انقلاب غیرممکن است. ایجاد مجموع همین تغییرات عینی است که وضع انقلابی نامیده می‌شود... از هر وضع انقلابی انقلاب پدید نمی‌آید، انقلاب فقط در نتیجه آن چنان وضعی پدید می‌آید که علاوه بر تغییرات عینی پیش گفته تغییر ذهنی نیز صورت گرفته باشد و این تغییر هم عبارت است از توان طبقه انقلابی برای انجام اقدامات انقلابی گسترده و به حد کافی قدرتمندی که بتوانند دستگاه دولت کهنه را که هرگز و حتی در دوران بحران نیز چنان چه آن را «نیندازند» خود «نخواهد افتاد»، کلا (یا جزئاً) در هم شکنند. چنین است نظریه مارکسیستی درباره انقلاب.

مه - ژوئن سال ۱۹۱۵

لنین از مقاله «دباره سازش»

مفهوم سازش در قاموس سیاست عبارت است از چشم پوشیدن از برخی خواست‌ها و دست کشیدن از برخی خواست‌های خود برای رسیدن به توافق با حزب دیگر.

تصوری که عناصر عامی به طور معمول درباره بلشویک‌ها دارند و مطبوعاتی که به ما افترا می‌زنند بدان میدان می‌دهند، این است که بلشویک‌ها هیچ‌گاه، با هیچ کس به هیچ سازشی تن در نمی‌دهند.

چنین تصویری برای ما به مثابه حزب پرولتاریای انقلابی خوشایند است، زیرا ثابت می‌کند که حتی

* به نقل از انگلس، مجموعه آثار، جلد ۲۲، صفحه ۴۴۰ -

ولی وقتی این سه شرط جمع باشند، در آن صورت خودداری از رفتار با قیام به کردار یک هنر، معنایش خیانت به مارکسیسم است، خیانت به انقلاب است ...

سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین از مقاله «اندرز شخص غایب»

... ولی قیام مسلحانه گونه ویژه‌ای از مبارزه سیاسی و تابع قوانین ویژه‌ای است که باید آن‌ها را به دقت بررسی کرد. کارل مارکس این حقیقت را با وضوحی شگرف بیان داشته و نوشته است که «قیام» مسلح «به کردار جنگ، یک هنر است».

مارکس قواعد عمده این هنر را چنین بیان می‌دارد: (۱) با قیام هرگز نباید بازی کرد و هنگام دست زدن بدان، باید دقیقاً دانست که باید تا پایان رفت.

(۲) باید در محل دارای اهمیت قاطع و در لحظه دارای اهمیت قاطع نیرویی با تفوق زیاد گرد آورده شود، زیرا در غیر این صورت دشمن که از آمادگی بهتر و سازمان بهتر برخوردار است، قیام‌کنندگان را نابود خواهد کرد.

(۳) همین که قیام آغاز شد باید با نهایت قاطعیت عمل کرد و در هر حالتی حتماً به تعرض پرداخت. «دفاع، مرگ قیام مسلحانه است».

(۴) باید کوشید تا دشمن را غافلگیر ساخت و از لحظه‌ای که واحدهای ارتش او در مناطق مختلف پخش هستند، استفاده کرد.

(۵) باید هر روز (و چنان چه فقط پای یک شهر در میان باشد می‌توان گفت هر ساعت) کامیابی‌هایی ولو جزئی به دست آورد و به هر قیمتی شده «تفوق روحی» را حفظ کرد.

مارکس درس‌های تمام انقلاب‌ها را در زمینه قیام مسلحانه در این سخنان دانتون - بزرگترین استاد تاکتیک انقلاب در تاریخ - تلخیص کرده است: «تهور، تهور و باز هم تهور».

اگر بخواهیم این سخنان را در محیط روسیه و در این اکتبر سال ۱۹۱۷ به کار بندیم، معنای آن چنین می‌شود: تعرض هم‌زمان و هر چه ناگهانی‌تر و سریع‌تر به پطروگراد که حتماً باید هم از خارج باشد و هم از داخل، هم از کوی‌های کارگری باشد و هم از فنلاند و روال و کرونشات، تعرض تمامی نیروی دریایی و تمرکز نیرویی با تفوقی عظیم بر نیروی ۱۵-۲۰ هزار نفری (و شاید هم بیشتر)

هزاران ملاک و سرمایه‌دار و افسران هوادار آنان تمام شود. پرولتاریا برای نجات انقلاب که در خارج از چارچوب برنامه پیش گفته میسر نخواهد بود، از هیچ‌گونه فداکاری و جانبازی روی‌گردان نیست، ولی اگر شوراها به آخرین شانس خود برای تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب، تحقق بخشند پرولتاریا با تمام قوا از آن‌ها پشتیبانی خواهد کرد.

نیمه اول سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین از مقاله «مارکسیسم و قیام»

یکی از بدخواهانه‌ترین و شاید هم رایج‌ترین تحریفاتی که احزاب «سوسیالیست» حاکم، در مارکسیسم وارد می‌کنند، این دروغ اپورتونیستی است که گویا تدارک دیدن برای قیام و بطور کلی با قیام به کردار یک هنر رفتار کردن، «بلانکیسم» است.

برنشتین سرکرده اپورتونیسم با متهم کردن مارکسیسم به بلانکیسم هم اکنون شهرتی اسفناک کسب کرده است و اپورتونیست‌های کنونی با فریادهای خود علیه بلانکیسم در ماهیت امر کوچک‌ترین نکته تازه‌ای به «اندیشه‌های» بی‌مایه برنشتین نمی‌افزایند و «عیار» آن‌ها را به قدر سر سوزنی بالا نمی‌برند.

مارکسیست‌ها را به بلانکیسم متهم می‌کنند، زیرا قیام را یک هنر می‌شمارند! تحریف حقیقت از این فاحش‌تر ممکن نیست: حتی یک مارکسیست منکر این امر نیست که اتفاقاً مارکس است که صریح‌ترین و دقیق‌ترین و قاطع‌ترین نظر را در این زمینه بیان داشته، قیام را درست یک هنر نامیده و گفته است: با قیام باید به کردار یک هنر برخورد کرد، باید کامیابی اول را به دست آورد و از پی یک کامیابی به سوی کامیابی دیگر رفت و در این رهگذر تعرض بر دشمن را متوقف ساخت و از آشفته‌گی دشمن بهره گرفت و غیره و غیره.

برای آن که قیام کامیاب باشد، باید نه بر توطئه و بر حزب، بلکه بر طبقه پیشرو استوار باشد. این اولاً. قیام باید بر اوج موج انقلابی خلق استوار باشد. این ثانیاً. قیام باید بر آن نقطه چرخشی در مسیر تاریخ انقلاب فرازنده استوار باشد که فعالیت صفوف پیشرو خلق به نقطه اوج خود رسیده و تزلزل و تردید در صفوف دشمن و در صفوف یاران سست و دودل و ناستوار انقلاب شدیدتر از هر وقت باشد. این ثالثاً. با همین سه شرط در طرح‌ریزی مسئله قیام است که مارکسیسم از بلانکیسم متمایز می‌گردد.

زحمتکشان از این فرمانروایی و تربیت آنان با چنین روحی است. ضد انقلاب هیچ گاه وجود کارگران مسلح را در کنار ارتش تحمل نکرده و نمی‌تواند تحمل کند. انگلس می‌نویسد: در فرانسه کارگران پس از هر انقلابی مسلح بودند و «بدین جهت بورژواها که سکان دستگاه قدرت را به دست داشتند، خلع سلاح کارگران را نخستین وظیفه خود می‌دانستند.» کارگران مسلح نطفه ارتش نو و یاخته سازمانی نظام اجتماعی نو بودند. له کردن این یاخته و جلوگیری از نمو آن نخستین وظیفه بورژوازی بوده است. نخستین وظیفه هر انقلاب پیروزمند نیز – همان گونه که مارکس و انگلس بارها خاطر نشان ساخته‌اند – درهم شکستن ارتش کهنه، منحل ساختن آن و تعویض آن با ارتش نو بوده است. طبقه اجتماعی نوینی که به آهنگ فرمانروایی برمی‌خاست، هرگز نمی‌توانست و اکنون نیز نمی‌تواند بدین فرمانروایی دست یابد و آن را تحکیم بخشد، مگر از این راه که ارتش کهنه را به کلی از هم فروپاشد (خرده بورژواهای مرتجع یا صرفاً ترسو در این زمینه بانگ برمی‌کشند که این «بی‌نظمی» است)، مگر از این راه که یک دوران بس دشوار و بس دردناک را بدون هیچ ارتشی بگذراند (انقلاب کبیر فرانسه نیز این دوران دردناک را گذراند) و مگر از این راه که به تدریج و در جریان جنگ دشوار داخلی یک ارتش نو با انضباط نو و سازمان نظامی نو از طبقه نو به پا دارد...

اکتبر – نوامبر سال ۱۹۱۸

ننین از پیام «دوبل کومنیست‌های ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی»

... انقلاب پرولتری بدون هواداری و پشتیبانی اکثریت عظیم زحمتکشان از پیشاهنگ خود یعنی پرولتاریا غیرممکن است. ولی این هواداری و این پشتیبانی یکباره به دست نمی‌آید، با رأی‌گیری تحقق نمی‌پذیرد بلکه در اثنای مبارزه طبقاتی دشوار و سخت تسخیر می‌شود. مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه تسخیر هواداری، در راه تسخیر پشتیبانی اکثریت زحمتکشان با تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا پایان نمی‌پذیرد. پس از تسخیر قدرت نیز این مبارزه ادامه می‌یابد، منتهی به اشکال دیگر. در انقلاب روسیه اوضاع و احوال برای پرولتاریا (در مبارزه‌اش برای استقرار دیکتاتوری خود) فوق‌العاده مساعد شد، زیرا انقلاب پرولتری زمانی صورت گرفت که تمام مردم مسلح و تمام دهقانان خواستار سرنگونی قدرت ملاکان و از سیاست

«گارد بورژوایی» (دانشجویان دانشکده افسری) و «واحد‌های واند»* (بخشی از قزاقان) و غیره. باید سه نیروی عمده ما یعنی نیروی دریایی، کارگران و واحدهای ارتشی به قسمی با یکدیگر ترکیب شوند که آماج‌های زیرین حتماً به تصرف درآیند و به بهای هر تلفاتی نگاه داشته شوند: (الف) تلفن؛ (ب) تلگراف؛ (ج) ایستگاه‌های راه‌آهن؛ (د) در درجه اول پل‌ها.

باید از استوارترین عناصر («گروه‌های ضربتی» ما و جوانان کارگر و نیز بهترین ناویان) گروه‌های کوچکی تشکیل داد تا مهم‌ترین نقاط را اشغال کنند و در همه جا و در تمام عملیات مهم شرکت ورزند، مثلاً:

پتروگراد را محاصره و رابطه آن را با نقاط دیگر قطع کنند و با حمله مشترک و هماهنگ نیروی دریایی و کارگران و واحدهای ارتشی به تصرف درآورند. چنین است هدفی که دستیابی بدان لازمه‌اش هنر و تهور سه باره است.

باید از بهترین کارگران مجهز به تفنگ و نارنجک گروه‌هایی تشکیل شود که بر «مراکز» دشمن (دانشکده‌های افسری، تلگراف و تلفن و غیره) حمله برند و آن‌ها را با شعار: مرگ تا آخرین نفر، ولی راه عبور به دشمن ندادن، محاصره کنند.

امیدواریم که در صورت تصمیم به عمل، و صیای سترگ دانتون و مارکس از سوی رهبران چنان که باید و شاید به کار بسته شود. کامیابی انقلاب روسیه و انقلاب جهانی در گرو دو تا سه روز پیکار است.

اکتبر سال ۱۹۱۷

ننین از کتاب «انقلاب پرولتری و کائوسکی مرتد»

... هیچ انقلاب بزرگی بدون پیدایش «بی‌نظمی» در ارتش سرنگرفته است و نمی‌تواند سربگیرد. زیرا ارتش متحجرت‌ترین افزار حفظ نظام کهنه، محکم‌ترین سنگر انضباط بورژوایی و پشتیبان فرمانروایی سرمایه و حفظ روح فرمانبری و اطاعت برده‌وار

* Vendee مأخوذ از نام استان واند در غرب فرانسه. در سال‌های انقلاب بورژوایی پایان قرن هجدهم فرانسه و در نخستین سال‌های قرن نوزدهم در این استان و مناطق مجاور آن قشرهای غنی و میانه حال دهقانان به تحریک اشراف که حکومت آن‌ها در انقلاب سرنگون شده بود و بسیاری از سران آن‌ها و از جمله لویی هجدهم در انگلیس به سر می‌بردند و نیز با کمک دولت انگلیس، به شورش‌های ارتجاعی دست می‌زدند - م.

صحیح نبود، پس باید آن را صریح گفت و ثابت کرد، زیرا این امر ضرور است تا کمونیسم جهانی بتواند تاکتیک صحیح تنظیم کند. و اگر صحیح بود پس باید از آن به نتیجه‌گیری‌های معین رسید...

... بدون وجود روحیه انقلابی در میان توده‌ها، بدون وجود شرایطی که به تقویت این روحیه کمک کند، تحقق تاکتیک انقلابی میسر نخواهد بود، ولی ما در روسیه ضمن تجربه‌ای بس طولانی، دردناک و خونین این حقیقت را دریافته‌ایم که تاکتیک انقلابی را نمی‌توان تنها بر پایه روحیه انقلابی استوار ساخت. این تاکتیک باید بر پایه محاسبه هشیارانه و کاملاً عینی چگونگی تمام نیروهای طبقاتی کشور مربوطه (و نیز کشورهای همجوار و کلیه کشورهای جهان) و ایضاً بر پایه ارزیابی تجربه جنبش‌های انقلابی استوار باشد...

... انتقاد - و آن هم شدیدترین، قاطع‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین انتقاد - را باید نه علیه پارلمانتاریسم یا فعالیت پارلمانی، بلکه علیه رهبرانی که نمی‌خواهند از انتخابات پارلمانی و از تریبون پارلمان به نفع کردار انقلابی و کمونیستی استفاده کنند، متوجه ساخت. فقط چنین انتقادی - البته همراه با طرد رهبران نالایق و تعویض آنان با رهبران لایق - اقدام انقلابی سودمند و ثمربخشی خواهد بود که در آن واحد، هم «رهبران» را چنان تربیت خواهد کرد که شایسته طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش باشند و هم توده‌ها را چنان تربیت خواهد کرد که بتوانند از وضع سیاسی به درستی سر درآورند و وظایف ناشی از این وضع را که غالباً بسیار بغرنج و پیچیده است، دریابند...

... پیروزی بر دشمن زورمندتر از خویش تنها در صورتی میسر خواهد بود که حد اعلائی نیرو به کار رود و از هر «شکافی» میان دشمنان، هر اندازه هم که کوچک باشد، و از هر تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروه‌ها یا انواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی، هر اندازه هم که کوچک باشد، برای به دست آوردن متحد توده‌ای، حتی متحد موقت، مردد، ناپایدار، مشکوک و مشروط حتماً و با نهایت دقت، مواظبت، احتیاط و مهارت استفاده شود. کسی که این نکته را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و به طور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که توانایی خود را در زمینه کاربرد این حقیقت طی زمانی بالنسبه طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون در عرصه عمل به ثبوت نرسانده باشد، شیوه کمک به مبارزه

«کائوتسکیستی» سوسیال خائنین یعنی منشویک‌ها و سوسیالیست رولوسیونرها برآشفته بودند. ولی حتی در روسیه که در لحظه انقلاب پرولتری وضع آن فوق العاده مساعد بود و تمام پرولتاریا، تمام ارتش و تمام دهقانان یگانگی و یکدلی شایان توجهی از خود نشان دادند، مبارزه پرولتاریا که به استقرار دیکتاتوری خود تحقق می‌بخشید، مبارزه پرولتاریا در راه تسخیر هواداری و پشتیبانی اکثریت زحمتکشان ماه‌ها و سال‌ها وقت گرفت.

۱۰ اکتبر سال ۱۹۱۹

لنین از کتاب «بیماری کودکی» «چپ‌گرایی» و «کمونیسم»

... اکنون ما تجربه بین‌المللی بس معتبری در دست داریم که با نهایت صراحت گویای آن است که برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما دارای اهمیت محلی نیستند یعنی از ویژگی ملی و صرفاً روسی ناشی نمی‌شوند، بلکه واجد اهمیت بین‌المللی هستند. و من در این جا از اهمیت بین‌المللی به مفهوم وسیع کلمه سخن نمی‌گویم، زیرا نه تنها برخی، بلکه تمام خصایص بنیادی و بسیاری از خصایص درجه اول انقلاب ما از نظر تأثیر آن در همه کشورها، اهمیت بین‌المللی دارند. نه، منظور من مفهوم کاملاً محدود این کلمه است، بدین معنی که با درک اهمیت بین‌المللی به مفهوم اعتبار بین‌المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی در مقیاس بین‌المللی که در کشور ما رخ داده است، باید چنین اهمیتی را برای برخی از خصایص بنیادی انقلاب ما پذیرفت...

... برای آن که بتوان به «توده» یاری رساند و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را به سوی خود جلب کرد، باید از دشواری‌ها نهراسید و بدون بیم از ایرادگیری‌ها، مانع‌تراشی‌ها، اهانت‌ها و پیگردهای «رهبران» (که چون اپورتونیست و سوسیال شوونیست هستند، در اکثر موارد به طور مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند)، حتماً در آن جا که توده هست فعالیت کرد. باید به هر گونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت تا بتوان به شیوه‌ای منظم و پیگیر، سرسخت، کوشا و شکیبیا درست در آن مؤسسات و جامعه‌ها و جمعیت‌ها، ولو بی نهایت ارتجاعی، که توده پرولتر یا نیمه پرولتر را دربر داشته باشند، به ترویج و تبلیغ پرداخت...

... ما در سپتامبر - نوامبر ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوایی روسیه یعنی مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر

بورژوازی و نظام شورائی، میان رفرمیسم و مشی انقلابی، میان کارگردوستی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره نوسان می‌کنند. تاکتیک صحیح کمونیست‌ها باید برپایه استفاده از این نوسانات استوار باشد نه این که آن را نادیده انگارد. و اما چنین استفاده‌ای مستلزم آن است که ما در قبال عناصری که به سوی پرولتاریا روی می‌آورند، در آن لحظه و در آن حدودی که روی آورده‌اند گذشت‌هایی قائل شویم و همزمان با آن علیه عناصری که به سوی بورژوازی روی می‌آورند، به مبارزه برخیزیم ...

... قانون اساسی انقلاب که تمام انقلاب‌ها و از جمله هر سه انقلاب روسیه در طول قرن بیستم صحت آن را تأیید کرده‌اند، نکات زیرین را دربر دارد: برای انجام انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمارشونده و ستمزده به عدم امکان ادامه زندگی به شیوه کهنه پی برده، خواستار دگرگونی آن باشند. برای انجام انقلاب لازم است که استثمارگران نیز نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. انقلاب فقط زمانی می‌تواند پیروز گردد که «پایینی‌ها» ادامه زندگی به شیوه کهنه را نمی‌خواهند و «بالایی‌ها» ادامه حکومت به شیوه کهنه را نمی‌توانند. این حقیقت را به صورت دیگر می‌توان چنین بیان داشت: انجام انقلاب بدون بروز بحران همه‌گیر در سراسر کشور (یعنی بحرانی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را دربر گیرد) امکان‌پذیر نیست. بنابراین برای انقلاب می‌باید: اولاً اکثریت کارگران (یا به هر حال اکثریت کارگران آگاه، فکور و از نظر سیاسی فعال) ضرورت انقلاب را به حد کمال دریافته، آماده باشند به خاطر آن مرگ را پذیرا شوند. ثانیاً طبقات فرمانروا در زمینه اداره امور دولت به چنان بحرانی دچار شده باشند که حتی واپس مانده‌ترین توده‌ها را نیز به میدان سیاست بکشاند (نشانه هر انقلاب اصیل عبارت است از افزایش سریع یعنی ده برابر شدن و حتی صد برابر شدن تعداد عناصر مستعد مبارزه سیاسی در میان توده زحمتکش و ستمزده‌ای که پیش از آن بی‌عمل مانده بود) و دولت را ناتوان کند و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون میسر سازد...

... تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب‌ها خصوصاً همواره پر مضمون‌تر، متنوع‌تر، پر شاخه‌تر، زنده‌تر و «زیرک‌تر» از آن است که در تصور بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگان پیشروترین طبقات می‌گنجد. علت آن نیز روشن است، زیرا بهترین پیشاهنگ‌ها بیانگر شعور، اراده، شور و شوق و

طبقه انقلابی در راه رهایی تمام جامعه بشری زحمتکش از چنگ استثمارگران را هنوز نیاموخته است. ضمناً این مطلب، هم برای دوران پیش از تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا صادق است و هم برای دوران پس از تصرف این قدرت.

مارکس و انگلس می‌گفتند تئوری ما حکم جزمی (دگم) نیست بلکه رهنمون عمل است و بزرگترین اشتباه و بزرگترین تبهکاری مارکسیست‌های «صاحب پروانه» نظیر کارل کائوتسکی و اتو بائر و غیره در آن است که این نکته را نفهمیده و نتوانسته‌اند آن را در مهم‌ترین لحظات انقلاب پرولتاریا به کار برند ...

... اگر پرولتاریای «ناب» در میان انبوهی از لایه‌های اجتماعی سیال و بسیار رنگارنگ - از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسی که فقط نیمی از وسایل معاش خود را از راه فروش نیروی کار به دست می‌آورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقانان خرده‌پا (و پیشه‌ور و افزارمند خرده‌پا و به طور کلی صاحب واحد اقتصادی کوچک) و از دهقان خرده‌پا گرفته تا دهقان میانه حال و غیره محصور نبود و اگر در درون خود پرولتاریا تقسیم‌بندی‌هایی از لایه‌های رشد یافته‌تر و کم‌رشدتر، تقسیم‌بندی‌های مرکب از افراد همولایتی و هم حرفه و گاه هم دین و غیره وجود نمی‌داشت - سرمایه‌داری هم سرمایه‌داری نمی‌بود. در نتیجه مجموعه همین عوامل است که توسل به مانور، ساخت و پاخت و سازش با گروه‌های گوناگون پرولترها و با احزاب گوناگون بیانگر منافع کارگران و صاحبان واحدهای اقتصادی کوچک، برای حزب کمونیست، برای پیشاهنگ پرولتاریا و بخش آگاه آن ضرورت و آن هم ضرورت بی‌چون و چرا و مطلق کسب می‌کند. جان کلام در آن است که ما بتوانیم این تاکتیک را در جهت ترفیع و نه تنزل سطح عمومی آگاهی پرولتری، در جهت تقویت روحیه انقلابی و آمادگی پرولتاریا برای پیکار و دستیابی به پیروزی، به کار ببریم. ضمناً باید این نکته را هم یادآور شویم که تأمین پیروزی بلشویک‌ها بر منشویک‌ها نه تنها در دوران پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، بلکه پس از آن کاربرد تاکتیک مانور، ساخت و پاخت و سازش را ایجاب می‌کرد، ولی البته به اشکال و شیوه‌هایی که پیروزی بلشویک‌ها را به زیان منشویک‌ها تسهیل و تسریع می‌کرد و تحکیم و تقویت می‌بخشید. دمکرات‌های خرده بورژوا (و از آن جمله منشویک‌ها) ناگزیر میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دمکراسی

اشکال قدرت سیاسی طبقه کارگر

کارل مارکس و فریدریش انگلس - از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

... نخستین گام انقلاب کارگری عبارت است از برکشیدن پرولتاریا به مقام طبقه فرمانروا و به چنگ آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از فرمانروایی سیاسی خویش برای آن استفاده خواهد کرد که تمام سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی برون کشد، تمام افزارهای تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریای متشکل شده به صورت طبقه فرمانروا متمرکز سازد و مجموع نیروهای مولده را با سرعتی هر چه بیشتر افزایش دهد ...

... هنگامی که در سیر تکامل، تمایزات طبقاتی از بین برود و تمام تولید در دست انسان‌های همیار تمرکز یابد، قدرت عامه خصلت سیاسی خود را از دست می دهد. قدرت سیاسی به معنی حقیقی آن عبارت است از اعمال قهر متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. وقتی پرولتاریا در جریان پیکار علیه بورژوازی الزاماً به صورت یک طبقه متحد می گردد و از طریق انقلاب خود را به طبقه فرمانروا مبدل می سازد و در مقام طبقه فرمانروا مناسبات تولیدی کهنه را با توسل به قهر از میان می برد، آن وقت با برانداختن این مناسبات تولیدی، شرایط وجود تضاد طبقاتی و بطور کلی طبقات و بدینسان فرمانروایی خویش به عنوان یک طبقه را نیز از میان می برد.

جای جامعه کهنه بورژوایی با طبقات و تضادهای طبقاتی آن را جامعه ای می گیرد که در آن رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همگان است.

دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

کارل مارکس - از نامه به ژوزف وایده میر در نیویورک

لندن، ۵ مارس سال ۱۸۵۲

... و اما درباره خود باید بگویم که نه کشف وجود طبقات در جامعه امروزی خدمت من است و نه کشف مبارزه طبقات با یکدیگر. مورخین بورژوا مدتها قبل از من چگونگی گسترش تاریخی این مبارزه میان طبقات و اقتصاددانان بورژوا تشریح اقتصادی طبقات را بیان کرده بودند. کار تازه ای که من انجام داده ام، اثبات نکات زیرین است:

۱- وجود طبقات فقط به مراحل معینی از رشد تاریخی تولید مربوط می شود.

تصورات دهها هزار انسانند و حال آن که انقلاب به نیروی شعور، اراده، شور و شوق و تصورات میلیون‌ها انسان که تازیانه‌های پیکار پر تب و تاب میان طبقات آن‌ها را به جنبش وامی‌دارد و آن هم در لحظاتی که تمام استعدادهای انسانی اوج می‌گیرد و با حدت و شدتی خاص به کار می‌افتد، تحقق می‌پذیرد. از این جا دو نتیجه عملی بسیار مهم به دست می‌آید: نخست آن که طبقه انقلابی برای انجام وظیفه خود باید بتواند فن استفاده از تمام اشکال یا جوانب فعالیت اجتماعی را بدون هیچ استثناء فرا گیرد (و پس از تصرف قدرت سیاسی هر آن چه را که پیش از تصرف آن ناتمام گذارده بود به فرجام رساند و آن هم گاه در کمال بی‌پروایی و با تن درداندن به مخاطرات عظیم). دوم آن که طبقه انقلابی باید برای تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر، آماده باشد.

همه کس تصدیق دارد که ارتشی که خود را برای فرا گرفتن فن کار با انواع سلاح‌ها و تمام وسایل و شیوه‌هایی که دشمن برای پیکار در دست دارد یا ممکن است به دست آورد، آماده نسازد، رفتارش نابخردانه و حتی تبه‌کارانه است. این مطلب در عرصه سیاست بس بیشتر صادق است تا در امور جنگی. در سیاست خیلی کمتر می‌توان از پیش دریافت که هنگام پیش آمد این یا آن وضع چه شیوه‌هایی از مبارزه را می‌توان به کار برد که برای ما سودمند باشد. اگر ما برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی نداشته باشیم، آن گاه چنان چه تغییرات حاصله در وضع طبقات دیگر که مستقل از اراده ما صورت می‌گیرد، شکل و شیوه‌ای از فعالیت را در دستور روز قرار دهد که ما در آن بسیار ضعیف باشیم، با شکستی عظیم - و گاه حتی شکست قطعی - روبرو خواهیم شد. ولی اگر برای کاربرد تمام شیوه‌های مبارزه آمادگی داشته باشیم، از آنجا که ما بیانگر منافع طبقه واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال به ما امکان ندهد تا سلاحی را به کار اندازیم که حداکثر خطر را برای دشمن دربر دارد و با حداکثر سرعت ضربات مرگبار بر او وارد می‌سازد، باز هم پیروزی ما مسلم خواهد بود...

آوریل - مه سال ۱۹۲۰

این اقلیت دارای امتیازات خاص ضرورت استفاده از نیروی مسلح برای ستمگری و ضرورت قدرت دولتی نیز از میان می رود. ولی در عین حال ما همیشه بر این نظر بوده ایم که طبقه کارگر برای نیل بدین هدف و دیگر هدف های به مراتب مهم تر انقلاب اجتماعی فرازنده، پیش از هر چیز باید از قدرت سیاسی متشکل دولت برخوردار باشد و به کمک این قدرت مقاومت طبقه سرمایه دار را درهم شکند و جامعه را بر بنیاد تازه سازمان دهد ...

آنارشیست ها مطلب را وارونه مطرح می کنند یعنی می گویند که انقلاب پرولتری باید از انحلال سازمان سیاسی دولت آغاز شود. ولی یگانه سازمانی که پرولتاریا پس از احراز پیروزی، آن را به صورت آماده خواهد یافت، همان دولت است. البته این دولت پیش از آن که بتواند وظایف جدید خود را انجام دهد، به تغییرات بسیار مهم نیاز خواهد داشت. ولی منهدم ساختن آن در چنان لحظه ای در حکم منهدم ساختن یگانه سلاحی است که پرولتاریای پیروزمند به وسیله آن می تواند دشمنان سرمایه دار خود را درهم کوبد و به آن انقلاب اقتصادی تحقق بخشد که بدون آن تمام پیروزیها ناگزیر به شکست تازه و به کشتار بزرگی از کارگران نظیر کشتار پس از کمون پاریس، خواهد انجامید ...

۱۲ مه سال ۱۸۸۳

لنین - از رساله «درباره کاریکاتور مارکسیم»

... دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری یگانه طبقه تا پایان انقلابی، برای سرنگون کردن بورژوازی و دفع اقدامات ضد انقلابی آن ضرورت دارد. مسئله دیکتاتوری پرولتاریا دارای چنان اهمیتی است که هر کس آن را نفی کند یا فقط در حرف قبول داشته باشد، نمی تواند عضو حزب سوسیال دمکرات باشد. ولی یک نکته را نمی توان نفی کرد و آن این که در برخی موارد، بر سبیل استثناء، مثلا در مورد کشور کوچک که همسایه بزرگش انقلاب اجتماعی انجام داده باشد، ممکن است بورژوازی، چنانچه به بی حاصل بودن مقاومت خویش یقین کند و حفظ سرهای خود را بر آن ترجیح دهد، قدرت حاکمه را بطور مسالمت آمیز تسلیم کند. البته این احتمال خیلی بیشتر است که در کشورهای کوچک نیز سوسیالیسم بدون جنگ داخلی تحقق نپذیرد و به همین جهت یگانه برنامه سوسیال دمکراسی بین المللی باید قبول چنین جنگی باشد، اگر چه در

۲- مبارزه طبقاتی الزاماً به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد.

۳- خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی هر گونه طبقه و به سوی جامعه فارق از طبقات.

کارل مارکس - از سخنرانی «در جشن هفتمین سالگرد جمعیت بین المللی کارگران»

... آخرین و بزرگترین جنبشی که تاکنون انجام گرفته، جنبش کمون است و در این زمینه که کمون یک قدرت سیاسی بود که طبقه کارگر به چنگ آورد، دو نظر متفاوت نمی تواند وجود داشته باشد. کمون نمی توانست شکل تازه ای از فرمانروایی طبقاتی ایجاد کند. وقتی ما شرایط موجود ستمگری را از طریق واگذاری تمام وسایل کار به تولید کنندگان نابود کنیم و بدین وسیله هر فرد قادر به کار را واداریم تا برای تأمین معاش خود کار کند، آنگاه یگانه مبنای فرمانروایی طبقاتی و ستمگری را از میان خواهیم برد. ولی پیش از تحقق چنین تحولی، دیکتاتوری پرولتاریا لازم است و نخستین شرط این دیکتاتوری هم ارتش پرولتاریاست. طبقه کارگر حق رهایی خود را باید در عرصه پیکار به دست آورد. وظیفه انترناسیونال عبارت است از متشکل و متحد ساختن نیروهای طبقه کارگر برای پیکار فرازنده.

۲۵ سپتامبر سال ۱۸۷۱ در لندن

کارل مارکس - از رساله تلخیصی از کتاب باکونین تحت عنوان «دولت و

آناشی»

... فرمانروایی طبقاتی کارگران بر آن قشرهای متعلق به جهان کهنه که علیه این طبقه مبارزه می کنند، تا زمانی که پایه های اقتصادی وجود طبقات از میان نرفته است، ناگزیر ادامه خواهد یافت ...

۱۸۷۴ - آغاز سال ۱۸۷۵

فردیش انجلس - از مقاله «به مناسبت گذشت کارل مارکس»

... مارکس و من از سال ۱۸۴۵ به بعد در این نظر بوده ایم که یکی از نتایج نهائی انقلاب پرولتری فرازنده، زوال تدریجی آن سازمان سیاسی است که عنوان دولت بر خود دارد. هدف عمده این سازمان همیشه این بوده است که ستمگری اقتصادی اقلیت دارای امتیازات خاص را بر اکثریت زحمتکش با تکیه بر نیروی مسلح، تأمین کند. با از میان رفتن

آرمان ما جایی برای اعمال قهر بر انسان‌ها وجود ندارد ...

اوت - اکتبر سال ۱۹۱۶

لنین - از کتاب «دولت و انقلاب»

... کنه آموزش مارکس را درباره دولت فقط کسی دریافته است که فهمیده باشد دیکتاتوری یک طبقه نه تنها برای هر گونه جامعه طبقاتی به طور اعم و نه تنها برای پرولتاریا که بورژوازی را سرنگون ساخته باشد، بلکه برای یک دوران تاریخی کامل یعنی دوران میان سرمایه داری و استقرار «جامعه فارق از طبقات» یعنی کمونیسم، نیز ضرور خواهد بود. اشکال دولتهای بورژوایی بسیار متنوع، ولی ماهیت آن‌ها یکی است: این دولتها هر شکلی داشته باشند، در آخرین تحلیل همه دیکتاتوری بورژوازی هستند. گذار از سرمایه داری به کمونیسم البته نمی‌تواند با وفور و تنوع عظیم اشکال سیاسی همراه نباشد ولی ماهیت آن‌ها الزاماً یکی خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا ...

... دمکراسی با تبعیت اقلیت از اکثریت یکی نیست. دمکراسی عبارت است از دولتی که تبعیت اقلیت را از اکثریت می‌پذیرد یعنی سازمانی است برای اعمال قهر منظم یک طبقه بر طبقه دیگر و بخشی از اهالی بر بخش دیگر.

هدف نهائی ما برافتادن دولت یعنی برافتادن هر گونه اعمال قهر متشکل و منظم و بطور کلی هر گونه اعمال قهر بر انسان‌هاست. ما در انتظار فرارسیدن آنچنان نظام اجتماعی نیستیم که در آن اصل تبعیت اقلیت از اکثریت مراعات نگردد. ولی ما ضمن کوشش در راه استقرار سوسیالیسم، یقین داریم که سوسیالیسم در جریان رشد خود به کمونیسم خواهد رسید و آنگاه اصولاً هر گونه نیاز به اعمال قهر بر انسان‌ها و به فرمانبری یک انسان از انسان دیگر و بخشی از اهالی از بخش دیگر، از میان خواهد رفت زیرا انسان‌ها عادت خواهند کرد که بدون اعمال قهر و بدون فرمانبری شرایط ابتدائی لازم برای زندگی اجتماعی را مراعات کنند ...

اوت - سپتامبر سال ۱۹۱۷

لنین - از نامه به کارگران آمریکایی

... انقلاب به کامیابی نخواهد رسید مگر آنکه مقاومت استثمارگران را درهم کوبد. وقتی ما

کارگران و دهقانان زحمتکش قدرت دولتی را به دست آوردیم، درهم شکستن مقاومت استثمارگران، وظیفه مان بود و ما افتخار می‌کنیم که این وظیفه را انجام داده و انجام می‌دهیم. ما متأسفیم که آن را با استحکام و قاطعیت کافی انجام نمی‌دهیم.

ما می‌دانیم که بورژوازی در همه کشورها ناگزیر علیه انقلاب سوسیالیستی به مقاومت شدید برمی‌خیزد و این مقاومت هم روند با گسترش این انقلاب گسترش خواهد پذیرفت. پرولتاریا این مقاومت را درهم خواهد شکست و در پویه پیکار علیه بورژوازی مقاومت‌گر به آمادگی قطعی برای احراز پیروزی و اداره حکومت خواهد رسید ...

۲۰ اوت سال ۱۹۱۸

لنین - از کتاب «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»

... ولی با این همه عنوان کتاب کائوتسکی دیکتاتوری پرولتاریا است. این که کنه آموزش مارکس در همین است، مطلبی است بر همه معلوم. کائوتسکی نیز پس از تمام پرگویی‌هایی که به مطلب ربطی ندارد، خود را مجبور دید سخنان مارکس را درباره دیکتاتوری پرولتاریا نقل کند.

و اما کائوتسکی «مارکسیست» این عمل را چطور انجام داده؟ این دیگر یک کمدی تمام عیار است! گوش کنید:

«این نظریه [که کائوتسکی آن را تحقیر دمکراسی اعلام می‌کند] بر یک کلمه از گفته‌های مارکس تکیه دارد» - این چیزی است که عیناً در صفحه ۲۰ نوشته شده است و در صفحه ۶۰ این مطلب حتی بدین صورت تکرار شده است که «کلمه کوچک [عیناً همینطور نوشته شده!! Des wortchens] دیکتاتوری پرولتاریا را که مارکس یک بار در سال ۱۸۷۵ ضمن یک نامه به کار برده است، به موقع به یاد آوردند.»

و این است آن «کلمه کوچک» مارکس:

«میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران تحول انقلابی اولی به دومی قرار دارد. دوران گذار سیاسی، مطابق با همین دوران است که در آن دولت چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی‌تواند باشد.»

اولاً این سخنان مشهور مارکس را که تلخیصی از سراسر آموزش انقلابی اوست «یک کلمه» و حتی «کلمه کوچک» نامیدن معنایش تمسخر مارکسیسم و نفی کامل آن است. فراموش نکنیم که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از بر می‌داند و چنان که از

پرولتاریا میلیون بار دمکراتیکتر از دمکراتیکترین جمهوری بورژوازی است.

این حقیقت را که برای هر کارگر مفهوم و واضح است، کائوتسکی نمی‌فهمد، زیرا «فراموش کرده» و اصولاً این فکر «از سرش افتاده است» که از خود بپرسد: دمکراسی برای چه طبقه‌ای؟ او از دیدگاه دمکراسی «خالص» (یعنی چه نوع: بدون طبقات یا برون طبقات؟) داوری می‌کند...

... میان کائوتسکی و مارکس - انگلس تفاوت از زمین تا آسمان است، همان تفاوتی که میان یک لیبرال و یک انقلابی پرولتری وجود دارد. دمکراسی خالص و یا صرفاً «دمکراسی» که کائوتسکی از آن دم می‌زند، فقط واگوی همان «دولت آزاد خلق» یعنی جنگ خالص است. کائوتسکی با علم یک احمق علامه دور از عمل یا با سادگی یک دختر بچه ده ساله می‌پرسد: وقتی اکثریت هست، دیگر دیکتاتوری برای چه لازم است؟ و مارکس و انگلس توضیح می‌دهند:

- برای اینکه مقاومت بورژوازی درهم شکسته شود،

- برای اینکه اتوریته خلق مسلح در قبال بورژوازی حفظ شود،

- برای اینکه هر اس در دل مرتجعین افکنده شود،
- برای اینکه پرولتاریا بتواند دشمنان خود را قهراً درهم کوبد،

کائوتسکی این توضیحات سرش نمی‌شود. او چنان عاشق دمکراسی «خالص» است که سرشت بورژوازی آن را در نمی‌یابد و «با پیگیری» بر سر حرف خود ایستاده است و می‌گوید اکثریت، وقتی اکثریت است، دیگر «درهم شکستن مقاومت» اقلیت برایش لازم نیست، «سرکوبی قهرآمیز» اقلیت برایش لازم نیست و کافی است سرکوبی را در موارد نقض دمکراسی به کار برد. کائوتسکی که عاشق دمکراسی «خالص» است سهواً همان اشتباه کوچکی را مرتکب می‌شود که همه دمکرات‌های بورژوا همیشه مرتکب می‌شوند، بدین معنی که برابری صوری را (که در محیط سرمایه‌داری سراپا دروغین و سالوسانه است) واقعی می‌گیرد! مطلب بی‌اهمیتی است!

استثمارگر نمی‌تواند با استثمارشونده برابر باشد. این حقیقت هر قدر هم که برای کائوتسکی نامطبوع باشد، محتوی اساسی سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد. حقیقت دیگر: تا زمانی که هر گونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقه دیگر به کلی از میان نرود، برابری واقعی و عملی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

مجموع آثار کائوتسکی برمی‌آید، در میز تحریر او یا در مغزش، کتوهای چندی وجود دارند که در آن‌ها تمام نوشته‌های مارکس را با مواظبت تمام طوری تقسیم بندی کرده است که به راحتی بتواند برای نقل قول از آن‌ها استفاده کند. کائوتسکی نمی‌تواند نداند که هم مارکس و هم انگلس، هم در نامه‌ها و هم در آثار به چاپ رسیده خود بارها، هم پیش از کمون و هم به خصوص پس از آن، از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته‌اند. کائوتسکی نمی‌تواند نداند که فرمول «دیکتاتوری پرولتاریا» چیز دیگری نیست جز بیان از لحاظ تاریخی مشخص تر و از نظر علمی دقیق تر همان وظیفه‌ای که پرولتاریا برای «درهم شکستن» ماشین دولتی بورژوازی به عهده دارد و هم مارکس و هم انگلس از سال ۱۸۵۲ تا سال ۱۸۹۱ یعنی در طول چهل سال با توجه به تجارب ناشی از انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ و از آن هم بیشتر انقلاب سال ۱۸۷۱، درباره آن [وظیفه] سخن گفته‌اند...

... دیکتاتوری قدرتی است که مستقیماً بر اعمال قهر تکیه دارد و به هیچ قانونی وابسته نیست.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که از راه اعمال قهر پرولتاریا بر بورژوازی فراچنگ آمده است و به وسیله این اعمال قهر حفظ می‌شود و به هیچ قانونی وابسته نیست...

... کسانی که بر ما حکومت می‌کنند (به «رتق و فتق» امور کشور ما مشغولند) دیوانسالاران بورژوا، پارلمان نشین‌های بورژوا و دادرسان بورژوا هستند. این یک حقیقت ساده، واضح و مسلمی است که ده‌ها و صدها میلیون تن از افراد طبقه ستمزده در تمام کشورهای بورژوازی و از آن جمله در دمکراتیک‌ترین کشورها، آن را از روی تجربه زندگی خود می‌دانند و همه روزه احساس و لمس می‌کنند.

ولی در روسیه دستگاه دیوانسالاری را پاک درهم کوبیده‌اند و سنگ بر سنگ آن گذاشته‌اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته‌اند، بساط پارلمان را برچیده‌اند و خود کارگران و دهقانان یک ارگان نمایندگی بس دسترس پذیرتر دریافت داشته‌اند، شوراهای خود را جایگزین دیوانسالاران کرده‌اند، و به بیان دیگر شوراهای خود را بالای سر دیوانسالاران گذاشته‌اند و شوراهای خود را انتخاب کننده دادرسان کرده‌اند. همین یک واقعیت کافی است برای آن که تمام طبقات ستمزده بپذیرند که حکومت شوروی یعنی این شکل معین دیکتاتوری

... این حقیقت تاریخی این است که در هر انقلاب بنیادی قاعده عمومی عبارت است از مقاومت طولانی، سرسخت و تا پای جان استثمارگران که سالیانی دراز برتری های عملی زیادی را در قیاس با استثمار شوندهگان برای خود حفظ می کنند. استثمارگران هیچ گاه - مگر در خوش خیالی های کائوتسکی ساده لوح خوش بیان - بدون آزمودن برتری خود در عرصه نبرد نهایی و تا پای جان، در عرصه نبردهایی چند، تن به تبعیت از تصمیم اکثریت نخواهند داد.

گذار از سرمایه داری به کمونیسم یک دوران تاریخی کامل را دربر می گیرد. تا زمانی که این دوران به سر نرسیده، امید بازگشت به قدرت، ناگزیر برای استثمارگران باقی است و این امید نیز تلاش هایی برای بازگرداندن قدرت را موجب می شود. استثمارگران سرنگون شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند و آن را باور نمی کردند و حتی فکرش را هم به خاطر خطور نمی دادند، پس از تحمل نخستین شکست جدی نیز برای بازگرداندن «بهشت» از دست داده، برای خاطر خانواده های خود که چنان زندگی خوشی داشتند و حالا مشتی «رجاله بی سر و پا» آن ها را به ورشکستگی و فقر (یا به کارهای «ساده و معمولی») محکوم کرده اند، با انرژی ده چندان و با خشمی دیوانه وار و کینه ای صد چندان به نبرد برمی خیزند و از پی استثمارگران سرمایه دار نیز توده گسترده ای از خرده بورژوازی به راه می افتد که چنان که تجربه تاریخی دهها ساله همه کشورها نشان می دهد متزلزل و دو دل است، امروز دنبال پرولتاریا می رود و فردا از دشواری های انقلاب می رمد، در قبال نخستین شکست یا نیمه شکست کارگران به حال سراسیمگی می افتد، تعادل عصبی را از دست می دهد، دیوانه وار به خود می پیچد، نق می زند و از اردوگاهی به اردوگاه دیگر می گریزد ... به کردار منشویک ها و سوسیالیست رولوسیونرهای ما.

و با وجود چنین وضعی، در دوران یک جنگ شدید و حیات و ممات، هنگامی که تاریخ مسئله بودن و نبودن امتیازات صدها و هزارها ساله را در دستور روز قرار داده است، از اکثریت و اقلیت، از دمکراسی خالص، از لازم نبودن دیکتاتوری، از برابری استثمارگران با استثمارشوندگان دم می زنند!! ...

اکتبر - ۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۸

استثمارگران را می توان با یک قیام کامیابانه در پایتخت یا با شورش نیروهای مسلح فوراً درهم شکست. ولی جز در موارد بسیار نادر و استثنائی، نمی توان استثمارگران را فوراً نابود ساخت. در یک کشور بالنسبه بزرگ نمی توان از همه ملاکان و سرمایه داران فوراً سلب مالکیت کرد. وانگهی تنها سلب مالکیت، به عنوان یک اقدام حقوقی یا سیاسی، به هیچ وجه مسئله را حل نمی کند، زیرا ملاکان و سرمایه داران را باید عملاً برکنار ساخت و شیوه دیگر، شیوه کارگری را برای رهبری امور کارخانه ها و املاک جایگزین آن ها کرد. میان استثمارگران که طی نسل های متوالی هم از نظر معلومات، هم از نظر زندگی غرق ثروت و هم از نظر ورزیدگی و مهارت ممتاز بوده اند، و استثمار شوندهگان که انبوه آنان حتی در پیشرفته ترین و دمکراتیک ترین جمهوری های بورژوایی توسری خورده، تاریک، بی سواد، ترسیده و جدا و پراکنده مانده اند، برابری نمی تواند وجود داشته باشد. استثمارگران پس از انقلاب تا مدتی طولانی یک سلسله از برتری های عملی عظیم خود را ناگزیر حفظ می کنند: پول در دست آن ها باقی می ماند (پول را فوراً نمی شود نابود کرد)، بخشی از اموال منقول آن ها که میزان آن اغلب قابل ملاحظه است در دستشان باقی می ماند، ارتباط های آن ها، ورزیدگی و مهارت آن ها در زمینه سازماندهی و رهبری امور، وقوف آنان بر تمام «رموز رهبری» (عادات، شیوه ها، وسایل و امکانات)، معلومات عالی تر و تماس نزدیک آن ها با کادر عالی فنی (که به شیوه بورژوایی زندگی و فکر می کنند) باقی می ماند، ورزیدگی و مهارت به مراتب بیشتر آن ها در امور نظامی (که امر بسیار مهمی است) و غیره و غیره باقی می ماند.

وقتی استثمارگران فقط در یک کشور شکست خورده اند - که البته مورد طبیعی و عادی همین است، زیرا انقلاب همزمان در یک سلسله از کشورها استثنائی کمیاب است - باز هم از استثمار شوندهگان نیرومندترند، زیرا ارتباط های بین المللی استثمارگران خیلی زیاد است. این که بخشی از استثمار شوندهگان از میان کم رشدترین توده دهقانان میانه حال و پیشه وران و غیره به دنبال استثمارگران می روند و این خاصیت را بالقوه در خود نهان دارند، مطلبی است که تاکنون همه انقلابها و از آن جمله کمون (زیرا در میان نیروهای مسلح ورسای از پرولترها هم بودند، ولی کائوتسکی علامه آن را «فراموش» کرده است)، صحت آن را ثابت کرده است ...

لنین- ازیام «شادباش به کارگران مجارستان»

... انقلاب پرولتری مجارستان حتی نابینایان را یاری کرد تا چشم بینا پیدا کنند. گذار به دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان به شکلی کاملاً متفاوت با روسیه انجام گرفت: دولت بورژوایی داوطلبانه استعفا داد و وحدت طبقه کارگر، وحدت سوسیالیسم بر پایه برنامه کمونیستی به سرعت احیاء شد. با این امر ماهیت حکومت شوراها اکنون با روشنی بیشتری هویدا می‌شود و نشان می‌دهد که امروزه حکومت مورد پشتیبانی زحمتکشان و در رأس آن‌ها پرولتاریا، در هیچ نقطه‌ای از جهان، حکومت دیگری جز حکومت شوراها، جز دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند باشد.

این دیکتاتوری کاربرد یک شیوه قهر بی‌امان، سریع و قاطع را برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران یعنی سرمایه‌داران، ملاکان و چاپلوسان خدمتگزار آنان ایجاب می‌کند. هر کس این مطلب را نفهمیده باشد، انقلابی نیست و او را باید از مقام رهبری یا رایزنی برای پرولتاریا کنار زد.

ولی این فقط اعمال قهر و بطور عمده اعمال قهر نیست که ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می‌دهد. ماهیت عمده آن تشکل و انضباط پرولتاریا، گردان پیشرو زحمتکشان، پیشاهنگ و یگانه رهبر آنان است. هدف پرولتاریا عبارت است از ایجاد سوسیالیسم، برانداختن تقسیم جامعه به طبقات، تبدیل تمام اعضای جامعه به افراد زحمتکش و از بین بردن پایه هر گونه استثمار فرد از فرد. این هدف را نمی‌توان فوراً تحقق بخشید، تحقق آن به یک دوران بس طولانی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نیاز دارد، هم بدان جهت که تجدید سازمان تولیدی کاری است دشوار، هم بدان جهت که برای ایجاد تحول بنیادی در کلیه شئون زندگی وقت لازم است و هم بدان جهت که غلبه بر نیروی عظیم عادت به شیوه خرده‌بورژوایی و بورژوایی اداره امور فقط در رهگذر یک مبارزه طولانی و سرسخت میسر خواهد بود. به همین جهت نیز مارکس از یک دوران کامل دیکتاتوری پرولتاریا سخن می‌گوید و آن را دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌نامد.

در سراسر این دوران گذار، در برابر این تحول مقاومت نشان داده می‌شود: هم از جانب سرمایه‌داران، هم از جانب جمع کثیر چاپلوسان خدمتگزار آنان در میان روشنفکران بورژوا که مقاومت‌شان آگاهانه است و هم از جانب توده

عظیمی از زحمتکشان و از آن جمله دهقانان که سخت در بند عادات و سنن خرده‌بورژوایی اسیرند و مقاومت‌شان غالباً غیرآگاهانه است. تزلزل و نوسان در این قشرها ناگزیر است. دهقان بمثابه یک زحمتکش به سوی سوسیالیسم گرایش دارد و دیکتاتوری کارگران را به دیکتاتوری بورژوایی ترجیح می‌دهد. دهقان بمثابه فروشنده گندم به سوی بورژوایی، به سوی بازرگانی آزاد یعنی به سوی سرمایه داری کهنه «عادی» و «سنتی» واپس می‌گراید.

برای آن که پرولتاریا بتواند دهقان و بطور کلی همه قشرهای خرده بورژوا را به پیروی از خود وادارد، دیکتاتوری پرولتاریا یعنی قدرت حاکمه یک طبقه لازم است، نیروی تشکل و انضباط آن لازم است، قدرت متمرکز آن که تمام دستاوردهای فرهنگ، دانش و تکنیک سرمایه داری را در اختیار داشته باشد لازم است، قرابت پرولتری آن با روحیه هر فرد زحمتکش و اعتبار و حیثیت آن در انظار زحمتکشانی که از روستا یا از تولید کوچک هستند و در حالت تفرقه به سر می‌برند و از لحاظ رشد و استواری سیاسی در سطح پایین تری قرار دارند، لازم است. اینجا با جمله پردازی درباره «دمکراسی» بطور کلی، درباره «وحدت» یا «وحدت دمکراسی کار»، درباره «برابری» تمام «افراد جبهه کار» و هکذا و قس علیهذا، با این جمله پردازی که سوسیال شونیست‌ها و کائوتسکیست‌های داغ خرده‌بورژوایی خورده تمایل فراوان بدان نشان می‌دهند، کاری از پیش نخواهد رفت. جمله پردازی فقط جلوی چشم‌ها پرده دود می‌کشد، اذهان را کور می‌کند و بلاهت دیرین، خمود و کهنه پرستی خاص سرمایه‌داری و پارلماناریسم و دمکراسی بورژوایی را قوت می‌دهد.

برانداختن طبقات مستلزم مبارزه طبقاتی طولانی و دشوار و سرسختی است که پس از سرنگونی حکومت سرمایه‌داران، پس از فروپاشی دولت بورژوایی و پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نیز از میان نمی‌رود (برخلاف تصور ساده پنداران سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دمکراسی قدیمی)، بلکه فقط اشکال دیگری به خود می‌گیرد و از جهات بسیاری حادثتر هم می‌شود.

پرولتاریا به نیروی مبارزه طبقاتی علیه مقاومت بورژوایی و علیه خمود و کهنه پرستی، علیه تزلزل و نوسان خرده بورژوایی می‌تواند از قدرت حاکمه خود دفاع کند، نفوذ سازمان آفرین خود را تقویت بخشد، به «بی طرف» ساختن قشرهایی که

وجود قدرت دولتی در دست یک طبقه یعنی پرولتاریا می‌تواند و باید به سلاحی برای جلب توده‌های زحمتکش غیر پرولتر به سوی پرولتاریا و برون کشیدن این توده‌ها از چنگ بورژوازی و احزاب خرده بورژوا بدل گردد.

آقایان «سوسیالیست»های انترناسیونال دوم که از پیش داوری‌های خرده بورژوایی اشناعند و عمده‌ترین نکته آموزش مارکس درباره دولت را از یاد برده‌اند، دستگاه قدرت دولتی را جزو مقدسات، یک نوع بت یا منتهج آراء رسمی و اساس «دمکراسی پیگیر» (یا مهملات دیگری از این دست) می‌شمارند. آن‌ها نمی‌بینند که دستگاه قدرت دولتی فقط سلاحی است که طبقات گوناگون می‌توانند و باید آن را برای نیل به مقاصد طبقاتی خویش به کار برند (و باید بتوانند به کار برند).

بورژوازی قدرت دولتی را به عنوان سلاح طبقه سرمایه‌دار علیه پرولتاریا و تمام زحمتکشان به کار برده است. در دمکراتیک ترین جمهوری‌های بورژوایی نیز همیشه حال بر این منوال بوده است. فقط کسانی که به مارکسیسم خیانت کرده‌اند، این مطلب را «از یاد برده‌اند».

پرولتاریا باید (پس از گرد آوردن «مشت های کوبنده» سیاسی و نظامی به حد کافی نیرومند) بورژوازی را سرنگون سازد و قدرت دولتی را از چنگش بیرون کشد و این سلاح را برای تحقق هدف های طبقاتی خودش به کار اندازد.

و اما هدف های طبقاتی پرولتاریا کدامند؟

درهم شکستن مقاومت بورژوازی.

«بی طرف» ساختن دهقانان و حتی الامکان جلب آن‌ها - و در هر حالت اکثریت بخش زحمتکش و غیراستثمارگر آن‌ها - به سوی خویش.

سازمان دادن تولید بزرگ مکانیزه در کارخانه‌ها و بطور کلی در مؤسسات تولیدی ضبط شده از بورژوازی.

سازمان دادن سوسیالیسم بر روی ویرانه‌های سرمایه‌داری.

۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۹

لنین - از «تربای مربوط به وظایف اساسی لنگره دوم انترناسیونال کمونیستی»

...

(۲) پیروزی سوسیالیسم (که مرحله اول کمونیسم است) بر سرمایه داری مستلزم آن است که پرولتاریا یعنی یگانه طبقه واقعا انقلابی سه وظیفه زیرین را تحقق بخشد:

می‌ترسند از بورژوازی دور شوند و یا با ترس و لرز بسیار از پی پرولتاریا گام برمی‌دارند، دست یابد و انضباط نوین، انضباط رفیقانه زحمتکشان، پیوند استوار آنان را با پرولتاریا، اتحاد صفوف آن‌ها را پیرامون پرولتاریا، آری این انضباط نوین را که بنیاد روابط اجتماعی است به جای انضباط فئودالی قرون وسطایی، به جای انضباط گرسنگی، به جای انضباط بردگی مزدی «آزاد» خاص نظام سرمایه‌داری، برقرار سازد.

برای برانداختن طبقات، دوران دیکتاتوری یک طبقه و آن هم طبقه‌ای از طبقات ستم‌زده لازم است که قادر است نه تنها استثمارگران را سرنگون سازد و نه تنها مقاومت آنان را با قاطعیت تمام درهم شکند، بلکه از نظر فکری نیز با تمام ایدئولوژی بورژوا دمکراتیک، با تمام جمله پردازی خرده بورژوایی درباره آزادی و برابری بطور کلی، هر گونه رابطه ای را قطع کند (در واقع این جمله پردازی، همانگونه که مارکس مدت‌ها پیش ثابت کرده است معنایش «آزادی و برابری» صاحبان کالا، «آزادی و برابری» سرمایه دار و کارگر است) ...

۲۷ مه سال ۱۹۱۹

لنین - از مقاله «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا»

... سه شرط پیروزی بلشویسم ... :

(۱) اکثریت قاطع در میان پرولتاریا؛

(۲) پشتیبانی تقریباً نیمی از ارتش؛

(۳) برتری قاطع نیرو در لحظه دارای اهمیت قاطع در مراکز دارای اهمیت قاطع یعنی در دو پایتخت* و در جبهه های نزدیک به مرکز ارتش؛

ولی این سه شرط، چنانچه بلشویک‌ها نمی‌توانستند اکثریت توده های زحمتکش غیر پرولتر را به سوی خود جلب کنند و آن‌ها را از چنگ سوسیالیست رولوسیونرها و دیگر احزاب خرده بورژوا برون کشند، فقط می‌توانست پیروزی بسیار کوتاه و ناپایداری را تأمین کند.

اصل مطلب درست در همین جاست. علت عمده پی نبردن «سوسیالیست» های (بخوان دمکرات های خرده بورژوایی) انترناسیونال دوم به مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا، پی نبردن بدین نکته است که

* - پس از انقلاب اکتبر، تا مدتی مسکو و پتروگراد (بعدها لنینگراد)، هر دو پایتخت نامیده می‌شدند. - م.

سانتریستی « ایجاد تغییراتی را نیز در خصلت این مبارزه ایجاب می‌کند. ضمناً مبارزه به توضیح خطا بودن این گرایش‌ها محدود نمی‌شود بلکه افشاء مستمر و قاطع هر یک از اعضای جنبش کارگری را نیز که چنین گرایش‌هایی از خود نشان می‌دهند ایجاب می‌کند زیرا در غیر این صورت پرولتاریا نمی‌تواند بفهمد که با چه کسانی به قاطع‌ترین مبارزه علیه بورژوازی مشغول است. این مبارزه چنان است که در هر لحظه می‌تواند سلاح انتقاد را به انتقاد مسلحانه بدل کند و بطوری که تجربه نشان داده است آن را تبدیل هم می‌کند. هر گونه ناپیگیری یا ضعف در افشای کسانی که موضع رفرمیستی یا «سانتریستی» اتخاذ می‌کنند، در حکم افزایش مستقیم خطر سرنگونی قدرت حاکمه پرولتاریا به دست بورژوازی است که فردا برای ضد انقلاب از همان چیزی استفاده می‌کند که امروز در نظر افراد کوتاه نگر فقط «اختلاف نظر تئوریک» می‌نماید ...

ژوئن - ژوئیه سال ۱۹۲۰

اولاً (سرنگون ساختن استثمارگران و در درجه اول بورژوازی بمثابه عمده نماینده اقتصادی و سیاسی آنان ؛ درهم کوبیدن کامل آنان؛ درهم شکستن مقاومت آنان ؛ از بین بردن امکان هر گونه تلاش آنان برای احیای ستم سرمایه و بردگی مزدی. ثانیاً) جلب پرولتاریا و آن هم نه فقط تمام پرولتاریا یا اکثریت قاطع آن، بلکه همچنین جلب تمام توده زحمتکش - تمام آماج استثمار سرمایه - به سوی پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا یعنی حزب کمونیست آن و روشن کردن افکار، سازمان دادن، تربیت کردن و با انضباط کردن آنان در جریان خود مبارزه کاملاً جسورانه و قاطع علیه استثمارگران و بیرون کشیدن این اکثریت قاطع اهالی (که در تمام کشورهای سرمایه داری اکثریت قاطع هستند) از بند وابستگی به بورژوازی و ایجاد اعتماد به نقش رهبری کننده پرولتاریا و پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا در آنان بر پایه تجربه عملی.

ثالثاً) بی طرف ساختن یا بی زیان ساختن نوسانات ناگزیری که طبقه صاحبان واحدهای اقتصادی کوچک در عرصه های کشاورزی و صنعت و بازرگانی و نیز قشر روشنفکران و کارمندان و غیره متعلق بدین طبقه ، میان بورژوازی و پرولتاریا، میان دمکراسی بورژوایی و حکومت شوروی از خود نشان می‌دهند. با آن که این طبقه و این قشر اقلیت اهالی را تشکیل می‌دهند، ولی تعداد آنها تقریباً در تمام کشورهای پیشرفته زیاد است. دو وظیفه اول و دوم مستقلند یعنی هر کدام شیوه عمل خاصی را در رابطه با استثمارگران و استثمارشوندگان ایجاب می‌کند. وظیفه سوم از دو وظیفه اول ناشی می‌شود و فقط در آمیزی ماهرانه و به موقع و توأم با نرمش شیوه های نوع اول و دوم را بر حسب چگونگی وضع مشخص هر یک از موارد نوسانات ایجاب می‌کند ...

۶) مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی با تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا پایان نمی‌یابد، بلکه برعکس این مبارزه را به خصوص گسترده و حاد و بی‌امان می‌سازد. همه گروه‌ها و احزاب و اعضای جنبش کارگری که کلاً یا جزئاً در موضع رفرمیسم و «سانتر» و غیره قرار دارند، در اثر تشدید مبارزه، ناگزیر یا هواخواه بورژوازی می‌شوند یا در زمره متزلزلین قرار می‌گیرند و یا (از همه خطرناکتر) به زمره دوستان نامطمئن پرولتاریای پیروزمند می‌پیوندند. بدین جهت فراهم آوردن زمینه برای دیکتاتوری پرولتاریا علاوه بر تشدید مبارزه علیه گرایش‌های رفرمیستی و «

خصلت جهانی عام انقلاب سوسیالیستی

کارل مارکس و فریدریش انگلس - از کتاب «مانیفست حزب کمونیست»

... با تکامل بورژوازی، با آزادی بازرگانی، با پیدایش بازار جهانی و با یکسان شدن تولید صنعتی و شرایط زندگی ناشی از آن مرزبندی ملی و تضاد میان خلق‌ها بیش از پیش از میان می‌رود. فرمانروایی پرولتاریا کار از میان رفتن این مرزبندی‌ها و تضادها را سریع‌تر خواهد کرد. تشریک مساعی پرولتاریا، دست کم در کشورهای متمدن، یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست

...

دسامبر ۱۸۴۷ - ژانویه ۱۸۴۸

کارل مارکس و فریدریش انگلس - از «خطبه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست»

... خرده بورژواهای دمکرات می‌خواهند انقلاب را هر چه زودتر به پایان رسانند ... ولی منافع و وظیفه ما ایجاب می‌کند که انقلاب را تا زمانی که کلیه طبقات کما بیش دارا از موقعیت حاکم‌شان به زیر آورده شوند، تا زمانی که پرولتاریا قدرت دولتی را بدست گیرد و تا زمانی که همکاری پرولتاریا - نه تنها در یک کشور بلکه در کلیه کشورهای جهان - تا آنجا رشد کند که رقابت بین پرولتاریای این کشورها از میان برود و لاقلاً نیروهای مولد اصلی در دستهای کارگران متراکم گردد، ادامه دهیم. مسئله ما تغییر شکل مالکیت خصوصی نیست بلکه انهدام آنست، سرپوش گذاشتن بر تضاد طبقاتی نیست بلکه محو طبقات است، بهبود جامعه کنونی نیست بلکه ایجاد جامعه‌ای نوین است ...

مارس سال ۱۸۵۰

کارل مارکس - از «اسانامه موقت جمعیت بین‌المللی کارگران»

با توجه به :

این که رهایی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر انجام گیرد و مبارزه در راه رهایی طبقه کارگر معنایش مبارزه برای به دست آوردن امتیازات و انحصارهای طبقاتی نیست، بلکه به دست آوردن حقوق و وظایف برابر و برانداختن هر گونه فرمانروایی طبقاتی است؛

این که فرمانبری اقتصادی فرد زحمتکش از انحصارگر وسایل کار یعنی انحصارگر منابع زندگی، پایه کلیه صور بردگی و پایه هر گونه فقر

اجتماعی و خفت فکری و وابستگی سیاسی را تشکیل می‌دهد؛

این که بالنتیجه رهایی اقتصادی طبقه کارگر هدف والایی است که هر جنبش سیاسی باید به عنوان وسیله‌ای تابع آن باشد؛

این که تمام مساعی متوجه نیل به این هدف والا تاکنون در نتیجه نارسایی همبستگی میان کارگران رشته‌های گوناگون کار در هر کشور و فقدان اتحاد برادرانه طبقه کارگر کشورهای گوناگون، بدون کامیابی مانده است؛

این که رهایی کار یک معضل محلی و ملی نیست بلکه معضل اجتماعی و فراگیر همه کشورهای دارای جامعه امروزی است و این که حل این معضل در گرو همکاری پراتیک و تئوریک پیشرفته‌ترین کشورهاست؛

این که اوضاع کنونی تازه جنبش طبقه کارگر در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی اروپا امیدهای تازه‌ای برمی‌انگیزد و بدینسان یک اخطار جدی است برای پرهیز از اشتباهات پیشین و برای اتحاد بی‌درنگ جنبش‌های هنوز در حال تفرقه؛

با توجه به ملاحظات پیش گفته، اعضای کمیته امضاکننده این سند بر پایه اختیارات مبتنی بر قرار جلسه علنی مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در سنت مارتینس هال لندن، اقداماتی را که برای تأسیس جمعیت بین‌المللی کارگران لازم بوده است، انجام دادند ...

اکتبر سال ۱۸۶۴

لنین - از مقاله «دباره شعار کشورهای متحد اروپا»

... دگرگونی‌های سیاسی در جهت واقعاً دمکراتیک و به طریق اولی انقلاب‌های سیاسی، به هیچ وجه و هیچ گاه و در هیچ اوضاع و احوالی نه می‌توانند شعار انقلاب سوسیالیستی را تحت‌الشعاع قرار دهند و نه آن را تضعیف کنند. برعکس، این دگرگونی‌ها همیشه آن را تسریع می‌کنند، پایگاه آن را گسترش می‌دهند و قشرهای تازه‌ای از خرده‌بورژوازی و توده‌های نیمه پرولتر را به مبارزه سوسیالیستی می‌کشانند. ولی از سوی دیگر در جریان انقلاب سوسیالیستی که نباید آن را یک عمل واحد پنداشت، بلکه باید به عنوان یک دوران تلاطم‌های طوفانی سیاسی و اقتصادی یعنی دوران حادثترین مبارزات طبقاتی و جنگ داخلی و انقلاب‌ها و ضد انقلاب‌ها تلقی کرد، انقلاب‌های سیاسی امری ناگزیر هستند...

ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی قانون مطلق نظام سرمایه داری است و از اینجا نتیجه می شود که پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور و حتی در یک کشور سرمایه داری مجزا امکان پذیر است ... ۲۳ اوت ۱۹۱۵

لنین - از کتاب «بیماری کودکی» «چپ گرایی» «کمونیسم»

... تا زمانی که تمایزات ملی و دولتی میان خلق ها و کشورها بر جای هستند - و باید توجه داشت که این تمایزات حتی پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا در عرصه جهانی طی دورانی بسیار و بسیار طولانی همچنان بر جای خواهند ماند - لازمه وحدت تاکتیک بین‌المللی جنبش کارگری کمونیستی تمام کشورها برانداختن تنوع تمایزات ملی و محو این تمایزات نیست (در لحظه کنونی این یک پندار پوچ است) بلکه به کار بردن اصول بنیادی کمونیسم (حکومت شورائی و دیکتاتوری پرولتاریا) به شیوه ای است که این اصول را در جزئیات به درستی تغییر شکل دهد، با تمایزات ملی و دولتی هر کشور به درستی دمساز کند و بر آنها انطباق دهد. بررسی، پژوهش، کشف یا حدس و دریافت خصوصیات ملی و ویژگی‌های ملی شیوه‌های برخورد مشخص هر کشور به مسئله بین‌المللی واحد یعنی پیروزی بر اپورتونیزم و آیین پرستی سطحی چپ روانه در درون جنبش کارگری و نیز سرنگونی بورژوازی و استقرار جمهوری شورائی و دیکتاتوری پرولتاریا، چنین است وظیفه عمده ما در این لحظه تاریخی که تمام کشورهای پیشرفته (و نه تنها کشورهای پیشرفته) در آن به سر می‌برند. در زمینه جلب پیشاهنگ طبقه کارگر و سوق آن به راه هواداری از حکومت شورائی و روی برتافتن از پارلمانتاریسم، سوق آن به راه هواداری از دیکتاتوری پرولتاریا و روی برتافتن از دمکراسی بورژوایی، هم اکنون کار عمده انجام گرفته است. ولی کار عمده ای که البته به هیچ وجه تمام نیست و تا پایان آن هنوز راهی بسیار و بسیار دراز در پیش خواهد بود. اکنون باید تمام نیرو و تمام توجه را برای برداشتن گام بعدی یعنی تفحص چگونگی شکل گذار یا رسیدن به انقلاب پرولتری، متمرکز ساخت. به نظر می رسد که این امر اهمیت کمتری دارد - و از نظر معینی واقعاً هم چنین است - ولی در عوض به حل عملی مسئله نزدیکتر است. پیشاهنگ پرولتری از نظر ایدئولوژیک تسخیر شده است. این امر اهمیت عمده دارد. بدون آن حتی یک

گام هم نمی‌شد به سوی پیروزی برداشت. ولی از اینجا تا پیروزی هنوز راهی بس دراز در پیش است. تنها به نیروی پیشاهنگ نمی‌توان به پیروزی رسید. کشاندن پیشاهنگ یکه و تنها به میدان پیکار قطعی، هنگامی که هنوز تمام طبقه و توده های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برخاسته یا دست کم موضع بی طرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده و از پشتیبانی از دشمن آن به کلی دست نکشیده‌اند، اقدامی است نه تنها نابخردانه، بلکه حتی تبهکارانه. و اما برای آن که واقعاً تمام طبقه و توده های واقعاً انبوه زحمتکشان و ستمدیدگان از سرمایه، چنین موضعی اتخاذ کنند، تنها ترویج تئوری (پروپاگاندا - م.) و تنها تبلیغات (آژیتاسیون - م.) کافی نیست. برای این کار تجربه سیاسی خود این توده ها لازم است. چنین است قانون اساسی تمام انقلاب های کبیر که صحت آن قانون نه تنها در روسیه بلکه در آلمان نیز با قدرت و صراحتی شگفت انگیز به ثبوت رسیده است. نه تنها بر توده های بی فرهنگ و غالباً بی سواد روسیه بلکه بر توده های بسیار با فرهنگ و سراسر با سواد آلمان نیز لازم آمد تا نخست تمام زبونی، کمال بی ارادگی، غایت فروماندگی، نهایت چاکرپیشگی دولت شهسواران عرصه انترناسیونال دوم در پیشگاه بورژوازی، نهایت فروماندگی این دولت و تمام ناگزیری یکی از دو حال یعنی یا قبول دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) و یا قبول دیکتاتوری پرولتاریا را در تار و پود وجود خود احساس کنند و فقط پس از آن با قاطعیت به کمونیسم روی آورند. وظیفه دست اول پیشاهنگ آگاه جنبش جهانی کارگری یعنی احزاب کمونیست و گروه‌ها و جریان‌های کمونیستی آن است که بتوانند توده‌های انبوه را (که اکنون در اکثر موارد هنوز خواب آلوده، دلمرده، اسیر عادات کهنه، بی جنبش و بیدار نشده مانده‌اند) به این موضع نوین برسانند یا به بیان صحیح تر، بتوانند نه تنها حزب خود بلکه این توده ها را نیز در جریان رسیدن یا گذار آنان به موضع نوین، رهبری کنند. انجام وظیفه تاریخی اول (یعنی جلب پیشاهنگ آگاه پرولتاریا به سوی حکومت شورائی و دیکتاتوری طبقه کارگر) چنان که دیدیم، بدون پیروزی کامل ایدئولوژیک و سیاسی بر اپورتونیزم و سوسیال شوینیزم، میسر نبود ولی انجام وظیفه دوم که اکنون به وظیفه دست اول بدل گردیده است یعنی توانایی رساندن توده ها به موضع نوین که با تکیه بر آن می توان پیروزی پیشاهنگ

در چنین صورتی لحظه انقلاب فرا رسیده و در چنین صورتی پیروزی ما، چنانچه تمام شرایطی را که در بالا برشمردیم و به اختصار بیان داشتیم، به درستی در نظر گیریم و لحظه عمل را به درستی برگزینیم، تأمین است ...

آوریل - مه سال ۱۹۲۰

بازتایپ تارنمای سازمان فدائیان (اقلیت)

www.fadaian-minority.org

را در انقلاب تأمین کرد، بدون برانداختن آیین پرستی سطحی «چپ» و بدون غلبه کامل بر اشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات، میسر نخواهد بود.

تا زمانی که سخن از جلب پیشاهنگ پرولتاریا به سوی کمونیسم در میان بود (و در حدودی که هنوز از آن سخن در میان است) تا آن زمان و در این حدود کار ترویج تئوری در جای اول قرار داشت و قرار دارد. در این زمینه حتی محفل های کوچک نیز با تمام نقاط ضعف ناشی از محفل گرایی، سودمندند و نتایج ثمربخش به بار می آورند. ولی وقتی از فعالیت عملی توده ها و از گسترش ارتش های میلیونی (اگر به کار بردن چنین اصطلاحی جایز باشد) یعنی آرایش تمام نیروهای طبقاتی یک جامعه برای پیکار نهایی و قطعی سخن به میان می آید، دیگر تنها با ورزیدگی در زمینه ترویج تئوری و تنها با تکرار حقایق مربوط به کمونیسم «ناب» هیچ کاری از پیش نمی رود. در این عرصه سخن از شمار صد و هزار نیست که یک مروج تئوری (پروپاگانديست - م.) یعنی عضو گروه کوچکی که هنوز توده ها را رهبری نکرده، عملاً بدان می پردازد، سر و کار ما در اینجا با میلیون ها و ده ها میلیون است. سوالی که باید در اینجا در برابر خود مطرح ساخت تنها این نیست که آیا ما پیشاهنگ طبقه انقلابی را مجاب کرده ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن این است که آیا نیروهای دارای اثربخشی تاریخی در میان تمام طبقات جامعه معین و حتماً در میان تمام طبقات این جامعه بدون استثناء، به طریقی گسترش یافته اند که لحظه پیکار قطعی کاملاً فرا رسیده باشد یعنی به طریقی انجام گرفته است که:

۱) تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما به حد کافی سردرگم شده باشند، به حد کافی با هم ستیز کرده باشند و در مبارزهای بیرون از حیطه قدرتشان خود را به حد کافی ناتوان کرده باشند؛

۲) تمام عناصر منززل، مردد و نا استوار لایه های میانین یعنی خرده بورژوازی و دمکراسی خرده بورژوایی به شکلی متمایز و برون از جمع بورژوازی، خود را به حد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکستگی عملی خویش به حد کافی بی آبرو شده باشند؛

۳) در محیط پرولتاریا گرایش روحیات عمومی به سوی پشتیبانی از قاطع ترین و متهورانه ترین اقدامات انقلابی علیه بورژوازی آغاز گردیده و این روحیات شدیداً رو به اوج باشد؛